

شیادیه‌های ادبی

و
آثار صادق هدایت

بقلم: حسن قائمیان

باهتمام: سعید قاسمیان

از حسن قائمیان منتشر شده و در همه کتابفروشی‌ها موجود است

۱۲۰ ریال

۶۰ ریال

زبان انگلیسی پیش‌خود

عبرت بودا

بها : ۱۲۰ ریال

شبادیه‌های ادبی

و

آثار صادق هدایت

بقلم: حسن قائمیان
با اهتمام: سعید قاسمیان

جلد اول: کلیات

تهران . ۱۳۵۳

شماره ثبت کتابخانه ملی ۲۰۵ مورخ ۱۳۵۴/۴/۲۹

۲۰۰۰ نسخه از چاپ اول این کتاب در چاپ رامین بطبع رسیده است

فهرست

صفحه	موضوع
۵	سرآغاز
۸	بخش اول
۸	کلیات
۸	۱- درباره ارزش نوشته‌های مورد بررسی
۹	۲- چرا تاکنون سکوت کرده بودیم
۱۱	۳- دلایل شکست
۱۲	۴- آیا نوشته‌های حاضر جنبه‌ی، خصوصی دارد یا عمومی
۱۶	۵- فعالیت‌های شهادانه و مصالحی که درین کار از آنها استفاده میشود
۱۸	۶- نوشته‌های ساختگی
۲۴	۷- استفاده از نسخه‌های خطی
۲۷	۸- سوء استفاده از نوشته‌های مربوط بمسائل تاریخ معاصر
۲۸	۹- تصحیح متون مختلف
۲۹	۱۰- تفسیر و تحشیه برخی از متون قدیم
۳۰	۱۱- مصاحبه و تقریر
۳۳	۱۲- دستبردهای غیرمجاز ادبی
۵۳	۱۳- چند کلمه درباره دستبرد ادبی از نظر اخلاقی و اجتماعی
۵۸	۱۴- آیا من با آثار صادق هدایت تجارت کرده‌ام و از نام او همه‌گونه بهره‌برداری؟
۲۳۰	۱۵- ضربه‌هایی که دوستان یا مدعیان دوستی با صادق به او وارد آورده‌اند

سر آغاز

همانطور که در هر جامعه نسبتاً مترقی نویسندگان شرافتمندی ظهور میکنند که نام آنها با حروف زرین در تاریخ ادبیات آن جامعه برای همیشه ثبت میشود نویسندگان سودجو و شهرت-طلب نیز در آن جامعه پیدا میشوند که برای شهرت و منفعت بهرگونه پستی و زدالت تن در میدهند و چون غالب آنها بدنامی را بهتر از گمنامی میدانند نه تنها شرافت و حیثیت خویش را در راه رسیدن به هدفهای خود فدا میکنند بلکه از آن دیگران را نیز در این راه بیرحمانه پایمال میسازند .

اگر ما بخواهیم که شرافت و حیثیت ما و نسلهای آینده از تعرض اینگونه افراد درامان بماند باید پیش از آنکه هدف حمله‌های ناجوانمردانه و تهمت‌های مغرضانه‌ی آنها واقع شویم بکوشیم که شخصیت این افراد و ماهیت فعالیت‌های آنها را به درستی بشناسیم و آنها را بدرستی بدیگران نیز بشناسانیم و با کسانی که بمبارزه با آنها برخاسته‌اند صمیمانه همکاری کنیم . ولی متاسفانه کسانی هستند که از اینگونه مبارزه‌ها سرباز میزنند بدین علت که احتمال نمیدهند خود روزی از جانب این افراد مورد حمله و تعرض واقع شوند . باید گفت که همین شانه خالی کردنها از زیر بار اینگونه

مسئولیت‌های اجتماعی است که موجبات بوجود آمدن این دسته از نویسندگان را فراهم می‌سازد و سبب بروز وضع شرب‌الیهود ادبی جامعه می‌شود، وضعی که آبرو و حیثیت آن جامعه را در داخل و خارج مورد تهدید قرار خواهد داد.

پس ما نباید به این دلیل که شاید هرگز خود شخصاً و مستقیماً مورد حمله‌ی اینگونه افراد واقع‌نخواهیم شد یک‌ناظر بی‌طرف و یک حاشیه‌نشین بیخیال باقی بمانیم و در برابر آنها سکوت اختیار کنیم. این طرز تفکر نادرست وضع را بجائی خواهد کشانید که شرافت و حیثیت افراد بازیچه دست مشتی شیاد حرفه‌ئی واقع خواهد شد که بخاطر شهرت و منفعت امنیت مادی و معنوی دیگران را مورد تهدید دائمی قرار خواهند داد. ما نباید فقط بدین جهت که خود مستقیماً مورد تعرض این شیادان قرار نگرفته‌ایم و احتمالاً در آینده نیز قرار نخواهیم گرفت این وظیفه بزرگ اجتماعی و انسانی خود را که مبارزه با فساد و عوامل فساد است از یاد ببریم.

بر اساس همین وظیفه است که درصدد برآمده‌ام قسمتی از یادداشت‌های انتقادی خود را که در سالهای اخیر ضمن مطالعه بعضی از نوشته‌ها فراهم کرده‌ام، بخصوص آنهایی که ناظر به آثار صادق و شخصیت اوست بصورت کتابی منتشر سازم.

البته لزومی نخواهد داشت که ما در هر مورد نوشته‌های متعددی را مورد مطالعه و انتقاد قرار دهیم بلکه کافی خواهد بود که کوشش ما ناظر به نمونه‌هایی از اینگونه آثار باشد تا ماهیت کوششهای خصمانه‌ی افراد شهرت طلب و سودجو را بطور کلی روشن کنیم و کسانی را که خواسته‌اند از نام و آثار صادق به سود خود بهره‌برداری کنند تقریباً بطور جمعی معرفی کنیم و نیز عواملی را که محرک آنها در تهیه و انتشار برخی از نوشته‌ها و گرد آورده‌ها بوده‌است به عموم بشناسانیم تا این‌گونه فعالیت‌های شیادانه در تاریخ ادبیات ما منعکس شود و برای نسل‌های آینده باقی بماند بهمین جهت من برای این کتاب ناچیز اهمیت و ارزش خاص و استثنائی قائل هستم و امید دارم که متن آن مورد توجه علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

مسلم است که ضمن این بحث انتقادی و ادبی گذشته از اینکه حقایق بسیاری پیرامون شخصیت و زندگی صادق و آثار او مکتشف خواهد شد از روی فعالیت‌های مغرضانه و شیادانه‌ی عده‌ای از مدعیان تحقیق و تتبع که دعوی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» دارند پرده خواهیم برداشت و خواهیم کوشید که برخی از یادگارهای پراکنده نویسنده عالیقدر، صادق هدایت را نیز در مجموعه حاضر گردآوریم تا علاوه بر تزیین معمولی کتاب این یادگارا را از وضع پراکنده خود خارج کنیم و آنها را از خطر احتمالی نابودی و فراموشی برکنار داریم.

ضمناً برای اینکه کتاب حاضر بقیمت نسبتاً ارزانتری در دسترس عموم علاقه‌مندان قرارگیرد از کاغذ ارزان روزنامه‌استفاده کرده‌ایم و نیز برای اینکه حتی الامکان از افزایش حجم کتاب که موجب افزایش قیمت است نیز جلوگیری کنیم در بسیاری از موارد اختصار کامل را رعایت کرده‌ایم.

باوجود این اگر تعداد صفحات کتاب حاضر از حد معینی تجاوز کند ناگزیر کتاب خود را در دو یا سه جلد منتشر خواهیم کرد. نکته دیگری که ذکر آن بی‌فایده بنظر نمی‌رسد این است که ما سعی کرده‌ایم مطالب خود را تا آنجا که مناسب است در عباراتی ساده و خودمانی بیان کنیم و از بکار بردن جملات پیچیده و لغات مفلک صرف‌نظر کرده‌ایم زیرا منظور ما نوعی همکاری صادقانه با همه‌ی علاقه‌مندان صادق هدایت، اعم از ادیب و ورزیده یا عامی کم‌سواد، به منظور کشف ریشه‌های فساد و تباهی در محیط ادبی است، ریشه‌هایی که متأسفانه هر روز از روز پیش عمیق‌تر و پراکنده‌تر میشود و قصد ما بهیچوجه مانند عده‌ای از مدعیان تحقیق و تتبع فضل‌فروشی نیست. بطور خلاصه منظور اصلی ما بهتر و آسان‌تر شناساندن صادق و آثار او و شناختن شیادی، طفیلی‌گری، دروغ‌پردازی، و هوجبگری‌های ادبی است، کوششی که بنظر ما تا امروز سابقه‌ی چندانی نداشته است بهمین جهت اگر نقائصی بنظر برسد سایر علاقه‌مندان به این‌گونه تحقیقات که میتوان گفت رشته جدیدی در این زمینه‌هاست، باید دنباله این کار را بگیرند و برای جلوگیری از آلودگی بیشتر فضای ادبی جامعه ما خدمت شایسته‌تر و اثربخش‌تر انجام دهند.

بخش اول

کلیات

۱- درباره‌ی ارزش نوشته‌های مورد بررسی

قبل از شروع هرگونه مطلبی برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، لازم میدانیم یادآوری کنیم که غرض اصلی ما از نقد و بررسی برخی از نوشته‌های شیادانه و معرفی شخصیت نویسندگان یا گردآورندگان و همچنین محرک کوشش ما برای روشن کردن فعالیتهای آنها بهیچوجه برای این امر نیست که ما جهت نوشته‌های مزبور و نویسندگان یا گردآورندگان آنها کمترین ارزشی قائل هستیم بلکه منظور ما فقط این است که ضمن معرفی این آثار و نویسندگان آنها بنحوی روشن‌تر و ساده‌تر پرده از فعالیت‌های شیادانه‌ی عده‌ای شهرت طلب و سودجو برداریم تا خوانندگان بی‌هیچگونه ابهام و تعقیدی به ریشه‌های اصلی فعالیتهای ناجوانمردانه و غیرمنصفانه آنها پی ببرند بهمین جهت باوجودیکه ما در همه‌ی موارد بدلائلی خود را ملزم به رعایت اختصار کامل میدانیم معذالک گاه ممکن است در برخی از

موارد خاص ناگزیر اندکی قائل به تفصیل بشویم تا خوانندگان ما از فعالیت‌های گروه موردنظر و مقاصدی که آنها تعقیب میکنند بتوانند بهتر سر در بیاورند و آسانتر پی ببرند که آنها تحت تاثیر چه محرکینی قرار داشته‌اند و نیز چه عواملی سبب شده است که برخی از آنها که از مقدماتی‌ترین اصول تحقیق و تتبع و ابتدائی‌ترین قواعد تالیف و تدوین کتاب بی‌اطلاع بوده‌اند ناگهان خود را به عنوان محقق و نویسنده جا زده‌اند و نیز چگونه توانسته‌اند با استفاده از نام و شهرت صادق، گذشته از سودهای کلان مادی به کسب امتیازات قابل توجه دیگری (از قبیل استفاده از بورسهای تحصیلی و تحقیقی و امتیازات وسیع شغلی و اداری و غیره) نائل شوند و با اتکاء به نوشته‌های ظاهر فریبی که از راه «شیادیهایی ادبی» و «دستبردهای تحقیقی» و بخصوص «در یوزگیهای سماجت‌آمیز» فراهم کرده‌اند امتیازاتی را به ناحق غصب کنند.

البته همانطور که اشاره شد ما در هر مورد فقط یکی دو نمونه از آثار مربوط به هر گروه را به عنوان تیپ اصلی آن گروه در نظر می‌گیریم و همه‌ی خصوصیات فردی و اجتماعی نویسنده یا گردآورنده آن آثار را به عنوان نماینده‌ی خاص آن گروه ذکر خواهیم کرد. تا خوانندگان به خصائص این نوشته‌ها و خصائل نویسندگان آن بدرستی و از جمیع جهات واقف شوند. بنابراین اگر گاه در بررسی برخی از این آثار و تجزیه و تحلیل آنها و همچنین در معرفی شخصیت نویسندگان یا گردآورندگان آنها تفصیل ظاهری بنظر برسد این امر بهیچوجه نباید موهم این گردد که ما برای نوشته‌های مورد بررسی و نویسندگان آنها کمترین ارزشی قائل هستیم.

۲- چرا تاکنون سکوت کرده بوده‌ایم

البته چندی است که ما در برابر نوشته‌های غرض‌آلود عده‌ای دربارہ‌ی صادق و دوستان او بکلی سکوت اختیار کرده بوده‌ایم. دلیل سکوت ما این است که :

اولاً- گذشته از اینکه برخی از عوامل ناشی از مقتضیات خاصی امکان هرگونه فعالیت‌های ادبی را از ما سلب کرده بوده است ، اصولاً ما «زمان» را بهترین داور میدانیم . بنظر ما «زمان» دآوری است عاری از دروغپردازی و دغلبازی که برخلاف عده‌ای از شیادان سودجو و شهرت طلب و «محققین کتره‌ئی» هرگز به خاطر شهرتی زودگذر و سودی ناچیز حیثیات انسانی را زیر پا نمیگذارد . زمان محققى است راستین و معیاری است درخور اعتماد که به مرور ایام شخصیت هنری و انسانی هر فرد را آشکار خواهد کرد و اظهارات مشتی از افراد مغرض و فرومایه را بدست رسوائی و فراموشی خواهد سپرد .

ثانیاً- بنظر ما وقاحت و سماجت نویسندگان شیاد و طفیلی‌های پخته خورنه بدان پایه است که بدین آسانیا به گفته‌های منطقی و مستدل قانع شده شیوه‌های پست و ناپسند خود را ترک گویند . برسیده‌دل چه سود خواندن و عظ ؟

ثالثاً - این افراد شهرت طلب و سودجو عقیده دارند که هرچه بیشتر و شدیدتر به آنها اعتراض شود نام آنها بیشتر بر سر زبانها خواهد افتاد و آنها را زودتر به مقصودشان که شهرت است خواهد رسانید . درنتیجه هرچه بیشتر نسبت به آنها و اظهارات آنها سکوت و بی‌اعتنائی شود بیشتر آنها را ملول و افسرده خواهد کرد .

بالاخره یکی از مهمترین علت سکوت ما این بوده است که اکنون دیگر صادق هدایت بر اثر کوشش بسیاری از نویسندگان شرافتمند و بی‌غرض داخلی و خارجی بقدر کافی شناسانده شده و سکه‌ی او رواج خود را یافته است . بنابراین سکوت ما برخلاف سالهای پیشین زیانی متوجه شخصیت ادبی و هنری و مقام انسانی او نخواهد کرد . و نیز دربارهی حملاتی که به دوستان صادق میشود و سکوتی که ما در برابر این حملات نیز نشان داده‌ایم به دلائلی که گفته‌ایم همان ضرورت‌ها ، سکوت ما را ایجاب میکرده است . باتوجه به توضیحاتی که بعدها خواهیم داد ، هرخواننده روشن‌بین و کنجکاو به آسانی پی‌خواهد برد که ریشه‌ی کلیه حملات ناجوانمردانه به دوستان صادق نیز

جزئی از حملات کلی به شخص صادق است و ما بعدها پرده از روی نقشه‌های عوامل مزبور برخواهیم گرفت و ضمن بحث درباره‌ی «حملات مستقیم» و «حملات غیرمستقیم» که در سالهای اخیر نسبت به صادق مرتباً صورت میگیرد نکات بسیار دیگری را از زندگی و آثار این نویسنده ارجمند روشن خواهیم کرد .

۲- دلائل شکست سکوت

سالهاست که بسیاری از علاقه‌مندان به صادق و آثار او گاه و بیگاه به من مراجعه میکنند و توضیحاتی درباره‌ی احوال و آثار صادق از من میخواهند که من طبعاً در حدود اطلاعات خود آنها را راهنمایی میکنم و آنها نیز نظریات خودشان را در زمینه‌های مختلف به من ابراز میکنند . از این تماسهای دور یا نزدیک به این نتیجه رسیده‌ایم که نظر بسیاری از این علاقه‌مندان براین است که سکوت در برابر کسانی که ناجوانمردانه به صادق و دوستان او میتازند و در این کار بی‌انصافی و بی‌شرمی را از حد میگذرانند ، مخالف وظیفه‌ی دوستی است که ما نسبت به صادق داریم .

اکنون ما نیز معتقدیم که نظر این علاقه‌مندان در این مورد تاحدی درست است و اغماض در مورد کسانی که درباره‌ی صادق و دوستان او مطالبی برخلاف حقیقت ابراز میکنند و به قصد تأمین اغراض شخصی و سیاسی درصدد کتمان حقائق برمی‌آیند و با تهمت‌ها و افتراهای ناروا به تصفیه حساب‌های شخصی و انتقام جوئی‌های فردی می‌پردازند و افکار عمومی را از حقیقت منحرف میسازند و اذهان علاقه‌مندان به صادق را نسبت به خود او و دوستان او مشوب میکنند منافات با وظیفه دوستی دارد و ما هرگز نباید اعمال پست و غیر انسانی آنان را ولو در ظاهر تجلیل و تکریم صادق را در بر داشته باشد نادیده بگیریم .

نظر ما همیشه براین بوده و در آینده نیز براین خواهد بود که هرگونه اظهارنظر درباره‌ی زندگی و شخصیت صادق و

آثار او باید دقیقاً باحقیقت تطبیق کند و نباید بهیچکس اجازه داد که در مورد صادق و دوستان او حقائق را تحریف کند و از گفته‌ها و نوشته‌های او و یا از اظهارنظرهای دیگران دربارہی او و دوستان او به سود مقاصد شخصی و سیاسی و غیرانسانی خود سوء استفاده نماید در چنین وضعی سکوت را خیانتی مسلم به صادق میدانیم - براساس همین نظر است که ما اکنون خود را ناگزیر می‌بینیم که سکوت خود را بشکنیم و کمترین اغماض را در حق این افراد روا نداریم بخصوص که این افراد از سکوت ما بنفع خود بهره‌برداری بی‌شرمانه‌ای خواهند نمود و آنرا دلیلی برصحت اظهارات خود و انمود خواهند کرد و افراد ساده دل و خوش باور نیز طبعاً حق خواهند داشت که چنین تصویری را بکنند و نه تنها بر خود این مدعیان امر مشتبه خواهد شد بلکه به عده‌ی بسیاری دیگر نیز همین شبهه دست خواهد داد. آنها حق دارند بپرسند که اگر گفته‌های این شیادان درست نبوده است چرا کسی از دوستان صادق باین گفته‌ها اعتراضی نکرده است؟

این است دلیل عمده ما برای شکست سکوت ما .

۴- آیا نوشته‌های حاضر جنبه‌ی خصوصی دارد یا عمومی ؟

از این نظر که قسمتی از نوشته‌های حاضر راجع است به برخی از مطالب غرض‌آلود و خلاف واقع که گروهی از مدعیان تحقیق و تألیف طی این چند سال اخیر دربارہی صادق و دوستان او منتشر کرده‌اند ، شاید عده‌ای تصور کنند که این توضیحات جنبه‌ی فردی و خصوصی دارد ، ولی باید گفت که قسمت اعظم مطالب کتاب حاضر راجع است به مسائل گوناگون اجتماعی و تجزیه و تحلیل برخی از فعالیت‌های مشکوک و غیر انسانی عده‌ای از شیادان ادبی که در این صورت در جنبه‌ی اجتماعی این مقالات نباید کمترین تردیدی روا داشت صورت دیگر میتوان گفت که نوشته حاضر ترکیبی است از مطالب خصوصی و موضوعات اجتماعی به قسمی که جنبه‌ی اجتماعی آنها برجسته‌ی

خصوصی کاملاً می‌چربد .

بنظر ما این‌طورز عمل یعنی ترکیب مطالب خصوصی با مسائل اجتماعی به برخی از خوانندگان ما در شناختن شخصیت شیدان و تعیین ارزش نوشته‌های آنها بیشتر کمک خواهد کرد و آنها را به روشهای گوناگون شیادیهای ادبی و شیوه‌های مختلف کشف این شیادیه‌ها آسانتر آشنا خواهد ساخت و نیز به آنها روش دقیق نقد و بررسی آثار مزبور را ، که نویسندگان آنها محرکی جز شهرت طلبی و سود جوئی ندارند ، سهلتر خواهد آموخت .

ما در این کتاب بیشتر به تجزیه و تحلیل بسیاری از مسائل عمومی و اجتماعی پرداخته‌ایم و جز در مواردی که برای کشف توطئه و فعالیت‌های ناجوانمردانه این افراد کوشش بیشتری لازم بود پای مسائل شخصی و خصوصی را بمیان نکشیده‌ایم و در بسیاری از موارد ماحتی ازتصریح نام این‌افراد و ذکر عنوان آثار آنها نیز خودداری کرده‌ایم . چه درحقیقت ما خود را با اشخاص معین طرف نمیدانیم و باتوجه باینکه آنها آرزوئی جز منفعت و شهرت ندارند اگر ما نام آنها را در نوشته‌های خود تصریح کنیم آنها زودتر به آرزویشان خواهند رسید و درنتیجه در ادامه فعالیت‌های غیرانسانی خود بیشتر تشویق و ترغیب خواهند شد .

بنابراین ما گاه فقط به اشاره به نام و آثار آنها اکتفاء خواهیم کرد و اطمینان داریم که خوانندگان کنجکاو و تیزهوش ما باهمین اشارات بسهولت این شیدان و آثار آنها را خواهند شناخت و به شیوه‌ی فعالیت‌های مغرضانه و غیرانسانی آنها پی خواهند برد .

بااین توضیحات امید است که خوانندگان کوشش ما را در تهیه و تنظیم این کتاب جزئی از مبارزه‌ی اجتماعی ما بدانند ، مبارزه‌ی مبتنی بر این اصل که : هر فرد شرافتمند در هرجامعه‌ای موظف است برای قلع و قمع فساد و عوامل فساد مجدانه و صمیمانه بکوشد .

بنابراین وجود برخی از مسائل شخصی و خصوصی

که ممکن است عده‌ای آنها را محرک من در این مبارزه تصور کنند از ارزش اجتماعی اقدام ما چیزی نخواهد کاست و به کوششهای بی‌غرضانه‌ی ما جنبه‌ی فردی و خصوصی نخواهد داد. اصولاً من در مبارزه‌ی خود برضد فساد و عوامل فساد همیشه به گروهی وسیع و موضوعاتی دامنه‌دار ناظر بوده‌ام و اکنون نیز بر همان روش خود باقی هستم و هرگز وقت خود و خوانندگان را با موضوعات محدود فردی و شخصی تلف نخواهم کرد.

اگر گاهی دیده شود که من در نوشته‌های خود از فرد معین و موضوع خاصی سخن بمیان می‌آورم یا بنا به ضرورت خاصی بوده و یا برای تسهیل در فهم بیشتر موضوع است. بنابراین بهتر است کسانی که در این نوشته‌ها مورد نظر ما هستند از شنیدن خبر انتشار چنین کتابی صابون به دل خود نمالند باین تصور که شاید نوشته‌های ما آنها را زودتر به مقصودشان که شهرت است خواهد رسانید و خوانندگان و علاقه‌مندان به صادق نیز در قضاوت خود شتاب نفرمایند و توضیحات ما را با حوصله تا پایان تعقیب کنند.

اما اینکه عده‌ای معتقدند که در ارزیابی نوشته‌ی دیگران به شخصیت فردی و سوابق اخلاقی و اجتماعی آنها نباید توجه داشت، چنانچه ارزش هنری و ادبی نوشته‌ای مورد نظر باشد این عقیده تاحدی قابل قبول است ولی در مورد نوشته‌هایی که ارزش هنری ندارند و فقط به‌منظورهای شخصی و سیاسی و بقصد منفعت و شهرت فراهم میشوند و نویسنده‌ی آنها در پی هوچیگری و انتقامجویی و ایجاد جنجالهای مطبوعاتی است در این صورت باید گفت که نمیتوان شخصیت نویسنده و سوابق اخلاقی و اجتماعی او را نادیده گرفت زیرا فقط با شناختن شخصیت این افراد است که میتوان به‌کنه مقاصد آنها پی برد.

همانطور که ما در روابط عادی و معاشرتهای خصوصی خود گفته‌های کسانی را که به دروغگوئی و وقاحت شناخته شده‌اند آسان نمی‌پذیریم نوشته‌های افرادی که به دروغپردازی و بی‌شرمی شناخته میشوند نیز برای ما قابل قبول نخواهد بود

و همینکه برای ما محرز شود که نویسنده‌ی اثری بخاطر کسب شهرت و منفعت اقدام به انتشار آن کرده است باید نوشته‌ی او را پیش از آن‌که به دلائل منطقی و یا بامعیارهای نقد هنری و ادبی مطرود و مردود بشناسیم با توجه به سوابق اخلاقی و اجتماعی نویسنده، اثر او را در زباله‌دانی سرنگون کنیم.

بعلاوه بی‌فایده است که همه نوشته‌های بی‌ارزش مشتی از افراد شهرت طلب و سودجو را جزء بجزء و بطور دقیق مورد مطالعه قرار دهیم همینکه ارزش اخلاقی و فکری این اشخاص تا حدی برای ما شناخته شود ارزش نوشته‌های آنها نیز بخودی خود برای ما آشکار خواهد شد.

بیهوده نیست که غالب منقدین خارجی برای بررسی آثار هنرنویسنده به خصوصیات فردی و جزئیات زندگی او نیز توجه دارند زیرا برای تشخیص درست صداقت و صمیمیت هر نویسنده سوابق شخصی و اخلاقی او را نیز باید دانست.

ولی بین ارزش هنری یک نوشته و صحت و سقم مطالب آن باید فرق گذاشت. ممکن است نویسنده‌ای از برخی جهات اخلاقی مطرود شناخته شده باشد ولی اثر او از نظر هنری یا ادبی ارزشمند تشخیص داده شود.

بنابراین برای کشف اغراضی که افراد مدعی تحقیق و تتبع در احوال و آثار نویسنده‌ای چون صادق هدایت تعقیب میکنند قبل از هر چیز شناختن خصائص فردی و اخلاقی آن نویسنده ضرورت دارد. بخصوص با توجه به وضع خاصی که صادق در اجتماع ما حاصل کرده است مسلماً محرک این مدعیان تنها چندعامل تحقیقی نیست بنابراین پیش از بررسی این نوشته‌های باصطلاح تحقیقی باید سعی کنیم که نویسندگان آنها را بدرستی بشناسیم و به منظور واقعی آنها پی ببریم و اگر دیدیم که آنها واقعاً نیت سوئی نداشته‌اند و ناآگاهانه تحت تأثیر تحریکات با تطمیعات کسان دیگری واقع شده بوده‌اند نسبت به آنها روش ملایمتر و مساعدتری در پیش بگیریم و آنها را در فعالیت‌هایشان صمیمانه راهنمایی کنیم و اشتباهات آنها را به آنها تذکر بدهیم و تا آنجا که میسر است راه شرافتمندانه تحقیق و

تتبع را به آنها بشناسانیم و هرگز درصدد حمله شتاب‌آلود نسبت به آنها و یا تحقیر و تخطئه و رسوا کردن آنها برنیائیم ولی اگر دیدیم کسانی عالماً و عامداً همکاری مغرضین را پذیرفته‌اند و به امید منفعت و شهرت از راه شرافتمندانه تحقیق و تتبع منحرف شده‌اند با تمام قوا به مبارزه با آنها برخیزیم و برای معرفی آنها و آثار آنها مجدانه بکوشیم.

ضمناً باید گفت که ما در کتاب حاضر بیشتر ناظر به نوشته‌های آن دسته از محققین فاقد صلاحیت هستیم که فقط برای جلب منفعت و کسب شهرت درصدد استفاده از نام صادق برآمده‌اند و به نوشته‌های سایرین در این زمینه کاری نداریم. این نکته را نیز باید بگوئیم که چون این حمله کنندگان مردمی جبون و حسابگر بوده‌اند تاکنون لبه تیز حملات خود را بیشتر متوجه آن دسته از دوستان صادق کرده‌اند که دارای نفوذ و مقامی نبوده‌اند با این فکر که مبدا عکس‌العمل دوستان ذی‌نفوذ و صاحب مقام مایه زیانی برای آنها بشود و لذا آنها به کسانی حمله میکرده‌اند که افرادی گوشه‌گیر و وارسته بوده و نفوذ و قدرتی نداشته‌اند و نسبت به دوستان ذی‌نفوذ صادق روش تملق و چاپلوسی نیز پیش گرفته‌اند و بدین ترتیب توانسته‌اند نظر برخی از آنها را بخود جلب کرده و از نفوذ آنها بسود خود بهره‌برداری کنند.

معدالک با اندک توجهی به آسانی میتوان پی‌برد که حتی این دسته از دوستان ذی‌نفوذ صادق نیز درحقیقت از حملات ناجوانمردانه این افراد در امان نمانده‌اند مگر اینکه آنها خود را از زمره دوستان واقعی صادق خارج بدانند وگرنه باتوجه باینکه غالباً حملات این گونه نویسندگان و گردآورندگان نسبت بسه دوستان صادق بطور جمعی صورت میگیرد لذا این حملات طبعاً آنها را نیز شامل خواهد شد.

۵- فعالیت‌های شیادانه و مصالحی که در این کار از آنها استفاده میشود

یکی از عواملی که در فعالیت‌های شیادانه از آن استفاده میشود مصالحي است که از گوشه و کنار به سهولت فراهم میشود از قبیل عکسها ، نقاشیها ، نامه‌ها ، یادداشتها و غیره که عده‌ای با تلفیق و ترکیب آنها به تهیه و تنظیم آثار یا مجموعه‌هائی با عناوین گوناگون بنام خود می‌پردازند و از این وسیله سهل و ساده ، بی‌صرف کمترین وقت یا زحمت ، به حق‌التالیف‌های کلان دست می‌یابند و گاه برای خود شهرتی نیز کسب میکنند نمونه کامل این طرز عمل مجموعه‌ای است با عنوان : «کتاب صادق‌هدایت»

چاپ بنگاه اشرفی و فرزین . مصالح اولیه کتاب مزبور عبارتست از تعدادی عکس و نقاشی و نامه که قسمت اعظم آنها یک یا چند بار قبلا در نشریه‌های مختلف بچاپ رسیده است ، ولی در آن کتاب آنها را مأخوذ از آلبومهای فلان وبهمان‌قلمداد کرده‌اند . این مصالح یا مواد اولیه طبق معمول همیشگی از راه «دریوزگی‌های سماجت آمیز» و «دستبردهای بدون مجوز» و «دروغپردازی‌های وقیحانه» فراهم آمده است. البته میتوان پیش‌بینی کرد که فعالیت این گروه محدود به چه موضوعاتی است زیرا این فعالیتها بستگی به مصالحی دارد که آنها نزد این و آن گیر می‌آورند و در نتیجه اثری که از طرف آنها ارائه میشود باتصمیم قبلی آنها رابطه ندارد . مثلا اگر آنها درسر کشیدن‌ها و دریوزگیهای خود به اسناد و مدارکی درباره مشروطیت یا حوادث دوران شاه عباس دست بیابند طبعاً آثاری که تحویل میدهند درباره همان موضوعات خواهد بود . چنانکه می‌بینیم کسی که مثلا یکجا مدعی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» است ناگهان کتابی درباره فراماسونری منتشر میکند و یا کتابی درباره از تولد تا مرگ بچاپ میرساند دلیلش این است که برحسب تصادف مدارک مربوط به «فراماسونری» را مثلا پیش محققینی چون دکتر آدمیت پیدا کرده یا یادداشت‌های کتاب «ازخشت ...» را مثلا از خان‌ملک ساسانی بامانت گرفته و پس از مرگ او آنها را بنام خود بچاپ رسانده است .

گاه‌برخی از این افراد پخته خور نقشه‌های خود را

از پیش طرح می‌کنند و سپس به شکار مصالح مربوط که آنها را نزد اشخاص معینی سراغ میکنند ، می‌پردازند که البته درچنین موارد کار آنها بادشواریهای بیشتری همراه خواهد بود .

۶- نوشته‌های ساختگی

سالیان درازی است که آثار برخی از نویسندگان معروف خارجی مانند «سارتر» و «مترلینگ» و غیره مورد توجه بسیاری از مردم اهل مطالعه و یاروشنفکران ماواقع است و این علاقه‌مندان هرگونه اثری را که بنام نویسندگان مزبور درایران بچاپ میرسد بامیل و رغبت خریداری میکنند . بهمین جهت برخی از شیدان ادبی گاه درصدد برمی‌آیند که از استقبال عمومی نسبت بآثار این نویسندگان بسود خود بهره‌برداری کنند و درنتیجه آثاری را به تقلید از نوشته‌های نویسندگان مزبور شخصاً و یا به کمک اشخاص دیگری فراهم کرده و به مردم عرضه‌میکنند .

این‌گونه آثار را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد :

دسته اول آثاری است که شیدان ادبی آنها را بعنوان ترجمه از نوشته‌های نویسندگان معروف خارجی که مورد توجه عموم هستند عرضه می‌کنند و مردم نیز به تصور اینکه این آثار ترجمه‌های نویسندگان مورد علاقه‌ی آنهاست باکمال میل و رغبت آنها را می‌خرند ، غافل از اینکه این ترجمه‌ها بکلی ساختگی و قلابی است .

ذیلا خلاصه شرحی را که دریکی از شماره‌های سابق مجله فردوسی باعنوان : «جمله اسم سارتر» نوشته شده است نقل میکنیم و توجه خوانندگان را مخصوصاً به آن جلب‌مینمائیم:

«در دو سال پیش کتابی درتهران منتشر شد بنام «فاجعه بزرگ» که مترجم و ناشر ادعا کرده بودند نوشته «ژان‌پل سارتر» است و حال آنکه «سارتر» کتابی به این عنوان و این مضمون ندارد . مشخصات کامل کتاب مزبور چنین است :

«فاجعه بزرگ» اثر «ژان‌پل سارتر» .

ترجمه‌ی بهروز بهزاد ، ناشر مؤسسه مطبوعاتی فرخی-
لاله‌زار .

و این اواخر کتاب مجعول دیگری نیز بنام
«سارتر» به زبان فارسی منتشر کرده‌اند با مشخصات
زیر :

«سایه انسانها» اثر «ژان پل سارتر» مؤسسه انتشارات
شهریار .

به این عده از ناشران هشدار میدهم که
جرم آنان جنائی است .»

دسته دوم - آثاری است از نویسندگان ایرانی که شیادان
ادبی ممکن است آنها را بهمان صورتی که درمورد دسته اول
گفته‌ایم مورد استفاده قرار دهند .

خوشبختانه درباره‌ی آثار صادق، این‌گونه سوء استفاده‌ها
برای شیادان ادبی فراهم نیست زیرا همه میدانند که آثار صادق
محدود و منحصر بهمان‌هائی است که بوسیله‌ی ناشر کنونی
آثار او تجدید چاپ شده است . فقط یک جلد کتاب ترجمه از
پهلوی و دوسه اثر چاپ نشده باقی‌مانده است . از آثار
اخیرالذکر قطعات و خلاصه‌هائی درگوشه و کنار بطور مثله شده
بچاپ رسیده است که غالباً متن آنها با متن اصلی درست تطبیق
نمیکند و اگر قرار شود روزی آنها را به چاپ برسانند باید با
گراور و متن دست‌نویس صادق همراه باشد .

شاید صادق برای جلوگیری از چنین سوء استفاده‌هائی
بوسیله اشخاص فاقد صلاحیت بوده است که با کمال هشیاری
کلیه آثار چاپ نشده‌ی خود را پیش از مرگ از بین برده است تا
دیگر درآینده کسی نتواند اثری را به او نسبت بدهد که شاید از
او هم نباشد . البته دوسه اثر اخیرالذکر را به این دلیل که
نسخه‌هائی از آنها نزد برخی از دوستان او موجود بوده است
نسخه دست‌نویس آنها را جزو سایر آثار خود دست‌نخورده
باقی گذاشته است .

مغذالک بعید نیست بعلت استقبالی که مردم از
نوشته‌های صادق میکنند درسالهای آینده عده‌ای از شیادان

سودجو نوشته‌هایی را که زمانی به تقلید از سبک نویسندگی صادق منتشر شده است ، بعنوان آثار خود صادق یا منسوب به صادق جا بزنند البته با توجه باینکه آثار صادق محدود بهمان‌هایی است که تاکنون بوسیله ناشر آثار صادق بچاپ رسیده است طبعاً کسی آثار تقلیدی و بی‌ارزش دیگری را بعنوان نوشته‌های اصیل خود صادق نخواهد پذیرفت ولی بهر حال شیادان شهرت‌طلب و ناشران سودجو آرام نخواهند نشست و بعید نیست که برای استفاده‌های مادی متون ساختگی که هم‌اکنون تعدادی از آنها در اختیار یکی از همین محققین شیاد قرار دارد ، بعنوان کشف جدید تحقیقی به مردم ساده دل که تشنه‌ی آثار تازه‌ای از صادق هستند عرضه کنند ولی خوشبختانه آثار مزبور از برخی جهات ناقص است و مشخصات اصلی آنها در اختیار دارنده نیست و بهمین جهت چاپ آنها بهر عنوان که باشد از نظر اصول تحقیق و تتبع میسر نمیباشد . زیرا نمیتوان هیچ اثری را بطور پا در هوا به نویسنده‌ای نسبت داد . معذالک همیشه این نگرانی باقی است که افراد سودجو نوشته‌هایی را بعنوان کشف‌های تازه تحقیقی به هدایت منسوب بدانند و طبق معمول خودشان جیب‌مردم پاکدل و علاقه‌مند به آثار صادق را خالی کنند برای همین احتمال است که ما در اینجا به نسل معاصر و آینده یادآور می‌شویم که هشیار باشند و گول این‌گونه افراد شیاد و شهرت طلب را نخورند و تا صحت انتساب اثری به صادق بوسیله‌ی دوستان نزدیک او تأیید نشود و متن دست‌نویس خود صادق با اثری از او همراه نباشد هیچ نوشته‌ای را از صادق ندانند .

متأسفانه من چندی پیش، بر اثر غفلت ، متن چند اثر تقلیدی بی‌ارزش را که زمانی چند تن از نویسندگان صاحب ذوق بی‌قصد سوء استفاده‌ای در روزنامه‌ها منتشر کرده بودند و بوسیله‌ی آقای آذر جمع‌آوری شده بود هاست برای اطلاع کسی که خود را پیش من اهل تحقیق و تتبع جازده بوده است در اختیار او قرار داده‌ام . ولی چون بعدها سوء نیت این شخص که بدروغ دعوی «هدایت شناسی» میکند بر من آشکار شده است برای من این نگرانی پیش آمده بود که مبادا این شخص بنحوی درصدد

سوء استفاده از این نوشته‌ها برآید ولی مسلماً تا موقعی که مادرقید حیات هستیم وی جرأت چنین کاری را نخواهد داشت . البته امروز هرکسی به آسانی نمیتواند بی‌دلایل مؤثر و قانع کننده و مدارک قابل قبول اثری را بصادق نسبت بدهد . معذالک علاقه عموم به آثار صادق و سوده‌های کلانی که برخی از شیادان ادبی با دعوی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» میتوانند بدست آورند بی‌آنکه جز در پی‌ویژگی زحمتی را متحمل شوند سبب میشود که آنها آنی از فکر بهره‌برداری از نام و محبوبیت صادق فارغ ننشینند .

من قصد داشتم فهرست کاملی از برخی از نوشته‌های تقلیدی را با توضیحات و مشخصات کامل آنها در اینجا بنویسم ولی از بیم آنکه مبادا توضیحات بیشتر وسیله‌ی سوء استفاده شیادان مزبور قرارگیرد فعلاً از این کار صرف نظر شده است . بهرجهت علاقه‌مندان به آثار نویسندگان داخلی و خارجی، اعم از آثار صادق یا دیگران ، باید هشیارانه مراقب باشند که شیادان عصر ما که در کار خود بقدر کافی مهارت دارند نتوانند از ساده دلی و اعتماد آنها سوء استفاده کنند و نوشته‌ی مجهول یا مجعولی را به علت شباهت ظاهری که ممکن است با آثار نویسندگان مورد علاقه عموم داشته باشند ، بهمین عنوان آنها را به مردم معرفی کنند . بخصوص که گاه تشخیص اصالت این آثار حتی برای اهل فن نیز به آسانی میسر نمیباشد .

خوشبختانه همانطور که گفته شد تقلید کامل و موفقیت آمیز آثار صادق از بسیاری جهات بسهولت امکان پذیر نیست و حتی گاه نوشته‌های صادق مطلقاً قابل تقلید نیز نمیباشد . معذالک شیادان ، وقیح‌تر و ماهرتر از آنند که بتوان با اطمینان خاطر گفت که آنها بالاخره در آینده دور یا نزدیک دست به چنین تقلیدهایی نزنند بخصوص وقتی که از این راه سود زیادی عاید شود و میدان نیز برای این شیادان خالی باشد .

بهرحال ، همانطور که گفته‌ایم نوشته‌های صادق محدود و منحصر به همان آثاری است که توسط بنگاه امیرکبیر تاکنون تجدید چاپ شده است به استثناء کتاب «گزارش گمان شکن - یا -

شکند گمانی و یچاره ، ترجمه از متن پهلوی که یکبار در زمان حیات هدایت بچاپ رسیده ولی پس از مرگ او تاکنون تجدید چاپ نشده است. از آثاری که تاکنون هنوز بصورت کامل بچاپ نرسیده است فقط دو اثر «بعثه الاسلامیه» و «توپ مرواری» است و جز این دو اثر نوشته دیگری از صادق که بچاپ نرسیده باشد سراغ نداریم مگر داستان کوتاهی با عنوان «دره گلمرگ» که در اختیار وراث صادق میباشد البته از دو اثر قبلی نسخه های ماشین شده ای در دست این و آن موجود است که متن غالب آنها مخدوش و مغشوش میباشد . این نسخه ها را برخی از علاقه مندان بصادق از روی نسخه هایی که در بسته آثار صادق بوده با پرداخت وجوه گزافی به متصرف آنها رونویس کرده اند ولی با مطالعه یکی دو نسخه از این نوشته ها برمن چنین معلوم شده است که متصرف عمداً در متن آنها تغییرات فاحشی داده است تا نسخه های اصلی منحصر بفرد بودن خود را حفظ کرده باشند . بنابراین کسانی که این نسخه ها را خریداری کرده اند نباید به صحت و کمال آنها چندان اعتمادی داشته باشند . بطور کلی تنها متن هایی از آثار چاپ نشده صادق درخور اعتماد است که با گراور متن دست نویس صادق همراه باشد و نامه هایی هم که به صادق نسبت داده میشود مادام که با دستخط خود صادق همراه نباشد فاقد صحت و اصالت باید شمرده شود .

۳- درمورد چند اثر چاپ نشده و یادداشتها و نامه های صادق همانطور که گفته شد در صورتی میتوان آنها را اصیل دانست که با متن دست نویس صادق همراه باشد .

درغیر اینصورت حتی یک کلمه را نباید بعنوان اثر صادق از کسی پذیرفت . فقط از این راه است که میتوان از سوءاستفاده ها و خرابکاری های شیادان و مغرضان جلوگیری کرد . ضمناً در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ مقاله های چندی به تقلید از سبک نویسندگی صادق ، بوسیله عده ای از روزنامه نویسان جوان و باذوق باامضاهای مستعار دربرخی از روزنامه ها بچاپ رسیده است که غیراز ظاهر عبارات که غالباً حاوی برخی از شوخی ها و طنزهای صادق بوده موضوع آنها بهیچوجه

ارتباطی با طرز تفکر صادق نداشته است و چون در آن ایام کتابهای چندی از صادق منتشر شده بود عده‌ای از جوانان اهل مطالعه و نویسندگان روشنفکر نسبت به شیوه نویسندگی صادق علاقه زیادی ابراز میکردند بهمین جهت بعضی از نویسندگان نیز سعی داشتند در نوشته‌های خود برخی از شوخیها و طنزهای صادق را بگجانند و البته در این کار نظر سوئی نداشتند و همین قدر که نوشته‌های آنها بیشتر مورد پسند خوانندگان واقع میشد و خود را در این تقلید بخیال خود تاحدی موفق میدیدند قانع و خرسند بودند .

یکی از علاقه‌مندان به صادق ، آقای آذر ، کارمند وزارت فرهنگ برخی از این گونه مقاله‌های تقلیدی را از روزنامه‌ها خارج نویس کرده و راجع به آنها توضیحاتی از من خواسته بود که من طبعاً بی‌دریغ اطلاعات مورد نیاز او را در اختیارش می‌گذاشتم و علل و عواملی که موجب ایجاد بعضی از مقاله خاص تقلیدی شده بود برای او شرح دادم و تاکید کردم که نباید گول شباهت‌های مختصر موجود بین این مقاله‌ها و نوشته‌های صادق را خورد زیرا مقالات مزبور هیچگونه ارتباطی با صادق و طرز تفکر او ندارد و بعلاوه آنها جز تقلید ناموفقی از کارهای صادق نیست .

بهرحال آقای آذر این نوشته‌ها را دیگر از من پس نگرفت تا اینکه چند سال پیش یکی از شیادان ادبی که دعوی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» دارد و مدتها به قصد شکار عکس و نقاشی وغیره به خانه من و بعضی از دوستان صادق فعالانه رفت و آمد داشت و من در ابتدا از مقاصد اصلی او بی‌خبر بودم روزی برای نشان دادن تأثیر صادق در نویسندگان ما از این نوشته‌های تقلیدی نیز سخن به میان آوردم و او با اصرار از من خواست که آنها را موقتاً برای مطالعه باو بدهم و من هم‌به‌گمان اینکه او در تقاضای خود حسن نیت دارد همه آنها را در اختیار او گذاشتم و قرار شد پس از مطالعه آنها را دوباره به من برگرداند ولی از آن پس دیگر من این شخص را ندیدم گویا از ترس اینکه مبادا من آن نوشته‌ها را از او مطالبه کنم خودش

را به من نشان نمیداد و من هم از این غیبت چندان ناراضی نبودم ولی بعدها فکر کردم لابد این شخص درباره این نوشته‌ها خیالات سوئی در سر می‌پروراند که از برگرداندن آنها به من امتناع میکند ولی از حسن اتفاق من مشخصات دقیق و کامل آن نوشته‌ها را (از قبیل نام نویسندگان اصلی، تاریخ انتشار، نام نشریه یا روزنامه‌ای که آنها را منتشر کرده است و عوامل محرک نویسندگان از این تقلید و غیره) که در آن ایام دم دست نداشتم به شاید مزبور نداده بودم و از نظر اصول مقدماتی تحقیق و تتبع تا این مشخصات در دست نباشد بهیچ عنوانی نمیتوان از آن نوشته‌ها استفاده کرد و بدین ترتیب برحسب یک اتفاق ساده غفلتی که از من سرزده بود جبران شد و این نوشته‌ها که بنظر آن شخص چیز گرانبهائی آمده بود روی دست او مانده و باصطلاح باد کرده است. یکی دو سال پیش شنیده بودم که او باچند تن از رؤسای کتابخانه‌های عمومی، همانطور که شیوه او بوده، رابطه‌ی دوستی برقرار کرده تا مگر به کمک آنها بتواند به متن اصلی این مقالات دست یابد و پس از یافتن مشخصات مقاله‌های مزبور آنها را حاصل کوششهای تحقیقی و کشفیات شخصی خود جابزند ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم تاکنون در این راه توفیقی نصیب او نشده است و بپرض اینکه روزی در این امر نتیجه‌ای حاصل کند دیگر با این توضیحات همی رشته‌های او پنبه شده است.

۷- استفاده از نسخه‌های خطی

یکی دیگر از فعالیت‌های بعضی از مدعیان تحقیق و تتبع استفاده‌ی حيله‌آمیز از نسخه‌های گوناگون خطی است که آنها در جریان تکاپوی فعالانه و دائمی خودپیش برخی از افراد یا در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی سراغ میکنند. سپس با تمهیدات خاص و نقشه‌های ماهرانه از قبیل طرح دوستی ریختن با رؤسای کتابخانه‌های عمومی و یا گشودن باب مرادوستانه با صاحبان کتابخانه‌های خصوصی و باوانمود کردن اینکه خود

سالهاست درباره‌ی موضوع نسخه‌های مورد نظر مشغول تحقیق و مطالعه هستند ، آن نسخه‌ها را بعناوینی بامانت میگیرند و سپس متن آنها را باعناوین گوناگون : «به اتمام» ، «به کوشش» ، «گردآورده‌ی» ، «به تصحیح» و یا «تحشیه‌ی» خود منتشر مینمایند. ضمناً برای اینکه جلوی اعتراضات احتمالی صاحبان اصلی این نسخه‌ها را بگیرند چند سطری بعنوان سپاسگزاری و قدردانی از گشاده دستی صاحبان آنها در شرحی مقدمه‌مانند می‌گنجانند و بدین وسیله صاحبان اصلی این نسخه‌ها را که درمقابل عمل انجام شده قرار گرفته‌اند مأخوذ به حیا میکنند و مقصود خود را عملی میسازند .

گاه دیده میشود که برخی از روشنفکران اهل مطالعه که بیشتر به ظواهر امور توجه دارند این‌گونه اعمال را موجه میدانند و عقیده دارند که ممکن است صاحبان این نسخه‌ها خود توانائی طبع و نشر آنها را نداشته باشند و بعداً این نسخه‌ها بر اثر حوادث مختلف از بین برود و لذا بهتر این است که متن آنها هرچه زودتر چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد . ظاهراً حق بجانب آنهاست ولی اینکه ما این مورد را نیز جزو شیادیهای ادبی منظور کرده‌ایم به نحو‌ی مزورانه‌ی بدست آوردن این نسخه‌ها ناظر بوده‌ایم و گرنه با چاپ هرچه زودتر این نسخه‌ها مخالفتی نداریم بخصوص اگر طبع و نشر آنها بوسیله‌ی اشخاص ذیصلاحیت و بیفرض صورت گیرد و برای تحصیل این نسخه‌ها حیل‌های پست و تمهیدات ناشایسته بکاربرده نشود و ضمناً رضایت صاحبان این نسخه‌ها نیز براساس موازین انصاف و طبق عرف و عادت از پیش جلب گردد ایرادی چندان به این عمل وارد نیست. ولی اگر کسی که دراصل صلاحیت چنین کارهایی را ندارد و قصد او فقط جلب منفعت و کسب شهرت از راه بهره‌برداری از نسخه‌های حاضر و آماده است در این صورت عمل او را جز شیادی ادبی چیز دیگری نمیتوان نامید و از نظر اخلاقی و اجتماعی مفاسد و زیان حاصل از این کار را از سودی که ممکن است از نظر ادبی از انتشار این نسخه‌ها حاصل شود بیشتر میدانیم . اگر فرض کنیم که قصد چنین کسانی از انتشار این

نسخه‌ها خدمت به فرهنگ و ادبیات ما باشد ، که غالباً چنین نیست ، چرا این افراد بی‌آنکه رضایت صاحبان نسخه‌ها را جلب کنند خود به تنهایی تمام حق‌التألیف حاصل از چاپ و انتشار این‌گونه آثار را فقط به جیب خود میریزند و گاه حتی سهم بسیار کوچکی را نیز برای مالک اصلی قائل نمیشوند ؟ اگر برخی از افراد که به چاپ و انتشار این‌گونه نسخه‌های خطی مبادرت می‌ورزند خود متحمل زحماتی میشوند از قبیل اینکه مثلاً مقدمه یا تفسیر و توضیحی به آن نسخه‌ها افزوده باشند و یا برای آنها لغت نامه، فهرست اعلام و یافهرست موضوعی و غیره تنظیم کرده یا نسخه‌ای را بانسخه‌های موجود دیگر مقابله و متن آنرا تصحیح و تنقیح نموده باشند باز فقط متناسب با زحماتی که متحمل شده‌اند سزاوار دریافت قسمت معینی از حق‌التألیف خواهند بود .

تأسف انگیزتر آنکه اگر احیاناً کسی از دارندگان نسخه‌های مورد نظر حاضر به تحویل نسخه‌های خود به این‌گونه محققین نشود بشدت هدف حمله و ناسزا و تهمت و افترای آنان قرآن میگیرد .

باید از این موجودات پرتوقع و طماع پرسید که به چه دلیل هرکس که اثری ، اعم از نسخه‌ی خطی یا چاپ نشده ، عکس، نقاشی ، نامه و غیره از صادق یا نویسنده‌ی معروف دیگری در اختیار دارد و خود نیز از استفاده از آنها عاجز نیست ، باید به محض مراجعه‌ی شما آنها را دو دستی تقدیم حضور شما بکند تا شما این لقمه‌ی چرب و نرم را آسان ببلعید و بی‌آنکه حتی زحمت یکبار مرور متن آنها را بخود بدهید آنها را به ناشری بفروشید ؟

از این پخته خوران باید پرسید که آیا از کسی طلب‌مسلمی دارند که اگر کسی از تحویل آنچه در اختیار دارد اندک تاخیر روا دارد باو و قیاحانه بتازند و یا همینکه بعدها کسی نسخه‌ی کاملتری از آن آثار را به چاپ رسانید بی‌هیچ دلیلی معقولی او را بیرحمانه مورد حمله قرار دهند و بیاد تهمت و افتراء بگیرند ؟ مگر کارهای تحقیقی در انحصار عده خاصی است ؟

من باب نمونه و برای اینکه اظهارات ما صرف ادعا تلقی نشود یکی از اینگونه کتابها را که در یکی دو سال اخیر منتشر شده است در نظر میگیریم : مجموعه‌ای با عنوان «کتاب صادق - هدایت» چاپ بنگاه اشرفی - فرزین ، از گردآورنده‌ی کتاب‌مزیور میپرسیم مگر شما غیر از یک صفحه ونیم سرآغاز و چند صفحه مطالب درست یا غرض‌آلود درباره‌ی من چیز دیگری از خود در این مجموعه مایه گذاشته‌اید که مبلغ نسبتاً هنگفتی بابت حق‌التالیف بچیب زده‌اید و حق چاپهای بعد را نیز برای خود محفوظ نگاهداشته‌اید و حال آنکه خود شما چنین حق را برای دیگران رعایت نکرده‌اید و قسمت اعظم آنچه در کتاب شما چاپ شده از آثاری است که قبلاً حداقل یکبار بچاپ رسیده است . مثلاً با اینکه من در کتاب «یادبودنامه‌ی ششمین سال درگذشت صادق هدایت» صریحاً نوشته‌بودم که «نقل‌مندرجات آن بهر عنوان که باشد بدون اجازه کتبی ممنوع است» باز شما متن همهی نامه‌های مندرج در آن کتاب را بریده و به چاپخانه داده‌اید که آنها را بدنبال سایر مطالب مجموعه‌ی کذائی‌تان بچینند بی‌آنکه اجازه‌ای گرفته باشید . مگر چهارپنج صفحه مطالب بی‌سرته‌ی که بر کتاب افزوده‌اید چه قدر ارزش دارد که شما دم از «هدایت شناسی» میزنید ؟ ما کتاب شما را شایسته عنوان دیگری میدانیم که هرخواننده دقیق و صاحب ذوق میتواند پیش خود آن عنوان را حدس بزند .

سوء استفاده از نوشته‌های مربوط به مسائل تاریخ معاصر

برخی از مدعیان تحقیق و تتبع که در پی شکار اوراق و اسناد گوناگون ادبی و تاریخی و غیره هستند گاه به نوشته‌های مربوط به مسائل و حوادث تاریخی دست می‌یابند که تنها به طبع و نشر ساده آن نوشته‌ها و استفاده از حق‌التالیف معمولی آنها قانع نیستند بلکه میکوشند که به عناوین مختلف ، از راه تهدید و شانتاژ ، مبالغ هنگفتی از کسانی که این نوشته‌ها به آنها ارتباطی دارد اخاذی کنند : مثلاً گاه بعضی از این نوشته‌ها به شخصیت‌های خانواده‌های معروفی که هنوز در ایران پایبرجا

هستند راجع میشود طبعاً اولاد و احفاد آنها نسبت به مطالب این گونه نوشته‌ها بی‌اعتناء نمیتوانند باشند . لذا کسانی که این نوشته‌ها را بدست آورده‌اند از افراد آن خانواده‌ها برای حذف و یا تغییر و تبدیل متن نوشته‌های بدست آمده مبلغی مطالبه میکنند .

و بدیهی است که افراد خانواده مزبور برای حفظ آبروی خانوادگی خود ناگزیر حاضر میشوند با پرداخت مبالغی که مطالبه شده است جلو انتشار نوشته‌هایی را که برضد حیثیت خانوادگی آنهاست بگیرند . گاه این محققین نه تنها در برابر دریافت مبلغی حاضر میشوند مطالبی را که برضد خانواده‌ی معینی است از متن نوشته‌های تاریخی حذف کنند بلکه به تغییر و تبدیل بسیاری از مطالب نوشته‌های مکشوفه تن درمیدهند و باز اگر پول قابل توجه‌تری در اختیارشان گذاشته شود حاضرند مطالبی ، به سود خانواده‌ای که پول می‌پردازد، وبه‌زیان خانواده‌های رقیب ، در متن این نوشته‌های تاریخی بگنجانند . باین ترتیب بسیاری از حقائق مسلم تاریخی را تحریف کرده نسل حاضر و آینده را گمراه می‌سازند .

البته طریقه‌ی تحصیل این‌گونه اسناد و اوراق تاریخی نیز همان است که قبلاً ذکر کرده‌ایم .

برای رفع هرگونه سوء تفاهمی می‌افزائیم که چه بسیارند از محققین که از روی کمال امانت و شرافت وظیفه‌ی خود را انجام میدهند بی‌آنکه قصد سودجویی و یا تصفیه‌ی حسابهای شخصی و سیاسی داشته باشند .

تصحیح متون مختلف

گاه برخی از مدعیان تحقیق و تتبع ادبی معاصر با همان شیوه‌هایی که در صفحات پیش شرح داده‌ام نسخه‌هایی از دیوان شعراء یا نویسندگان کهن که بدست می‌آورند و با افزودن یکی دو صفحه از خود بعنوان مقدمه و یا چند پاورقی دربارهی برخی از لغات که از متن‌های چاپ شده قبلی رونویس می‌کنند همراه با چند

سطر بعنوان سپاسگزاری از این و آن متون مزبور را بچاپ
میرسانند و بابت حق التالیف آنها نیز مبالغ هنگفتی بجیب خود
سرازیر میکنند .

اینکه کلمه‌ی هنگفت را بکار برده‌ایم بهیچوجه اغراق
نیست و بایک حساب ساده میتوان پی‌برد که محقیقن مورد بحث
بابت حق التالیف چه مبالغ قابل توجهی رابجیب خود میریزند
بی‌آنکه کمترین استحقاقی داشته‌باشند و تازه چق‌چاپهای بعدی
را نیز برای خود محفوظ نگاه میدارند و حداقل تا سی سال‌پس‌از
مرگ وراث آنها نیز از این حق استفاده میکنند و اگر برحسب
اتفاق کتابی که بدین ترتیب فراهم میشود ، مورد توجه عموم
قرار بگیرد آن وقت گنج بزرگی برای خود آنها و وراث آنها
ذخیره میشود .

۱۰- تفسیر و تحشیه برخی از متون قدیم

این رشته از فعالیت‌های ادبی درسالهای اخیر موردتوجه
و علاقه برخی از پخته‌خواران معاصر واقع است . ولی این
کار زحمات و مشکلاتی را دربردارد ولی بهرحال سود حاصل از
این کار برزحمات آن میچربد . این پخته‌خواران قبلا به سراغ
کسانی میروند که سابقه تحقیق و تتبع در متون مورد نظر آنان
دارند . پس از چندی رفت و آمد با آنها و ریختن طرح دوستی
بتدریج نظر آنها را به فعالیت‌های خود جلب میکنند و بآنها چنین
میفهمانند که خود باینگونه تحقیق علاقه‌مند هستند و ماهرانه
میکوشند تا یادداشتهای تحقیقی آنها رابعنوانی ازچنگشان‌بدرآورند
و اگر احیاناً یادداشتهای مزبور برای انجام مقصود کافی‌نباشد
باهمان شیوه‌ای که گفته شد از کسان دیگر که دراین زمینه‌ها
تحقیقاتی دارند مقداری اطلاعات تکمیلی فراهم می‌کنند و سپس
یادداشتهای بدست آورده را بهم ترکیب و تلفیق کرده و متن قابل
انتشاری فراهم مینمایند و آنرا باعنوان «گردآورده‌ی» ، «به‌تحقیق» ،
«به‌تحشیه» و «تفسیر» ، «به اتمام» یا به «تصحیح» خود منتشر
میسازند و بدین‌ترتیب خود را «حافظ شناس» ، «مولوی شناس»

و غیره جا میزنند .

۱۱- مصاحبه و تقریر

الف - مصاحبه : یکی از انواع نسبتاً رایج فعالیت‌های سودجویانه ادبی عصر ما را «مصاحبه» تشکیل میدهد . منظور ما در اینجا مصاحبه‌هایی است که بابتدو بست‌های قبلی همراه باشد و طرفین مصاحبه در پی سود مادی و کسب شهرت باشند و یا برخی از مقاصد خاص شخصی‌سیاسی را تعقیب کنند . گاه در این مصاحبه‌ها سئوالاتی طرح میشود که از پیش از طرف‌خود مصاحبه شونده تنظیم گردیده و سپس به آنها پاسخ‌هایی که از پیش تهیه شده است داده میشود ، در این سئوالات ، غالباً مصاحبه شونده مطالبی بسود خود می‌گنجاند از قبیل :

- جنابعالی که با صادق هدایت دوست بوده و مصاحب دائمی او نیز بوده‌اید ...

- شما که یگانه دوست صمیمی او هستید ...

- شما که با صادق همکاری بسیار نزدیک داشته‌اید ...

- شما که استاد مسلم در تحقیق و تتبع ادبی هستید و

به ادبیات کشور ما خدمات شایانی کرده‌اید ...

- شما که در «حافظ شناسی» و «مولوی شناسی» و

«هدایت شناسی» سرآمد اقران میباشید و از افتخارات بزرگ

کشور ما هستید ...

و بدین ترتیب مصاحبه‌ای ترتیب داده میشود که بهیچوجه

یک مصاحبه در معنی معمولی کلمه نیست بلکه یک گفتگوی

ساختگی است که مصاحبه کننده را به مبلغی پول و طرف او را

به شهرت مورد نظرش میرساند و ضمن حصول برخی از مقاصد

شخصی و سیاسی اعتباری نیز برای او بدست می‌آید .

در سالهای اخیر چندین نوع مصاحبه رواج پیدا کرده

است از قبیل مصاحبه‌ی حضوری ، کتبی ، رادیویی و تلویزیونی

که طی آنها با قرار و مدارهای قبلی و با استفاده از ساده دلی

و زودباوری مردم مطالبی در جهت مقاصد طرفین مطرح میگردد و که متن مصاحبه خود وضوحاً حاکی از وجود بند و بست بین طرفین مصاحبه است .

ما باین مصاحبه کننده‌ها و مصاحبه شونده‌ها صریحاً اعلام میکنیم که آنها هم بزودی لادست گردآورنده‌ها و «محققین کتره‌ئی» مشابه آنها خواهند رفت زیرا دیگر کسی گول این صحنه سازیها و دروغپردازیها را نخواهد خورد . اکنون سطح فهم و اطلاعات روشنفکران و دانشجویان ما به آنحد رسیده است و آن عبارت از این است که یک نفر خود را بعنوان هردروغپرداز شهرت طلب که مدعی «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» است مطلقاً گوش نیسپارند .

ب تقریرات - تقریرات نیز نوعی مصاحبه است که در سالهای اخیر بوسیله‌ی برخی از سودجویان حیلہ‌گر ابداع شده است و آن عبارت از این است که یک نفر خود را بعنوان محقق و متتبع به شخص مورد نظر خود که البته از دوستان صادق هستند معرفی میکند و بنابه منظوره‌ای خاصی از قبیل «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» از او تقاضا مینماید که نظریات خود را درباره‌ی احوال و آثار صادق و یا دوستانش به او تقریر کند تا وی این تقریرات را یادداشت و عیناً در مجله یا کتاب و یا مجموعه‌ای که بهمین منظور در دست تهیه دارد به چاپ برساند .

البته در مصاحبه‌ی معمولی که شرح آن گذشت طرفین به گفت‌وگو می‌نشینند و مصاحبه کننده سئوالاتی را مطرح میکند و طرف مصاحبه او بآنها پاسخهای مناسبی که از پیش تهیه و تنظیم شده است ، میدهد . ولی در «تقریرات» پس از آنکه متن تقریر شده به وسیله‌ی مصاحبه کننده یادداشت شد ، در صورتیکه متن مزبور با منظوره‌ای او مناسب باشد آنرا عیناً در کتاب خود به چاپ میرساند والا درصدد تغییر و تبدیل آن برمی‌آید و میکوشد در این تقریرات با چند جمله تملق آمیز جلوی اعتراضات بعدی تقریر کننده را بگیرد . نمونه کامل این روش تزویر آمیز شرحی است که گرد آورنده مجموعه «کتاب

صادق‌هدایت» (چاپ اشرفی-فرزین) درمورد تقریرات آقای فردید عمل کرده است. این گردآورنده در صفحه ۲۸۵ مجموعه‌کذائی مزبور چنین مینویسد:

«دوستان آقای فردید نیک آگاهند که شیوه سخن گوئی و نویسندگی ایشان از یک ذهن پرورده فلسفی تمام عیار مایه وتوشه میگیرد... ازاین روی من‌نخست مایه سخن ایشان را گرفتم... و گفته‌هایشان را به زبانی درآوردم که برای همگان زود دریافت و آسان باشد... و نتیجه این شد که نوشته ما از یکدستی خود بیرون رفت و دارای دوشیوه آمیخته گردید...»

بدین ترتیب این تقریر نویس شاید خواسته است درمورد گفته‌های آقای فردید خلط مسئولیت کند ولی طبق نوشته صریح او هرخواننده دقیق و کنجکاو میتواند به آسانی پی ببرد کسه تقریرات آقای فردید مطلقاً اصیل نیست و متن آن مخدوش و مغشوش میباشد و همین کافی است و نیازی نیست که آقای فردید اقدام به تکذیب یا اعتراض بکند. گرچه بقرار مسموع آقای فردید بحق از دخالت‌های ناروا و تزویرآمیز گرد آورنده «کتاب صادق‌هدایت» بسیار آزرده و ناراحت شده است، ولی دراین مورد تقصیر بیشتر با خود فردید است که گول تقریرنویس شیاد و درپوزه‌گری را خورده و آسان تحت تأثیر اظهارات دروغ او قرار گرفته است. و بدون درنظر گرفتن جوانب امر مطالبی اظهار کرده است که کار تقریرنویس را برای تغییر و تبدیل گفته‌های خود آسان کرده است. هیچ دوستی مجاز نیست درباره دوستان دیگر سخنانی به زبان بیاورد که برای دیگران مجال تعبیر و تفسیر نادرست در اطراف سخنان او فراهم گردد. اگرهم آقای فردید از یکی دوتن از دوستان بعلمی که من واقف هستم کدورتی حاصل کرده بوده است نباید به یک شخص مرموز و مشکوک مطالب خود را طوری بیان کند که دست او در افزودن هرنوع شاخ و برگی بگفته‌هایش علیه دوستان باز باشد.

حال، متأسفانه ناراحتی آقای فردید بی‌فایده است حتی تکذیب رسمی هم دیگر تأثیری ندارد. این تیری است که از کمان گذشته است! تنها راه جبران این غفلت این است که

لااقل ماهیت این گونه اعمال ناجوانمردانه و غیرانسانی به مردم شناسانده شود. این کاری است که من آنرا وجه همت خود قرار داده‌ام.

دوستان دیگر باید از این حادثه تأسف انگیز درس عبرتی بگیرند و هرشاید بیمایه و بی‌سروپا را به خود راه ندهند همانطور که یکی دوتن از دوستان ما همین کار را کرده‌اند و از همان اولین برخورد با آنها عذرشان را خواسته‌اند.

ما از گردآورنده‌ی مجموعه‌ی مزبور سؤال میکنیم که اگر شما در این مورد سوء نیت نداشتید به چه مناسبت بخود زحمت دادید که متن تقریرات آقای فردید را تغییر بدهید؟ اگر «شیوه‌ی سخن‌گویی آقای فردید از یک ذهن پرورده‌ی فلسفی مایه‌میگیرد» چه ضرورتی در میان بوده است که شما تقریرات او را به میل و نظر خود تغییر بدهید تا در نتیجه بقول خودتان نوشته‌های شما «دارای دو شیوه‌ی آمیخته» گردد؟ اگر شما تقریرات او را آنقدر توانستید درک کنید که دوباره آنرا به زبانی درآورید تا برای همگان زود دریافت و آسان باشد» کدام خواننده‌را سراغ دارید که قوه‌ی فهم و درکش از شخصی چون شما کمتر باشد؟ آیا این شیوه‌ی مزورانه‌ی شما خود «از یک ذهن پرورده‌ی شیدآمیز تمام عیار مایه و توشه نمیگیرد»؟

ما سئوالات بسیاری داریم که بعدها به موقع خود مطرح خواهیم کرد.

۱۲- دستبردهای غیرمجاز ادبی

اینجانب در سال ۱۳۳۶ متن چند نامه از صادق را در یادبود نامه‌ی ششمین سال درگذشت او چاپ و منتشر کرده بوده‌ام چند سال بعد اطلاع حاصل کردم که شخصی متن‌نامه‌های مزبور را در مجله‌ی «صبح امروز» بعنوان نامه‌های چاپ نشده صادق هدایت بتدریج منتشر میکند البته من در آن موقع به این کار اعتراضی نکردم زیرا روش من در مورد یادگارهای صادق همیشه این بوده است که حتی‌الامکان آن یادگارها به نظر عده

بیشتری از علاقه‌مندان برسد با اینکه بعداً دانسته شد که نامه‌های مزبور را به مبلغ پنجهزار ریال فروخته‌اند باز هم اعتراضی نکردم تا اینکه روزی به سردبیر مجله فوق مراجعه و از ایشان درخواست کردم شماره‌هایی که در آنها نامه‌های صادق هدایت چاپ شده است در اختیار من قرار دهند ضمناً جریان حقیقی را نیز با اطلاع ایشان و چندتن از همکاران مجله‌ی «صبح امروز» رسانیدم گویا این گفته‌ی من بگوش فروشنده نامه‌ها رسید . چندی بعد اطلاع حاصل کردم که در شماره چهارم دیماه ۱۳۴۶ مجله‌ی مزبور شرح زیر درباره‌ی من نوشته شده است :

«باز هم توجهی به آقای حسن قائمیان

خواستیم این دفتر را ببندیم که نشد و باز مجله‌گرایی فردوسی نقل‌قولی از قائمیان کرده بود که لازم آمد دوسه سطری حاشیه‌برویم و البته به قول حضرتی ایشان خاصیت دارد . آقای قائمیان اگر فراموش نکرده باشد دوسه سال پیش از پله‌های دفتر مجله هن‌ن‌کنان بسالا آمد و وارد دفتر شد و گفت که آقا من چند نامه از هدایت دارم و اینهایی که شما به چاپ میزنید ، تکراری است و من نامه‌های اصل بخط آن مرحوم دارم و دانه‌ای نمیدانم هفتاد یا هفتصد تومان میفروشم که البته قیمت زیاد بود و دخل کم و خریدن آن از استطاعت مابدور ، ولی اکنون از آقای قائمیان سؤال می‌کنیم اگر دکان باز نکرده ، چرا خواست آن‌نامه‌ها را به آن قیمت‌های گزاف بفروشد ؟ نکند حضرتی ایشان برای سایر آثار چاپ نشده هدایت که نزدش است کیسه دوخته است و ما خبر نداریم ؟ راستی نکند؟»

بعداً برای من محرز شده بوده است که این شرح‌را همان فروشنده نامه‌ها که سابقاً همکاری مختصری با مجله داشته است تهیه کرده و با استفاده از عدم توجه مسئولین مجله آنرا بچاپ رسانیده است . و اکنون هم بهمین دلیل‌گله‌ای از مسئولین

مجله ندارم ولی برای اینکه حقیقت مطلب برای کسانی که شرح مزبور را زمانی در مجله دیده‌اند روشن شود ناگزیر به چند سؤال از مسئولین مجله هستم :

۱- آیا معقول بنظر میرسد که من پیشنهاد چاپ نامه‌هایی را که یکبار در مجله شما منتشر شده بوده است دوباره بشما داده باشم ؟

۲- آیا مجله‌ی دیگری که برای این‌گونه معامله‌ها از مجله‌ی شما مناسب‌تر و از شما دست و دل‌بازتر باشد نمیتوانستم پیدا کنم ؟

۳- گرچه در شرحی که در مجله شما نوشته شده تصریح گردیده است که پیشنهاد برای چاپ مجدد همان نامه‌ها بوده ولی ما فرض میکنیم که پیشنهاد من برای نامه‌های دیگری از صادق بوده است آیا باز هم مجله مناسب‌تر و علاقه‌مندتر وجود نداشته بوده است ؟

۴- شما که خرید آن نامه‌ها را به علت «قیمت زیاد و دخل‌کم از استطاعت خود بدور» دانسته بودید آیا تاکنون من آنها را بهیچ مجله دیگری فروخته‌ام و یا اصولاً از آن تاریخ تا امروز نامه‌ای در هیچ مجله‌ای از طرف من بچاپ رسیده است ؟ مگر اینکه فرض کنیم که این یادگارهای صادق آنقدر بی‌ارزش است که روی دست من باد کرده باشد !

سخن کوتاه : چرا با سهل‌انگاری خودتان میگذارید که هر شخص غیر مسئولی صفحات مجله‌ی شما را وسیله‌ی تصفیه حسابهای شخصی خود قرار دهد ؟

اما من نقل نامه‌های مورد بحث را که برای نخستین‌بار در «یادبود نامه‌ی ششمین سال درگذشت صادق» بچاپ رسیده بوده بدون اجازه‌ی کتبی ممنوع کرده بودم (به صفحه ۲ کتاب فوق رجوع شود) ، آیا این یک دستبرد جسورانه و غیرمجاز نیست ؟

همین کار را نیز همپالکی فروشنده‌ی نامه‌ها در مجموعه‌ی (کتاب صادق‌هدایت) (چاپ بنگاه اشرفی) کرده است .

البته ممنوعیت مذکور در فوق فقط برای این بوده است

که از سوء استفاده‌ی این‌گونه «پخته خوران‌طفیلی» که در پی شکار نوشته‌ها و نامه‌های حاضرآماده هستند تا به حجم مجموعه‌هایی که به قصد کسب شهرت و جلب منفعت، سرهم میکنند بیفزایند و میزان حق‌التالیف خود را نیز بالا ببرند جلوگیری شود ذکر این‌گونه ممنوعیت‌های قانونی در عمل سودی دربر ندارد و نمیتواند جلو دستبردهای غیرمجاز این قبیل پخته خوران و در یوزه‌گران را بگیرد، چنانکه گردآورنده‌ی مجموعه‌ی «کتاب صادق هدایت» (چاپ‌بنگاه اشرفی) علاوه بر نامه‌های فوق متن نامه‌هایی را که من در کتاب «ظهور» چاپ کرده بودم نیز در مجموعه‌ی مزبور نقل کرده و از این راه مبلغی برحق‌التالیف خود افزوده است. من نه حوصله‌ی تعقیب قانونی این افراد را دارم و نه مایلیم که هرگز در هیچ مکان و هیچ دادگاهی با آنان روبرو شوم. عجیب‌تر آنکه این دستبرد زندگان تازه خود را طلبکار هم میدانند، چنانکه شنیده شده است همین گردآورنده‌ی مجموعه‌ی «کتاب صادق هدایت» چندی قبل پیش این و آن اظهار کرده بوده است که قصد دارد در آینده ثابت کند که من به هنگام تنظیم کتاب «ظهور» از نظر روانی بیمار بوده‌ام. (بی‌شک طبق معمول، با استفاده از مقاله‌های مفصلی که بقلم کسانی بنامهای مستعار «دکتر آذرخش» و «الف - نادر» چند سال پیش در نقد کتاب «ظهور» در مجله‌ی فردوسی بچاپ رسیده است). یکی نیست به این‌گونه «محققین کتره‌ئی» و «گردآورندگان شیاد» بگوید که اولاً آیا کسی که دوچار بیماری روانی باشد میتواند چنین کتابی بزرگ که بین مطالب آن کمترین ارتباط غیرمنطقی نتوان یافت تنظیم و چاپ کند؟ و ثانیاً بفرض که چنین کسی دوچار بیماری روانی بوده، این بیماری برای شخص شما چه زبانی داشته است؟ مگر از همان نوشته‌های «بیمارگونه» او نبوده است که شما توانسته‌اید از راه «دستبرد غیرمجاز» چندین صفحه به مجموعه‌ی کذائی خود بیفزایند و بی‌صرف کمترین زحمت مبالغی به حق‌التالیف خود اضافه کنید؟ «زهی مروت و مذهب زهی طریقت و کیش»!

اکنون بخاطرم آمده است که این شخص چندی پس از آنکه متن مقاله‌های مندرج در مجله فردوسی را درباره نقدکتاب «ظهور» باو داده بودم اظهار کرده بوده است که : «وی با متن کتاب «ظهور» چندان موافق نیست ! و این اظهار اندکی مایه امیدواری شده بود زیرا فکر کردم که لابد این شخص دارای معلوماتی ، ولو مختصر، در زمینه‌های مذهبی و دینی است و مطلقاً توجه نداشتم که این اظهار ناشی از خواندن مقاله‌هائی است که باو داده بودم یعنی پس از خواندن آن مقاله‌ها ایده‌هائی بدست آورده و بفکر افتاده است از خود اظهارنظری بکند .

اما فکراساسی که موجب تکوین یا تنظیم کتاب «ظهور» شده این بوده است که چون مطالب کلیه کتابهائی که صادق از پهلوی ترجمه کرده است تماماً درباره «ظهور» بوده لذا من از این امر استفاده کرده و موضوع «یادبودنامه دوازدهمین سال درگذشت صادق هدایت» را موضوع «ظهور» قرار داده‌ام تا طی آن بتوانم ترجمه‌های پهلوی صادق را که هنوز موضوع آن‌ها بر بسیاری از علاقه‌مندان به آثار صادق پوشیده بوده است معرفی کنم و چنین نیز کرده‌ام و مطلقاً نظرهای مذهبی در کار نبوده است علت مخالفت عده‌ای با این کتاب یا با من برای این بوده است که عنوان کتاب صورت مذهبی داشته است : «درباره ظهور و علائم ظهور» و بهمین جهت عده‌ای از جوانان باصطلاح متجدد که مخالفت با مذهب را برای خود شانی میدانند با این کتاب به مخالفت برخاسته‌اند تا جائیکه از دادن نسبت بیماری روانی بمن هم خودداری نکرده‌اند و چنان روش خصومت آمیز در نقدهای خود بکار برده‌اند که عنوان مقاله خود را «درباره جنون و علائم جنون» انتخاب کرده‌اند و لابد از این کار خود بسیار خرسند و مغرور نیز بوده‌اند . مگر هرکس که درباره مسائل دینی بحثی بمیان آورد لزوماً دوچار بیماری روانی است ؟

من انکار نمیکنم که در سالهای اول پس از درگذشت صادق برای من یک دوره کوتاه ناراحتی معمولی عصبی پیش آمده است که معلول درگذشت دوست عزیز و گرانقدری که جانشینی برای او نمیشد یافت بوده است و همچنین احساس

تنهایی مطلق و ابدی پس از فقدان او و همچنین زندگی یکنواخت و کسل کننده و برخی از عوامل دیگر در بروز این عارضه بی اثر نبوده است این ناراحتی حتی به حد یک بیماری عصبی درمعنی معمولی کلمه هم نمرسیده است تا چه رسد به جنون!

بهمین جهت عده‌ای از مغرضین از این ناراحتیها استفاده کرده و چنین شهرتهائی را داده‌اند من هرچه فکر میکنم درزندگی خود هرگز نسبت به این اشخاص کمترین بدی نکرده بوده‌ام تا آنها از راه انتقام جوئی به چنین توهین و افترائی بپردازند . گرچه سالها همین نغمه را بصورتهائی شدیدتر درباره صادق هدایت نیز ساز کرده بوده‌اند ولی به لطف خداوند بالاخره این مغرضین بقدر کافی رسوا شده‌اند و سلامت فکر و صلابت‌اندیشه صادق برای همه جهانیان باثبات رسید . این افراد در روزهای که بر اثر فقدان دوستی بسیار عزیز و گرانقدر ضربه‌های ناراحت کننده‌ای به اعصاب من وارد آمده بوده است، بجای آنکه بکوشند دست محبت و ملاحظت بسر من بکشند و برجراحات روحی من مرهمی ولو اندک بگذارند همه کوششهای خود را برای تشدید این ناراحتی بکار میبرده‌اند .

در آن ایام عده‌ای عقیده داشتند که این حملات ناشی از مخالفتی است که با شخص صادق داشته‌اند و لذا خواسته‌اند از راه حمله غیرمستقیم یعنی از طریق حمله بدوستان صادق از او انتقام بگیرند ولی بهرحال محرک اصلی این افراد هرچه‌بوده باید قبول کرد که عمل آنها بسیار غیرانسانی و دور از انصاف و عدالت بوده است . بین نوشته‌های انتقادی منقدینی که در «مجله فردوسی» نقدی بر کتاب ظهور نوشته بوده‌اند شباهت زیادی وجود دارد بقسمیکه حتی نوعی همکاری فکری و معاضدت قلمی بین آنها نیز بچشم میخورد ولی در برخی از موارد تناقضات بارزی نیز در نوشته‌های مزبور بوضوح مشاهده میشود که میرساند نویسندگان آنها از تشخیص درست و استنباط صحیح حقائق مربوط به مطالب کتاب «ظهور» کاملاً عاجز بوده‌اند .

مثلاً منتقد اولی مینویسد :

«بعد پیشگوئیهای پیامبران بزرگ و امامان

برحق و روایت راویان موثق است دربارۀ ظهور که نوشته‌اند : گردآورنده : «صادق هدایت - حسن قائمیان» پیداست که البته خودشان (یعنی قائمیان) زحمت مطالعه روایت‌های دینی را بر خود هم‌وارد داشته و نام هدایت را نیز بخاطر احترام دوست به آن افزوده‌اند .»

ولی منتقد دومی مینویسد :

«و بعد از اینهاست که (قائمیان) چند ترجمه هدایت را به‌مراه اخبار و احادیثی که خود هدایت جمع کرده به دنبال هم ردیف کرده است .» بنا به نظر منتقد اولی من مشتکی اخبار و احادیث را جمع آوری کرده و سپس به خاطر احترام دوست آنها را به نام هدایت به کتاب افزوده‌ام .

و طبق نظر منتقد دومی این اخبار و احادیث را قسمتی خود هدایت جمع آوری کرده بوده و قسمتی را من جمع کرده و به آن افزوده‌ام که این دو نظر باهم وضوحاً متناقض است . من این دو منتقد را بخوبی می‌شناسم و از عدم صلاحیت آنها در اظهارنظر راجع به مسائل دینی بخصوص مسئله غامض و مهم «ظهور» کاملاً واقف هستم . بهمین جهت برای من بهیچوجه روشن نیست چه عواملی محرک آنها در این حمله‌های ناروا نسبت به من بوده است .

از برداشت مطلب صفحات پیش کاملاً روشن است که من بهیچوجه قصد نداشتم که راجع به انتقادهائی که دربارۀ کتاب «ظهور» در مجله «فردوسی» نوشته شده است به بحث تفصیلی بپردازم . ولی مغرضانه بودن مقاله‌های انتقادی مزبور بحدی است که نمیتوانم در کتاب حاضر از ذکر برخی نکات صرف نظر کنم ، بخصوص که برنامه‌ی اصلی ما ذکر نمونه‌هایی از برخی از نوشته‌های «شیادان ادبی» است و بسیار بجا و بموقع خواهد بود که نمونه‌هایی نیز از مقاله‌های مغرضانه و شیادانه را نیز بدست بدهیم . بهمین جهت در زیر قسمتهائی از متن مقاله‌ای که در نقد کتاب «ظهور» بوسیله‌ی شخصی با نام

مستعار «دکتر آذرخش» در شماره‌ی هشتم دی ماه ۱۳۴۳ مجله‌ی «فردوسی» درج شده است نقل میکنم .

قبلا لازم است متذکر شویم که منتقد مزبور نه تنها از تحریف مطالب کتاب «ظهور» خودداری نکرده بلکه کوشیده‌است احساسات خوانندگان را به انحاء مختلف بر علیه من تحریک کند. مثلا در مقاله خود چنین مینویسد :

«... و این که تمام متن این کتاب (ظهور) فحش و ناسزاست به مردم که هیچ چیز نمی‌فهمند و غالب آنها فاسد و تبه‌کار هستند و همه سیدبل و خدانشناس ، تنها به آدم‌ها اکتفاء نشده و به زمین هم که مادر و مدفن این آدم‌هاست فحش و ناسزا نثار شده آن‌چنان نفرت‌انگیزوبی‌مزه و با این نتیجه‌ی درخشان که بیت‌التخلیه‌ی همی کائنات کره‌ی زمین است.»

من ممکن است همه‌ی اعتراضات او را درباره‌ی کتاب خود قبول داشته باشم ولی اعتراض به این که به «کره‌ی زمین توهین غیرقابل تحملی شده است» برای من معما می‌است و از منظور واقعی این منتقد نتوانسته‌ام سردر بیارم .

اثبات اینکه اظهار این منتقد که من «همه‌ی مردم را نفهم و فاسد و تبه‌کار دانسته‌ام» عاری از حقیقت است فعلا آسان نیست زیرا کتاب مزبور بلافاصله پس از انتشار توقیف شده است و کسی از خوانندگان ما نسخه‌ای از آنرا ندارد تا از او خواهش کنم که به متن کتاب مراجعه کند و ببیند که آیا واقعا من به همه‌ی مردم چنین تهمتی وارد کرده‌ام ؟ نقل متن همه‌ی مطالب کتاب نیز که صفحات آن به قطع و زیری بیش از ششصد صفحه میشود طبعاً در کتاب حاضر بهیچوجه میسر نیست . فقط به ذکر این نکته اکتفاء میشود که :

گوئی منتقد تصور کرده است که در قرون وسطی زندگی میکند و یا با گالیله و کوپرنیک و برونو هم عصر است و عضویت دستگاه تفتیش عقاید را دارد که می‌خواهد با اتهام به اینکه من به زمین توهین کرده‌ام مردم و یادادگامی را برضد من بشوراند ! فرض میکنیم که این اتهامات ناشی از تعصبات ابلهانه

و یا استنباطات مغرضانه است ولی درباره‌ی تحریفاتی که این شخص در مورد نوشته های من مرتکب شده است چه میشود گفت؟ من در کجا نوشته بودم که :

«در همان کودکی بقدری باهوش و کنجکاو بودم که ...»
من در صفحه ۱۱۲ کتاب «ظهور» به مناسبتی چنین نوشته بودم :

«در همان کودکی به قدر کافی باهوش و کنجکاو بودم که ...»

و واضح است بین این دو عبارت از نظر معنی تفاوت بسیاری وجود دارد !

آیا یک منتقد شرافتمند هرگز به چنین تحریف‌هایی مبادرت می‌ورزد ؟

اینک قسمتهائی از متن مقاله انتقادی «دکتر آذرخش» در زیر نقل میشود . از بحث درباره‌ی مقاله‌ای که با نام مستعار «الف - نادر» بچاپ رسیده است صرف‌نظر میشود زیرا بنابه توضیحی که از طرف مجله‌ی «فردوسی» داده شده است مقاله‌ی اخیرالذکر با عنوان «درباره‌ی جنون و علائم جنون» یک مقاله طنزآمیز است و مطلقاً جنبه جدی ندارد .

اینک قسمتهائی از متن مقاله‌ی «دکتر آذرخش» درباره‌ی کتاب «درباره‌ی ظهور و علائم ظهور» :

«چاپ و انتشار ، این کتاب مستطاب را با همه سلیقه و دقتی که در ترکیب آن بکار رفته است یکی از علائم دوره‌ی آخرالزمان باید به حساب آورد . این کتاب که بقول مؤلف هیچ‌گونه جنبه مذهبی ندارد از مسائلی سخن می‌گوید که واقعاً در هیچ چارچوبی جا نمی‌گیرد . بظاهر ، کتاب یادبود نام‌هی دوازدهمین سال درگذشت صادق هدایت است که در سیزدهمین سال منتشر شود و اگر مثل مؤلف کتاب ؛ به بعضی مسائل معتقد باشی نحوست عدد ۱۳ را نیز بر پیشانی آن خواهی دید . مؤلف محترم در پیشگفتار کتاب که عنوان «تذکر ضروری» دارد آن عده از خوانندگان را که ممکن

است از ترکیب این کتاب خوششان نیاید تهدید کرده است با این عبارت : «شاید عده‌ای که متأسفانه هنوز سابقه ذهنی نادرست آن‌ها درباره‌ی صادق هدایت همچنان باقی است از طرز ترکیب مطالب این کتاب دچار شگفتی شوند ولی لازم است به آنها و به همه کسانی که مانند آنها می‌اندیشند بگویم که متأسفانه شما صادق هدایت را درست نمی‌شناسید و اگر این همه موجبات آزرده‌گی خاطر او را در زمان حیاتش فراهم نمی‌کردید و او را تا این حد به بدبینی نسبت به همه کس و همه چیز در جهان نمی‌کشانیدید و بالاخره او را بسوی مرگ و نیستی سوق نمی‌دادید ...» و بدیهی است که بعد از این چنین تهدید صریح دیگر کسی جرأت نمی‌کند از ترکیب این کتاب خوشش نیاید چه در آن صورت حتماً خود را قاتل اصلی آن مرحوم خواهد یافت . بدنبال این قسمت بحث تازه‌ای در «انسان‌شناسی» افتتاح کرده و خواسته انسان را تعریف کند : «آدمی خوکیست دوپا و مستراحی متحرک .» و آن‌چنان قاطعانه حکم صادر فرموده که گویی داروین تئوری اصل انواع خود را عرضه می‌کند . و بعد از این‌هاست که چند ترجمه هدایت را به‌مراه اخبار و احادیثی که خود هدایت جمع کرده (ضمیمه‌زندو هومن‌یسن) بدنبال هم ردیف کرده است . علائم نبوغ از همان اوایل طفولیت در ناصیه مؤلف پیدا بوده بطوریکه خودش می‌نویسد : «در همان کودکی بقدری باهوش و کنجکاو بودم که برخی از معتقدات و مراسم و اعمال را بدرستی بسنجم ...» و این هوش و ذکاوت تا آنجا بوده که در همان قلت سن بفکر تشکیل جمعیت و ارشاد گمراهان می‌افتد و بایکی از همکلاسان تصمیم به اختراع زبانی می‌گیرند و می‌روند سراغ بچه‌های کم‌سن و سال و متأسفانه «برخی از افراد بداندیش جریان را بصورت‌های دیگری به‌گوش مدیر مدرسه» می‌رسانند و نابغه‌ی خردسال از مدرسه

اخراج می‌شود . و بعد از مقدمه بسیار مفصل طرحی از اصول عقاید «گروه راجیه» را ادامه می‌دهد که به یک کتاب جغرافیای اسطربلاب بیشتر شباهت دارد . قطع کتاب را که بخاطر دو تابلوی «هبوط آدمی و سقوط آدمی» نیم‌ورقی گرفته‌اند ، و این که تمام متن این کتاب فحش و ناسزاست به مردم که هیچ چیز نمی‌فهمند و غالب آن‌ها فاسد و تبهکار هستند و همه سیه‌دل خدانشناس تنها بآدم‌ها اکتفا نشده و به زمین هم که مادر و مدفن این آدم‌هاست فحش و ناسزا نثار شده آن‌چنان نفرت‌انگیز و بی‌مزه و باین نتیجه درخشان که:

«بیت‌التخلیه همه‌ی کائنات ، کره‌ی زمین است .»

گرچه انتقاد «دکتر آدرخش» شامل مطالبی نادرست و استنباطاتی بکلی غلط است و حتی نوشته‌های مرا نیز تحریف شده نقل کرده‌اند، معذالک من انتقاد مزبور را برانتقادی که یکی از نویسندگان از کتاب «ظهور» کرده و در یکی از شماره‌های اسفند ۱۳۴۳ مجله‌ی «فردوسی» چاپ کرده است ترجیح می‌دهم. آنچه در زیر می‌خوانید قسمتهائی از متن انتقاد نویسنده‌ی اخیر می‌باشد که عنوان اصلی آن «از فوائد جنون» است. از ذکر نام نویسنده صرف نظر می‌کنم . کسانی که نام نویسنده را بخواهند بدانند میتوانند به شماره‌ی مزبور مراجعه کنند . آنچه در داخل پرانتز () آمده است از نمک پراکنی‌های منتقد است و عباراتی که در داخل گیومه « » ذکر گردیده مأخوذ از نوشته‌ی خود من می‌باشد :

از فوائد جنون

بررسی جنون و علائم جنون :

نوشته‌سراپادشنام‌حسن قائمیان یکباردیگر نشانه‌ای از آن فضیلت و گفتار نیک و پندار نیکی است که در کتابشان بارها به آن اشاره فرموده‌اند . ایشان در اول نوشته به دو نفر آقایان (الف - نادر) و (دکتر

آذرخش) توهین کرده‌اند . بنده آقایان را نمی‌شناسم ولی آنچه مسلم است ترهات حسن قائمیان درباره‌ی صادق هدایت دل‌هر مرد حساس و ادب دوستی را به درد می‌آورد ...)

(... از این گذشته مندرجات کتاب «ظهور و علائم ظهور» خود بهترین دلیل قاطع است بر جنون و علائم جنون . فکر سالم چنین مهملاتی را نمی‌یافتد ...)

هری زدیم و سر اناالحق شد آشکار - ما را بدین دواى سفید این‌گمان نبود !!

یک بررسی کوتاه

(... و اما نویسنده‌ی آن کتاب مسخره در صفحه ۱۱۱ تحت عنوان «گروه راجیه» خود را چنین معرفی میکند :

«خانواده‌پدرو مادرم که از مردم متوسط و ساده دل مازندران بودند ... بامور کشاورزی یا کسب و کار ساده اشتغال داشتند ... انطور که من توجه و دقت کرده‌ام حتی پس از پذیرفتن اسلام ، ایمان و اعتقاد به اصول دین زرتشت را نیز حفظ کرده‌اند ... (منکه‌سر- درنمی‌آورم ، کوسه ریش پهن شنیده بودم ولی اعتقاد بدو دین را در آن‌واحد باید مطلعین امور مذهبی‌توجیه کنند) .

«الان بخوبی پی می‌برم که برخی از معتقدات مادرم مخصوصاً مقید بودن او برعایت دقیق شعار : گفتار نیک - کردار نیک - پندار نیک که همیشه ما را نیز برعایت آن توصیه می‌کرد ... مادرم یک زرتشتی - مسلمان پاکدل و خداپرست و باایمان بود (ترکیب دو دین که در بعضی جهات با یکدیگر از نظر مقررات مغایرت دارند نمیدانم چطور ممکن است ؟) من از همان نخستین روزهای کودکی (شما خاطرات سوى

قن‌داق را بخاطر دارید؟) بیش از حدودی که رشدفکری در مراحل مختلف زندگی اجازه میداد متوجه مسائل اخلاقی و معنوی بشوم (جل‌الخالق این طفل یک شبه ره صدساله می‌رود!)

«نخستین باری که من توانسته بودم تشریفات نیایش بدرگاه خداوند را (تشریفات اسلامی یا زرتشتی؟) بی‌نقص انجام دهم پدرم یک رأس‌گاو بمن بخشید (هم- مذاکره!) بتدریج در مغز من این فکر رشد می‌کرد که باید آنچه از معتقدات و رسوم آدمی که عقلا و منطقاً (بچه منطق هم میدانسته است!) ناروا و نارسا بنظر میرسد و شایسته مقام بلند آدمی نیست (مقام بلند آدمی را بعد خوب تشریح کرده‌اید) در آن زمان من در کلاس ششم ابتدائی بابل تحصیل میکردم (من ادعای نبوغ کرده‌ام یا شما که در ۱۲-۱۳ سالگی اینهمه سرستان میشد؟) «حتی درصدد اختراع زیان تازه‌ای نیز برآمده بودیم بی‌آنکه از اصول زیان‌شناسی کمترین اطلاعی داشته باشیم» (البته شکسته نفسی فرموده‌اید ولی‌گویا دکتر زان منهور آن زیان را از قوه بفعل آورده باشد!) «این وضع‌چندان دوامی نیافت زیرا بزودی وجود این اجتماع کوچک و تاهدی کودکانه (چه فرمایشی است، اختیار دارید) موجب تعبیرات و تفسیراتی در شهر ما شد... (چه نوع تفسیراتی شد؟) مدیر دبستان که جوانی کم‌تجربه وزودباور بود... (همه کم‌تجربه‌اند!) مرا در حضور شاگردان تنبیه و از مدرسه اخراج کرد (خدا پدرش را بیامزد که بچه‌ها را از گمراهی رهانید) بعد در فصل ۴۶ «درباره اینکه باید شالوده این دنیا بر اصول دیگری ریخته شود!! (پس شما حتی اصول این دنیا را هم قبول نکردید؟) در صفحه ۱۳ نایغه عصر ما انسان را اینطور تعریف نموده است: «این معده و این ماشین زباله‌سازی و این مستراح متحرک وجودماست که... وجود کثیف ما که یک

ماشین کثافت سازی و یک مستراح متحرک است ...
انسان در اصل خوکی است دویا ... خوک در اصل
انسانی است چهارپا» (حقیقتاً که مقام بلند آدمی مورد
اشاره خودتانرا تشریح کرده‌اید . بهرحال آنقدر که
خواننده این تکه را از نظر بیوگرافی شما قبول میکند
سایر قسمت‌ها قابل قبول نیست !)

در صفحه ۸۴ یدالله‌فوق‌ایدیهم را مجسم کرده‌اید
یک دست انسانی کشیده کف دست یک چشم درشت و
ابرو نهاده و زیر چشم بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را بشکل
مرغی خالکوبی کرده‌اند . نمی‌دانم علماء دین این‌ها
را چطور تعبیر میکنند !؟

آنچه مرا از این انتقاد دلخور میکند تنها تک مضرابهائی
که منتقد در لابلای نوشته‌های من گنجانده است نیست بلکه از
عباراتی از قبیل : (نمی‌دانم علمای دین این را چطور تعبیر
می‌کنند) دلخورم که از آن بوی تحریک به منظور تکفیر به
مشام میرسد و دیگر عباراتی است که این منتقد با ذکر آنها
درصدد برآمده است که آقایان «دکتر آذرخش» و «الف - نادر»
را نیز بر علیه من تحریک کند !

همین منتقد که درصدد برآمده است علمای دین را
برضد من تحریک کند و فتوای تکفیر آنها را بدست آورد خود
دریکجا در مقاله‌اش چنین مینویسد :

«از این گذشته مندرجات کتاب «ظهور و علائم‌ظهور»
خود بهترین دلیل قاطع است بر جنون و علائم جنون .
فکر سالم چنین مهملاتی را نمی‌بافد ...»

حال من درخور تکفیر هستم یا خود او که مندرجات
کتاب «درباره‌ی ظهور و علائم‌ظهور» را از علائم جنون دانسته
و معتقد است که : «فکر سالم چنین مهملاتی را نمی‌بافد» افسوس
که من بنابه خواهش مدیر مجله‌ی «فردوسی» پذیرفته‌ام که درباره‌ی
نوشته‌های این منتقد کوتاه بیایم و از پاسخ دادن به نوشته‌های
او صرف‌نظر کنم وگرنه سزای این تحریکات را کف دست او
می‌گذاشتم تا هرچرت‌غوری دیگر هوس نویسندگی و انتقاد نکند

و خود را در مسائل دینی وارد ننماید .

فعلا ناگزیر برای اینکه خوانندگان کتاب حاضر از متن کامل آنچه من در کتاب «ظهور» نوشته‌ام و بطور مثله شده بوسیله منتقد ارائه گردیده است اطلاع حاصل کنند قسمت‌هایی از متن مورد استناد منتقد را در زیر نقل میکنم تا شیوه‌ی انتقاد کنونی ادبی بهتر دستگیر خوانندگان گردد:

هیزم سوخته شمع ره منزل نشود
باید افسروخت چراغی که ضیائی دارد
«پروین»

«شاید به علت اینکه مادرم زنی بتمام معنی خدا - پرست و پارسا بود من در کودکی خیلی زود به امور معنوی و مذهبی توجه پیدا کردم و شاید نوعی کنجکاوی و یا میراث فطری نیز در این امر دخالت داشت . بهر صورت خانواده‌ی پدر و مادرم که از مردم متوسط و ساده‌دل مازندران بودند از نسله‌ها نسل‌همیشه در مازندران میزیسته‌اند و به امور کشاورزی یا کسب و کار ساده اشتغال داشتند . بدیهی است که پیش از اسلامی شدن تمام ایران مردم مازندران زرتشتی بودند و خاندان ما آنطور که من توجه و دقت کرده‌ام حتی پس از پذیرفتن دین اسلام ایمان و اعتقاد به اصول دین زرتشت را نیز حفظ کرده بودند .

«اصولا از نظر پدر و مادرم تا حدودی مسئله‌ی زرتشتی بودن یا مسلمان بودن ، مطرح نبود آنها یک راه میشناختند و آن راه خداپرستی و راستی بود و میکوشیدند بما نیز این راه را نشان بدهند .

« همین‌وضع خاص دینی و معنوی خانوادگی سبب گردید که من از نخستین روزهای کودکی بیش از حدودی که رشد فکری من در مراحل مختلف زندگی اجازه‌میداد متوجه‌ی مسائل اخلاقی و معنوی بشوم . البته بتدریج که سن من بالاتر میرفت در خود کشش بیشتری برای مسائل گوناگون معنوی احساس میکردم .

«بدیهی است که با کمی سن و قلت معلومات برای من میسر نبود که افکار صحیح و سقیم را به آسانی از یکدیگر تشخیص و تمیز دهم ولی ، من بی آنکه قصد خودستائی داشته باشم در همان کودکی بقدر کافی با هوش و کنجکاو بودم که برخی از معتقدات و مراسم و اعمال را بدرستی بسنجم و درمغز خود آنها را دقیقاً بررسی کنم . بزودی متوجه نوعی عقب افتادگی فکری و معنوی مردم محیط خود شده بودم و مادرم نیز در این راه مرا راهنمائی میکرد ، نخستین باری که من توانسته بودم تشریفات نیایش بدرگاه اهورامزدا را بی نقص انجام دهم پدرم یک رأس گاو بمن بخشید . بدیهی است که این بخشش صرفاً بمنظور تشویق و ترغیب من به ادامه ی نیایش روزانه و تولید این فکرکه هرکار نیکی را پاداشی است صورت گرفته بوده است .

«محیط پاک و رفاه آمیز و روحانی خانوادگی از یکطرف و مطالعه ی برخی از کتابهای قدیم و جدید که در خانه ی ما یافت میشد از طرف دیگر ، بنای تفکر و تعمق مرا درمسائل مادی و معنوی بنیان نهاد . بتدریج در مغزمن این فکر رشد میکردکه باید آنچه از معتقدات و رسوم آدمی که عقلا و منطقاً ناروا و نارسا بنظر میرسند و شایسته ی مقام بلند آدمی نیست و با ترقیات فکری زمان وفق نمیدهد بدور انداخته شود و درمقابل هرآنچه شایستگی پیروی و بکار بستن را دارد و با مقام بلند انسانیت سازگار است ، منشاء آن هرچه میخواید باشد ، باید پذیرفت و دیگران را به قبول و پیروی آن دعوت کرد .

«البته دریک محیط کوچک خرافی و درمیان مردمی نسبتاً جاهل و متعصب اظهار اینگونه افکار ، جسارت آمیز و خطرناک بود ولی کمی سن برای من سپر محافظی بود زیرا در آن زمان من در کلاس ششم ابتدائی بابل تحصیل میکردم فکر اقدام به یک اصلاح معنوی و اخلاقی

روز بروز در من تقویت میشد . با خود می‌اندیشیدم که افراد بشری پیرو هر مذهبی که باشند میتوانند از یک رشته اصول و قواعد جامع و ساده و عملی و مشترک پیروی کنند که با اصول هیچ یک از مذاهب حقه منافات و تضادی نداشته باشد و درحقیقت میتوان نوعی آئین مشترک و همگانی براساس خداپرستی و اصول اخلاقی و معنوی تشکیل داد که همگان آنرا بپذیرند و آنرا صمیمانه رعایت کنند تا بدین ترتیب پیروان مذاهب گوناگون از دوئیت‌ها و نفاق‌ها و مشاجره‌ها و مباحثه‌های پردردسر که سرانجام بجائی نمیرسد رهائی یابند و اصول آموزش و پرورش درهمه جا یکسان شود و دولتها ضمن یک اساسنامه‌ی بین‌المللی اجرای آئین‌نو راتعهد کنند و دقیقاً مسئول اجرای آن باشند . حتی یک دستگاه بازرسی بین‌المللی نیز دراین مورد نظارت کند و از فساد اخلاقی و معنوی نقاط مختلف جهان با اقدامات اساسی و فوری و مقتضی جلوگیری نماید و قس علیهذا .

«البته در ابتدای امر برنامه‌ی کار وسعت زیادی نداشت و نیز باید بگویم که بهیچوجه حس جاه‌طلبی و شهرتخواهی یا پیشوائی جوئی و فکر دعویهای مذهبی و از این قبیل چیزها محرک من نبود بلکه فقط انگیزه‌ای معنوی و اندیشه‌ای اصلاح‌طلبانه که ناشی از استحکام تربیت معنوی خانوادگی من بود در ایجاد اینگونه افکار دخالت داشت و بس ...»

«بهرصورت این فکر را بایکی از دوستان خود بنام «صادق دانش» که جوانی هوشمند و فعال بود و دو سال بالاتر از من تحصیل میکرد درمیان گذاشتم . و باکمک او درصدد اجرای این فکر برآمدیم . نمیدانم چه عواملی دخالت کرده بود که توانستیم خیلی زود توجه بسیاری از همشاگردیها را جلب بکنیم . هرروز عصر یکی دو ساعت درحیاط وسیع خانهای یکی از همشاگردیها که اکنون در قید حیات است و گویا از کارمندان عالی‌رتبه

وزارت راه میباید ، بچه‌ها را جمع میکردیم و به آنها تعلیمات نوین خود را که اکنون درست بخاطر ندارم چه بوده ، می‌آموختیم . حتی درصدد اختراع زبان تازه‌ای نیز برآمده بودیم بی‌آنکه از اصول زبانشناسی کمترین اطلاعی داشته باشیم .

این اجتماع کوچک ، وتاحدی کودکانه ، موجب تعبیرات و تفسیراتی درشهر کوچک ما شد و برخی از افراد بداندیش جریان را بصورت‌های دیگری به گوش مدیر مدرسه‌ی ما رسانیدند .

«بدین‌ترتیب این فکر هرچه بود تقریباً در نطفه‌خفه شد و چون چندی بعد برای ادامه‌ی تحصیل به تهران آمدم دیگر این موضوع در بوته‌ی فراموشی و تعطیل‌افتاد ولی طبعاً ماده‌ی اصلی این فکر که ریشه‌ی عمیق داشت در وجود من رشد می‌یافت . البته واضح است که دیگر بر اثر مطالعات بیشتر و احراز رشد کامل این فکر آن‌صورت ساده‌ی اولیه‌ی خود را نداشت و نیز من دیگر بخوبی تشخیص میدادم تاروژی که بشر در جهل و نادانی ، بمعنی اخص کلمه ، بسر میبرد و احساسات ناروا و تظاهرات ریائی و افکار خام و تعصب آمیز و بخصوص خودپرستی و سودجویی و بر عقل و منطق و دانش و معنی طلبی غلبه دارد مداخله در این گونه مسائل از عقل بدور است .»

از متن ساده‌ی فوق که هیچگونه ابهام و تعقیدی دربر ندارد منتقد به میل خود جملات خاصی را انتخاب و بدنبال هم آورده و در پایان هر جمله نیز توضیحی از خود افزوده بوده است .
فعلاً از این‌موضوع می‌گذریم .

حال که نمونه‌هایی از شیوه انتقاد و طرز عمل منتقدینی که برای کسب شهرت میکوشند تا مرا به‌مجادله و مشاجره با خود برانگیزند از نظر خوانندگان گذشت ، بدنیست نظر یکی از نویسندگان صاحب‌نظر کنونی و یکی از متفکرین کهن رادرباره‌ی

انتقاد در اینجا بیفزائیم . مثلاً :

بنظر من نقل چند سطر از اظهارنظر یکی از نویسندگان در مصاحبه مندرج در شماره (۵۹ مورخ یازدهم دیماه ۱۳۴۳ مجله «سپید و سیاه») در اینجا بی‌مناسبت نباشد :

«این افراد که بجای انتقاد کردن حمله میکنند ، فحش میدهند و میکوشند که طرف را بکوبند بیچارگان مغرض وحسودی هستند که به دلیل کم سوادى و نادانى در خود احساس ضعف و حقارت میکنند و برای خالی کردن عقده دلشان راهی جز این ندارند» .

یکی از نویسندگان کهن (رومی یا یونانی؟) نیز در این مورد چنین میگوید :

«جائی که منتقد در آنچه از آن سخن میگوید شناسا و دانا نیست جز رشک و بدسگالی چه محرکی برای وی میتوان شناخت ؟

گرامی داشتن تقوی و پست شمردن زدائل و نمایان ساختن معایب باید هدف و غایت هرفردشریف و آزاده‌ای باشد که قلم یا قلم مو یا قلم حجاری بدست میگیرد .»

گردآورنده مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ اشرفی) را میتوان نمونه یکی از افرادی دانست که بجای انتقاد صحیح و بی‌غرضانه متوسل به حمله و ناسزا میشوند و بعلت بیمایگی و احساس ضعف و حقارت دست به اظهارات دروغ و ناجوانمردانه میزنند و بی‌شناسائی به موضوع مورد انتقاد و بی‌آنکه کمترین اطلاعی از مسائل دینی داشته باشند از روی رشک و بدسگالی نظرهای نادرستی دربارہ هر مسئله‌ای که پیش بیاید اظهار میکنند . وی در یکی از صفحه‌های بدون شماره قسمت اول کتاب مزبور تحت عنوان :

«یادداشت‌های صادق هدایت در حاشیه کتابها» چنین اظهارنظر کرده است :

«... متأسفانه یکی از کسانی که پس از درگذشت هدایت از نام و آثار او همه گونه بهره برداری کرده

است (منظور من هستم) و خود را «الراجی الی الله!» می‌نامد در مجموعه‌ای بنام «ظهور و علائم ظهور» در این زمینه چیزهایی نوشته است که از بیخ و بن نادرست است. اگر زیر کاسه نیم کاسه‌ای است و می‌خواهند به هدایت چیزهایی ببندند که روحش از آن خبر ندارد، حرفی است. اگر هذیان‌های ذهنی شوریده و مغزی پریشان است آن هم حرفی است. اگر گرم کردن دکه میراث خواری از قبل هدایت و آثار اوست آن هم حرفی است ... الخ»
بامزه‌تر از این لطائفات شرحی است که در شماره شانزدهم بهمن ۱۳۴۲ در مجله «تهران‌مصور» درباره کتاب «ظهور» درج شده است.

نویسنده در پایان مقاله خود چنین می‌نویسد:

«بااینهمه وقتی چشم هدایت ازین جهان بسته شد، یک هدایت تازه‌ای ظهور کرد که شباهتش با مرحوم صادق هدایت درست یا اندازه شباهت پیکره‌هائی بود که بیست سی سال پیش، ننه جان و خاله جان بنده و جنابعالی بوسیله کاغذ و مقوا و پارچه و موم و غیره از خلیفه دوم درست میکردند و شب هفدهم ذی‌القعدة آن را آتش میزدند!

«این هدایت اخیرالذکر موجودی است ما فنگی که جای ثابت او گوشه قهوه خانه‌ها و شیرک خانه‌های تهران است. روزی چند غراوه عرق کشمش دوآتشفه نوش جان و پشت آن مقدار لازم از انواع دود و گرد چاشنی میکند. اگر احیانا گوشه خیابان دیده شود درست درحالی است که کراوات خود را بجای بند جوراب بسته و روی دو دست خود بحالت معلق راه میرود. ظاهراً هدایت خانه‌ای ندارد، اماکسانی که اطاق او را دیده‌اند خبر میدهند که نویسنده عالیقدر بچه‌های خود را بالای تختخوابش درون شیشه نگه میدارد! خلاصه یک چیزی میگویم، یک چیزی

میشنوی ... چون مختصات و مشخصات این موجود بزرگواری که بنام صادق هدایت ، سالها بعدازمرگ صادق هدایت درخیابانهای تهران راه میرود ودوست و آشنا پیدا میکند و کتابهای جدید مینویسد وکتابهای سابق خود را تجدید چاپ میکند از حد وصف خارج است . همینقدر باید دانست صادق هدایت اخیرالذکر اخیراً کتابی نوشته و منتشر کرده است بنام «علائم ظهور» !

در این کتاب مستطاب که خود از اقوی علائم ظهورمیباشد، صادق هدایت کذائی مینویسد: «مرحوم هدایت قصد داشت سفری بههندوستان رفته درمراجعت از آن سفر آئین جدید خود را عرضه بدارد ولیچون عمرش بانجام مقصود اکتفا نکرد ، رسالت مزبور بعهد «قائم» آن مرحوم محول گشته که از صحابه خاص بشمار است .»

شخصیت و حیثیت نویسنده را از نوشته او میتوان بخوبی شناخت بهمین جهت من فقط از این نویسنده سؤال میکنم که من در کجا نوشته‌ام که «هدایت قصد داشت سفری به هندوستان رفته در مراجعت از آن سفر آئین جدید خودرا عرضه بدارد ولی چون عمرش به انجام این مقصود اکتفاء نکرد رسالت مزبور بعهد من محول گشته است» این چه جور انتقاد یا حمله است ؟ از جعل این‌گونه مطالب چه نظری دارید و چه سودی میبیرید ؟

۱۳- چند کلمه درباره دستبرد ادبی از نظر اخلاقی و

اجتماعی

درهرجامعه و در نظر هر فرد دستبرد ادبی ، یعنی غصب و استفاده غیرمجاز از نوشته‌ها و اثرهای متعلق بهدیگران ازهرنوع و بههر صورتی که باشد ، از نظر اخلاقی عملی پست و مذموم شمرده میشود . درهر اجتماع که براساس نظم و قانون

و عدالت استوار است غصب آثار فکری و هنری دیگران و استفاده نامشروع و غیرمجاز از آن آثار به سود خود ، از زشت ترین و منفورترین طفیلی‌گری محسوب می‌گردد و از نظر اخلاقی و اجتماعی ، عملی پست‌تر و کثیف‌تر از آن نمیتوان یافت . گرچه دستبرد اعم از ادبی یا اقتصادی ، عملی مطرود و نفرت‌انگیز است ، ولی در دستبردهای ادبی و هنری تنها سود مادی نیست که از مالک اصلی و حقیقی سلب میشود بلکه حاصل معنوی فعالیت‌های دیگران که از امتیازات فردی و افتخارات شخصی آنهاست نیز بغارت میرود ، عملی که مایه یأس و دل‌سردی‌کسانی است که به فعالیت‌های فکری و معنوی در جامعه اشتغال دارند. بدیهی است که این دستبرد موجب تزلزل اراده افراد در خلق و ایجاد آثار هنری میشود و زیان این کار برای جامعه ، جبران پذیر نیست .

گذشته از اینها ، دستبرد ادبی مفاسد بسیار دیگری را نیز به دنبال خود خواهد کشید زیرا کسانی که به این‌گونه اعمال ناشایسته می‌پردازند برای تأیید حقانیت خود و حفظ مالکیت جدید از هیچ‌گونه اعمال پست و ناروا روگردان نخواهند بود و برای اثبات اینکه در عمل خویش که غصب حقوق و ضبط آثار دیگران است ذیحق بوده‌اند از هیچ نوع تهمت و افتراء نسبت بصاحب اصلی آثار غصب شده خودداری نخواهند کرد . چنانکه زمانی من در مجله «فردوسی» به مناسبتی اشاره کرده بودم که مقداری از یادگارهای صادق که نزد من بوده برای مقاصد تحقیقی به شخصی (بی‌آنکه نام او را ببرم) به امانت داده‌ام و آن شخص که معلوم شد قصد غصب و ضبط آن یادگارا را برای استفاده‌های بعدی خود داشته است . از بیم آنکه مبدا این تذکر ساده و بی‌غرضانه من مانع بهره‌برداری آزادانه وی از آن یادگارا گردد با شتابی وحشت‌آلود شرحی به مجله مزبور نوشته و به دروغ مدعی شده بود که آن یادگارا را با «شسل کردن سرکیسه» از من خریده است !

از این شیاد دروغپرداز باید پرسید که اگر من آن یادگارا را به او فروخته بودم برای من چه سودی داشت که

بدون ذکر نام وی و یا دادن مشخصاتی از یادگارهای مورد بحث بطور مبهم این موضوع را متذکر شوم ؟ آیا از این اظهار میشد بعنوان تأمین دلیلی بر علیه او برای پس گرفتن آن یادگارا استفاده کرد ؟

ولی به مصداق «گربه دزده» و از آنجائیکه این گونه شیادان که برای یافتن راه‌های تزویرآمیز جهت تصرف آنچه را که به امانت میگیرند مدام در وحشت و اضطراب بسر میبرند و اوقات خود را بیشتر به طرح نقشه‌های شیطانی میگذرانند و با کمترین اشاره‌ای ، که شاید هرگز مربوط به آنها هم نباشد ، با دستپاچگی خود را به آب و آتش میزنند تا شاید برای اعتراضات احتمالی آینده راه فراری از پیش برای خود بیابند ، بهمین جهت از هیچگونه دروغپردازی و بی‌شرمی خودداری ندارند و برای اینکه بخیال خود آثار عمل سرقت یا غصب خود را از بین ببرند و حقوق صاحب اثر را به سود خود پایمال کنند با کمال ناجوانمردی به تهمت و افتراء نسبت به مالک اصلی آثاری که با «دریوزگی سماجت‌آمیز» از آنها بدست آورده‌اند ، می‌پردازند تا مگر فعالیت‌های احتمالی بعدی صاحبان اصلی را برای پس گرفتن آثار به امانت داده شده خنثی کنند . گاه برخی از این دستبرد زندگان برای اینکه دعاوی احتمالی صاحبان اثر را بی‌اساس جلوه بدهند و ضمناً آنها را مرعوب نگاه دارند از بکار بردن روشهای شدید خصومت آمیز ابا ندارند مگر اینکه امید داشته باشند که در آینده خواهند توانست آثار دیگری را از آنها بدست آورند که در این صورت چندی سکوت مصلحت‌آمیز اختیار میکنند و یا به تملق و چاپلوسی سابق خود ادامه میدهند .

اما اگر این شیادان دریوزه‌گر دیگر امیدی برای تحصیل آثار دیگری از شخص معینی نداشته باشند همه کمک‌ها و محبت‌های قبلی او را یکسره فراموش میکنند و مانند گربه‌ای که طعمه خود را بدست آورده است به روی او پنجه میکشند .

یکی از نمونه‌های کامل این گونه افراد ، گردآورنده مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی - فرزین) است : طبق اظهار یکی از اشخاص مطلع ، گردآورنده مزبور در

روزهائی که اندکی امیدوار بود که شاید بتواند برخی از آثار تجدید نظر شده صادق و یادداشتهای دیگر او را از شخصی که آنها را در تصرف دارد ، بدست آورد مرتباً به آن شخص مراجعه میکرد و مدام با عنوان «استاد» او را مخاطب قرار میداد و از ابراز ارادت و اظهار تملق ذره‌ای کوتاهی نداشت . و همیشه درموقع کسب اجازه مرخصی ! دست «استاد» را میبوسید و آن «استاد» نیز این تعارفات دروغین را به «ریش» ! میگرفت و گمان میکرد که علی‌آباد هم شهری است !

گرچه گردآورنده شاید باین تمهیدات مزورانه به گرفتن چند نامه چاپ شده و چند نسخه از کتابهای بی‌ارزش که زمانی چند سطر از آنها را در محضر صادق خوانده بوده‌اند توفیق یافته بود ولی چون به‌تحصیل تمام آثار مورد نظر خود که صادق آنها را به سویس فرستاده بود ، و یا به قولی از اطاق صادق به بهانه‌هائی ربوده شده بود ، توفیق نیافت چندی بعد به توزیع اوراق پلی کپی شده شامل شرح حال دقیق و کامل «استاد» پرداخته سزای گشاده دستی او را با گشاده دستی تمام کف دستش گذاشت !

این است سزای کسانی که از حکایت معروف «کلاغ و پنیر و شغال» که حتی در کتابهای ابتدائی نیز آمده است ، عبرت نگرفته و نیز از داستان معروفتر «مار افسرده‌ای که در توبره‌ی اسبی از دم و نفس آن حیوان جانی گرفت و بی‌درنگ هم پوزه‌ی اسب را گزید و هم دست صاحب اسب را .»

شگفت‌آور اینکه طرف از کسانی است که خود را در رادیو و تلویزیون تالی و همتای صادق در فلکلورشناسی وانمود میکند ولی از استنباط درست یکی دو حکایت عامیانه تا آن حد عاجز است که از موجود مفلوکی چنین رودست خورده است !

گمان میرود چندان بی‌مناسبت نباشد که مختصر توضیح زیر را نیز درباره دستبرد ادبی در پایان این مقال بیفزائیم . سرقت آثار دیگران و نسبت دادن آنها به خود یک کار تازه‌ای نیست بلکه قدمتی تاریخی دارد . در ایام قدیم نیز کسانی بوده‌اند که آثار و اشعار دیگران را بخود منسوب

میداشتند و در محافل و مجامع مختلف آنها را بنام خود معرفی میکردند. البته چون هنوز چاپ اختراع نشده بوده یا باین درجه از تکامل نرسیده بوده است لذا این کار آسانتر صورت میگرفت

گرچه در این ایام نیز کسانی دیده میشوند که بی‌محابا آثار دیگران را بنام خود بچاپ میرسانند ولی کمتر اتفاق میافتد که این آثار مانند سابق بی‌هیچ تغییر و تبدیلی باشد. بهرحال در این موارد «توارد» یگانه بهانه دستبرد زندگان است.

برخی از سارقین که به یکی از زیانهای بیگانه کم و بیش آشنا هستند موضوع کتاب برخی از نویسندگان خارجی را به زبان فارسی درآورده و با تغییر نام قهرمانان و اسامی اماکن و با تغییرات جزئی در حوادث اصلی آن را بنام خویش منتشر میکنند - نظائر این گونه دستبردها گاه در مجله‌های مختلف نیز بنظر میرسد و نیازی نیست که ما در اینجا نمونه‌هایی از آنها را بدست بدهیم.

گاه نیز اتفاق میافتد که ترجمه اثری از یکی از نویسندگان معروف مورد توجه اهل مطالعه واقع میشود لذا برخی از افراد شیاد بی‌آنکه به هیچ زبان خارجی آشنا باشند ترجمه‌های دیگران را با تغییر و تبدیل بنام خود منتشر می‌سازند.

بالاخره نوع دیگری از سرقت‌های ادبی که در کتاب حاضر بیشتر طرف توجه میباشد این است که برخی از شیادان ادبی با کسانی که احتمال میدهند یادداشتها و مدارکی در زمینه مسائل مورد نظر آنها در اختیار دارند طرح دوستی میریزند و با آنها رفت و آمد برقرار میکنند و همینکه از کم و کیف کارهایشان در زمینه تحقیقات نیمه تمام آنها مطلع میشوند آن وقت به اسم اینکه خود در همان زمینه‌ها سرگرم تحقیق و تتبع هستند بالطائف‌الحیل و با سماجت‌های وقیحانه میکوشند یادداشتها و اسنادی را که آن شخص در اختیار دارد از او بگیرند و پس از چندی با ترکیب و تلفیق آنها با سایر یادداشت‌هایی که بهمین نحو از دیگران بدست آورده‌اند آنها را بنام خود بچاپ میرسانند

در این باره در بخشی که مخصوص مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی - فرزین سال ۱۳۴۹) و «فراماسونری در ایران» (چاپ انتشارات شرکت اقبال) و کتاب «از خشت تا خشت» (چاپ سازمان تحقیقات اجتماعی) و چند کتاب دیگر خواهد بود با تفصیل بیشتر صحبت خواهیم کرد.

۱۴- آیا من با آثار صادق هدایت تجارت کرده‌ام و از

نام او همه‌گونه بهره‌برداری؟

نه تنها عده‌ای از افراد مغرض و بداندیش، بلکه برخی از خویشان نزدیک صادق هدایت که انتظار میرفت لااقل آنها حسن‌نیت مرا در مورد فعالیت‌هایی که تاکنون درباره صادق ابراز کرده‌ام قبول داشته باشند، در سالهای اخیر این نغمه را ساز کرده‌اند که من با آثار صادق تجارت کرده‌ام.

این سوء تفاهم ناشی از تبلیغاتی است که برخی از شیادان ادبی که مدعی «گامی‌درا راه هدایت شناسی برداشتن» هستند براه انداخته‌اند که من «از نام و آثار صادق همه‌گونه بهره‌برداری» کرده‌ام. حال که تاثیر تبلیغات مزبور در افرادی که وارد درج‌زئیات فعالیت‌های من بوده‌اند چنین باشد پس تاثیر آن در کسانی که از حقایق موضوع بی‌اطلاع بوده‌اند چه خواهد بود؟ آخرین بار این صدای ناهنجار از حلقوم گردآورنده‌ی مجموعه‌ی «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی) خارج شده است.

گردآورنده‌ی مزبور در یکی از صفحات بدون شماره‌ی قسمت اول مجموعه‌ی فوق‌الذکر چنین مینویسد:

«... متأسفانه یکی از کسانی که پس از درگذشت هدایت از نام و آثار او همه‌گونه بهره‌برداری کرده است ... الخ»

و چندی بعد یکی از خویشان نزدیک صادق در جشنی که دانشگاه تهران برای تجلیل از نویسندگان تشکیل داده بود

همین گفته را در عبارت دیگری تکرار کرده است .
گزارش جریان مجلس جشن مزبور را خبرنگاری بانام
«ع . ناوک» و باعنوان «مراسمی بادریغ‌بسیار» در شماره‌ی ۱۰۳۹
مجله‌ی «فردوسی» مورخ آبان ۱۳۵۰ درج کرده است ، تقریباً
باشرح زیر :

«... سررا که بلند میکنم اورا (یکی ازوراث‌صادق
را)مقابل دارم ... درباب نمایشگاه با او حرف میزنم ...
باچشمهای پرشده از اشک و صدای لرزان میگوید :
تنها وجود خود صادق کمبود این مراسم و این‌نمایشگاه
آثار است ...»

«وی دل پری دارد از بعضی از دوستان هدایت
و از جمله اشاره میکند درمورد «توپ مرواری» :
«یکی از کتابهای هدایت «توپ مرواری» است که
صادق آنرا پیش شخصی به امانت گذاشته بود ولی آن
شخص یک‌بار میخواست این کتاب را به‌قیمت بیست هزار
تومان به بنگاه ناشر آثار صادق بفروشد و گویا بنگاه
مزبور حاضر به پرداخت این مبلغ نشده بود ...
«چند نفر دیگر از رفقای صادق ، مثل قائمیان با
آثارش تجارت کردند ، حتی از فروختن نامه‌های خصوصی
او ابا نکردند ... الخ .»

و در سالهای اخیر در برخی از مجله‌ها و نشریه‌ها نیز
کم و بیش چنین اظهاراتی بنظر رسیده است ولی من تاکنون از
دادن پاسخ خودداری کرده‌ام . حال که درصدد برآمدام راجع
به نوشته‌های عده‌ای از شیادان ادبی دراین کتاب توضیحاتی
بدهم لازم دیدم برای اینکه مبدا برخی از خوانندگان ساده و
پاکدل ، سکوت مرا برصحت اظهارات مغرضین حمل کنند ، دراین
خصوص نیز شرح مختصری بیفزایم :

قبل از اینکه وارد دربحث راجع به سخنان وارث‌صادق
که اظهاراتی به خبرنگار مجله «فردوسی» کرده بوده است بشویم
یکی‌دو سؤال از سردبیرمحرترمجله‌ی «فردوسی» داریم :
۱- آیا هرکسی که به عنوان خبرنگار خصوصی یا

عمومی ، مطالبی درباره‌ی جریان جشنی برای شما بنویسد و از شخصی نقل قولی بکند شما بی‌آنکه درباره‌ی صحت یا سقم اظهارات آن خبرنگار تحقیقی بکنید ، به خاطر پر کردن صفحات مجله ، هرچه از طرف او نوشته شود در مجله‌ی خود چاپ میکنید ؟ آیا مطمئن هستید که با این سقوط اخلاقی و معنوی ، که اکنون گریبان عدای را گرفته است ، آنها به وظیفه‌ی معمولی خود در تهیه‌ی یک رپورتاژ واقف هستند ، و از هرگونه کینه‌جوئی و مقاصد سیاسی و اغراض شخصی عاری میباشند ، و در پی تصفیه حسابهای شخصی و تبلیغ به سود دیگران نیستند؟

بهرجهت خوانندگان مجله شما چه اجباری دارند که رپورتاژ هرفردی را که به عنوان خبرنگار شما خود را معرفی میکند ولی حتی از افشاء نام حقیقی خود ابا دارد و برای خود نام ساختگی یا مستعار برمیگزیند ، تمام و کمال بپذیرند ؟ غالباً برای خوانندگان امروز نوشته‌هایی که بانام مستعار چاپ میشود چیزی درحدود «کان‌لم‌یکن» است و مجله‌ای که چنین رپورتاژی را چاپ میکند نه تنها سودی بدست نمیآورد بلکه از این حیث که خوانندگان بان نوشته‌اعتمادی ندارند ، متحمل زیان نیز میشود ، زیرا خبرنگاری که نام مستعار بکار میبرد برای این است که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند و یا مسئولیت خود را لوٹ نماید . و لذا خوانندگان هرگز به آن نوشته توجهی ابراز نمیکند ، بنابراین مقداری وقت و کاغذ و هزینه‌ی چاپ را بهدر داده‌اید .

حال اگر کسی نام خود را ذکر نمیکند که سهل است حتی نام مستعاری هم برای خود بکار نمیبرد چگونه میتوان به صحت اظهارات چنین شخص مجهولی اعتماد کرد؟ در شماره بیست و هشتم مهر ۱۳۴۸ مجله «فردوسی» شرحی درباره‌ی بوفکور چاپ شده است :

چندی پیش یکی از دوستان گرامی صادق هدایت تلفنی توضیحاتی داشت درباره قسمتی از مطالب آقای حسن قائمیان که نظر داده بودند که «بوفکور» چاپ بمبئی را باید معتبرترین نسخه اصلی این کتاب دانست

و اینکه بوف کور در روزنامه ایران با حذف قسمت‌هایی به چاپ رسیده است .

این دوست عزیز توضیح داده است که : حذف بعضی از قسمت‌های بوف و چاپ آن در روزنامه ایران بطور پاورقی باموافقت صادق هدایت بوده و فقط نکاتی که از جنبه مذهبی ممکن بود محظوراتی پیش بیاورد نقطه چین می‌شد و اصولاً چاپ بوف کور در روزنامه ایران بدنبال اصرار فراوان گردانندگان آن نشریه بود و هدایت اول بهیچوجه زیربار نمی‌رفت چه اگر بوف کور چاپ بمبئی را دیده باشید صادق بخط خودش نوشته «چاپ و انتشار این کتاب در ایران قدغن است» و در مراحل پس از مشورت زیاد موافقت کرد و بوف کور به آن صورت در روزنامه ایران چاپ شد .

اما پس از مدتی گردانندگان روزنامه ایران تصمیم گرفتند که بوف کور را بطور جداگانه انتشار دهند و هدایت از این فکر استقبال فراوانی کرد و شروع به تجدیدنظر مجدد در بوف کور چاپ بمبئی نمود . قسمت‌های زیادی را حذف و مقدار زیادی به آن افزود و در هنگام حروفچینی هم با وسواس و دقت زیادی در چاپخانه مظاهری حاضر میشد و کار تصحیح بوف کور را زیر نظر داشت و طی این مدت از ساعت ۵ تا ۱۱ شب در چاپخانه بود تا کار حروفچینی و چاپ آن تمام شد و بوف کور با تصحیح و حذف و اضافات جدیدی در ۵۰۰ نسخه انتشار یافت که میتوان این نسخه را که از طرف مؤسسه روزنامه ایران منتشر گردید ، صحیح‌ترین نسخه بوف کور دانست و ظاهراً بایستی چاپ بعدی این کتاب از روی این نسخه انجام گرفته باشد .»



ما از این دوست فاضل گرامی از بابت توضیحاتی که داده‌اند تشکر مینمائیم و با اجازه ایشان چون دسترسی به قائمیان نبود که این توضیح را در اختیارش بگذاریم-

جسارتاً اقدام به چاپ آن گردید .
اما شرحی که من درباره‌ی «بوفکور» در شماره‌ی دهم
شهریور ۱۳۴۸ مجله فردوسی نوشته بودم :

درباره بوفکور لازم است گفته شود که این کتاب
سابقاً در زمان حیات صادق یکبار در روزنامه ایران بصورت
پاورقی بچاپ رسید ولی در موقع چاپ قسمت‌هایی از این
کتاب را حذف کرده بودند بعداً چاپ جداگانه‌ای نیز
بصورت کتاب از طرف روزنامه مزبور تدوین شد که بعید
نیست باز هم نواقصی در آن بجای مانده باشد درست
بخاطر ندارم که نخستین بار پس از درگذشت صادق که
بوفکور را منتشر کرده‌اند از روی کدام نسخه بوده و
در این کار پدر هدایت و آقای بزرگ علوی و یکی دوتن
دیگر دخالت داشتند اگر احیاناً بوفکور کنونی از روی
نسخه نامبرده بالا باشد بعید نیست افتادگی‌هایی داشته
باشد - بهرجهت همانطور که سابقاً هم به ناشر تذکر
داده شده برای اینکه متن کامل و دقیق بوفکور بمردم
عرضه شود باید متن آنرا از روی نسخه پلی‌کپی شده‌ی
بمبئی چاپ کرد .

چند سال پیش من آثار صادق را از نظر چاپ
و افتادگی‌ها و درهم ریختگی‌های چاپی دقیقاً مورد مطالعه
و تجدید نظر قرار دادم ولی دیگر توجه نداشتم که متن
بوفکور را با اصل نسخه بمبئی هم مقابله کنم و این
مقابله‌ای ضروری است که باید صورت گیرد - بنظر من
بهرتر این بود که در ابتدا این کتاب را عیناً از روی خط هدایت
بطریق افسست چاپ میکردند . در این صورت هم نسخه
نفیس و خاطره‌انگیزی بمردم عرضه میشده و هم احتمال
حذف و افتادگی و غلط‌های مطبعه‌ای در بین نمی‌بود -
از روی متن این کتاب که سابقاً نمونه‌هایی در مطبوعات
چاپ شده ، متن پلی‌کپی شده بسیار خوانا و روشن
و بی‌عیب است .

بعداً آقای حسینقلی مسعتان دریکی از مقاله‌های خود

تصریح کرده بوده است موقعی که متن «بوف کور» در روزنامه‌ی «ایران» بچاپ میرسیده است ایشان که در روزنامه مزبور کار میکرده‌اند قسمتهائی از کتاب مزبور را ، بمناسبت اینکه مخالف سنت و آئین و مذهب و اخلاق دانسته بوده‌اند ، حذف کرده و قسمتهائی را هم تغییر داده‌اند . دراین صورت اظهارات آن «دوست گرامی» را به‌چه تعبیر میتوان کرد و چه ارزشی برای آن میتوان قائل شد ؟ و منظور عمده این است که این «دوست گرامی» اصولاً کیست ؟

۲- آیا شما تصور میکنید که خوانندگان شما اظهارات هرکسی را که دعوی وارث ، خویشاوند و یا دوست صادق بودن را دارد و یا گفته‌های کسی را که به خیال خود از نظر ادبی یا اجتماعی دارای مقام یا اسم و رسمی است دربست می‌پذیرند و هرچه او درباره‌ی صادق و آثار او ابراز کند بی‌هیچ چون و چرائی قبول میکنند ؟

گاه دیده‌ایم که دربرخی از موارد آن مجله توضیحاتی می‌افزودید و درباره‌ی صحت و سقم مطالب این‌گونه رپورتاژها از طرف مجله سلب مسئولیت میشده است . و نیز از خوانندگان میخواستاید که اگر اعتراضی دارند برای مجله بنویسند ولی درمورد رپورتاژ مورد بحث چنین تشریفاتى دیده نشده است . شاید بدین جهت که خبرنگار خود از گردانندگان اصلی مجله بوده است و این امر را حرف «ع» که درنام مستعار «ع - ناوک» بکار رفته موهم شده است .

چندی پیش درباره‌ی فیلم «داش‌اکل» شرحی از قول من درمجله‌ای باعنوان «این هفته» درج شده بود که بهیچوجه با حقیقت تطبیق نمیکرده است . و من درصدد برآمده بودم که آن اظهارات را تکذیب کنم ولی بعداً فکر کردم که اگر بنا باشد که من مرتباً درپی تکذیب نوشته‌های این یا آن مجله برآیم باید همه کار و زندگی خودم را ول کنم و دائم به دفتر این یا آن مجله سریکشم ! اما درباره‌ی قضیه «توپ مرواری» من شخصاً سخنی ندارم و دارنده‌ی نسخه‌ی دست نویس قضیه مزبور باید دراین مورد از خود دفاع کند .

اطلاعاً در اینجا مینویسم که مدیر پنگاه ناشر آثار صادق اظهار مزبور را در هفته بعد تا آنجائیکه به او مربوط میشده در مجله فردوسی تکذیب کرده است ، بشرح زیر :

سر دبیر مجله محترم «فردوسی» :

« (یکی از وراث صادق هدایت) در مصاحبه‌ای که روز تجلیل از نویسندگان بزرگ در دانشگاه تهران با خبرنگار آن مجله کرده‌اند و این مصاحبه در شماره ۱۰۳۹ آن مجله درج شده است اظهار داشته‌اند :

(دارنده‌ی نسخه‌ی دست‌نویس) «قضیه‌ی توپ مرواری» قصد داشته است حق‌التألیف کتاب مزبور را به بیست هزار تومان به ناشر آثار صادق بفروشد منتهی ناشر فوق‌حاضر به پرداخت این مبلغ نشده بود ... دربارهِی (دارنده‌ی نسخه دست‌نویس «توپ مرواری»)، قضیه عاری از حقیقت است و مراتب را تکذیب میکنم ... الخ .

بیست و هشتم آبان ۱۳۵۰
مدیر پنگاه

ولی از طرف دارنده متن دست نویس «قضیه‌ی توپ مرواری»، توضیح یا تکذیبی در جائی بنظر نرسیده است.
حال توضیح من دربارهِی اظهار یکی از وراث صادق در مصاحبه فوق‌الذکر :

آیا من در واقع بانام و آثار صادق تجارت کرده‌ام ؟
موضوع تجارت با آثار صادق موضوع مبتذلی است و برای من کمترین اهمیتی در بر ندارد منظور من از نوشتن این‌سطور تنها برای رد اتهام مزبور نیست بلکه در این راه هدف مهمتری را تعقیب میکنم آنچه مرا وادار کرده است که این موضوع را در کتاب حاضر مطرح کنم وظیفه‌ای است که از نظر اخلاقی و اجتماعی برای خود احساس میکنم و در صفحات اولیه‌ی این کتاب نیز نوشته‌ام ، در حدود قدرت و توانائی خود با این فساد نفرت‌انگیزی که مشتی از شیادان ادبی در جامعه بوجود آورده‌اند به‌سهم خود مبارزه کنم و نه تنها این شیادان را به‌جامعه‌ی کنونی

معرفی نمایم بلکه نسلهای آینده را نیز در جریان این فعالیتهای ناجوانمردانه و غیرانسانی قرار دهم تا آنها نیز مشتکی از شیادان معاصر را که تحت عناوین ظاهر فریب «تحقیق و تتبع» و «گامی در راه هدایت شناسی برداشتن» به چنین اعمال ننگینی دست میبرده‌اند بدرستی بشناسند. مسلماً هر نسلی علاقه‌مند است که از جزئیات کوششهای ادبی دوره‌ی پیشین خود باخبر باشد و همانطور که در ما این کنجکاوی‌ها وجود دارد بی‌شک نسلهای بعدی نیز نسبت به تأثیرات اخلاقی و معنوی مدعیان تحقیق و تتبع نسلهای قبلی خود نیز بی‌تفاوت نخواهند بود تنها تفاوتی که بین این کنجکاویها وجود دارد فقط از لحاظ شدت و ضعف آنهاست.

دردوره‌ی معاصر طبق نامه‌ها و نوشته‌هایی که در مجله‌ها و نشریه‌های گوناگون بچاپ رسیده است روشن‌فکران اهل مطالعه و علاقه‌مندان به صادق را از نظر مورد بحث به سه گروه میتوان تقسیم کرد:

۱- گروهی مصرانه خواستارند که باید درباره‌ی صحت یا سقم آنچه درباره‌ی صادق و آثار او در نشریه‌های مختلف نوشته میشود بوسیله‌ی دوستان او اظهار نظر شود تا مطالب خلاف حقیقتی که از طرف مغرضین یا مخالفین نوشته میشود موجب گمراهی نسل حاضر یا نسل آینده نگردد. البته این بجای خود نظری درست و منطقی است ولی اجرای آن وظیفه دشواری را به عهده‌ی دوستان صادق میگذارد ولی من بسهم خود از انجام این وظیفه روگردان نیستم.

۲- گروه دوم هواخواه این فکر هستند که اصولاً نباید آنچه راجع به صادق نوشته میشود مورد اعتناء قرار گیرد زیرا زمان بالاخره حقیقت را آشکار خواهد کرد. این نیز فکری است تا حدی درست ولی معلوم نیست که همیشه چنین باشد آیا کوشش دوستان صادق در این سالهای پس از درگذشت او موجب بهتر و زودتر شناساندن صادق بوده است و یا همین زمان کوتاه تأثیر خود را در این مورد بخشیده است؟ قدر مسلم این است که اگر زمان در این امر مؤثر باشد کوشش دوستان او در تسریع تأثیر زمان نیز بی‌اثر نبوده است. همه میدانیم که نقشه‌ی اصلی مغرضین

این بوده است که صادق را شخصی فاسد ، نامتعادل و حتی بی‌سواد معرفی کنند و نوشته‌های او را فاقد هرگونه ارزش ادبی و هنری بشناسانند ولی بی‌شک کوشش دوستان صادق ، در داخل و خارج ایران ، درهرچه زودتر نقش برآب کردن این نقشه‌ها بی‌اثرنبوده است . گرچه زمان همین کار رابالاخره‌روزی میکرد ، ولی آیا احتمال این خطر که فرصتهائی از دست برود و درنتیجه مغرضین بداندیش نمیگویم قرن‌ها ، لااقل سالها ، خود را پیروز به‌بینند درمیان نبوده ؟

اگر صادق هدایت شهرتی را که شایسته مقام بلند ادبی و انسانی او بوده درزمان حیات خود درک نکرده اگر کشف حقیقت به عهده‌ی زمان گذاشته میشد آیا بعید بود که دوستان او نیز درزمان حیات خود ، شهرتی را که صادق استحقاق آن را داشت نه‌بینند ، بلکه با تأسف ناظر شهرتی باشند که مغرضین باحیله برای او ساخته باشند ، شهرتی درجهت عکس آن چه صادق میبایستی براستی از آن برخوردار میشد ؟ آیا برای دوستان صادق درزندگی ، حادثه‌ای از این دردناکتر و الم‌انگیزتر میشد تصور کرد ؟

۳- بالاخره گروهی نیز عقیده‌دارندکه گرچه نباید از پاسخگوئی به افراد مغرض خودداری کرد ولی آنچه تاکنون دراین دوره بیست ساله بوسیله‌ی دوستان صادق صرف مساعی شده است کافی است و نباید این کار را همچنان ادامه‌داد .
ازطرف یکی از افراد این گروه نامه‌ای به مجله «فردوسی» رسیده بود که دریکی از شماره‌های اسفند ماه ۱۳۴۳مجله مزبور بچاپ رسیده که قسمتی از آن درزیر نقل میشود :

از : عبدالله برزو

عنوان : «زنده‌ها را دریابید» :

«ول کنید آقا، این صادق هدایت را نه خیال کنید مخالف او هستم و مثل سایر کسانی که به نوعی‌برائثر حسادت یا غرض‌یاچیزهای دیگر بااین نویسنده‌ی توانا

دشمنی دارند ، مخالفم ، بلکه نظرم این است که مگر
درباره یک نویسنده چقدر میشود صحبت کرد ، آخر
دیگران هم در این مملکت حقی دارند .

این آقای «قائمیان» (که خدا زنده‌اش بگذارد) مگر
فقط تخصصش در مورد صادق هدایت است ؟
مگر این سواد و اطلاع را گذاشته است برای اینکه
دوستش را معرفی کند و بنوعی هربار این کار را تجدید
کند !

حیف از ایشان و سایر کسانی است که وقت خود
را به اینگونه بچه بازی میگذرانند ، بهتر است آقای
قائمیان در مورد مسائل دیگر ادبیات نیز قلمفرسایی بکنند .
همه قبول دارند که ایشان دین خود را به دوستش ادا
کرده ، خوب هم ادا کرده و حالا دیگر کافی است... الخ»
من در آغاز مقاله‌ای که در همان روزها درباره‌ی مسائل
مختلفی که به صادق مربوط بود مینوشتم پاسخ نامهی این شخص
رانیز باختصار داده‌ام تا نویسنده مزبور توجه کند که مادر فعالیت‌های
خود ناظر به مسائل مهمتری هستیم و تنه‌ا به صادق و آثار او
نچسبیده‌ایم و قصد ما فقط پاسخ دادن به یک عده از افراد
شهرت‌طلب و دروغ‌پرداز نبوده است .

در زیر قسمتی از مقاله‌ی مزبور را که در یکی از شماره‌های
اسفند ۱۳۴۳ مجله «فردوسی» درج شده است در زیر نقل میکنیم:
دوستان و دوستداران صادق باید هرگونه بحثی
را که درباره شخصیت و آثار صادق بوسیله هرکس و در
هرجا که باشد پیش می‌آید صمیمانه مغتنم بشمارند . اگر
این آقایان که از نوشته‌هایشان معلوم است مردی فهمیده
و منصف و ادب‌دوست هستند اندکی به شیوه‌های مطالعه
ادبی و روش‌های انتقاد در ادبیات خارجی آشنا
بوده و به نشریه‌های مختلف ادبی آشنائی داشته بودند
میدانستند که در همه کشورها مردم هنردوست و ادب -
شناس درباره جزئیات زندگی و آثار نویسندگان مورد
علاقه خود تاچه حدکنجاوی و حوصله نشان میدهند من

بابمثال عرض میکنم که چند سال پیش یک نامه چند سطری از یکی از نویسندگان بزرگ فرانسه بدست آمده بود شنیده‌ام که این نامه غوغائی درپاریس ودرتمامفرانسه برافانداخته بود نظائر این مورد بسیار است . تجزیه و تحلیل شخصیت یک نویسنده بزرگ و آثار او دیگر یک کار ساده و معمولی نیست . اینکار امروز صورت پیچیده و دقیقی پیدا کرده که هر فرد بی اطلاع نمیتواند به آن دست بزند . بحث درباره شخصیت و آثار نویسنده‌ی بزرگی نظیر صادق هدایت نیز مستلزم داشتن تخصص در بسیاری از رشته‌های ادبی و علمی است من جمله تخصص در تاریخ ادبیات محلی و جهانی ، جامعه‌شناسی ، پسیکانالیز ، روانشناسی ، روانپزشکی ، سوسیولوژی ، فلکلورشناسی ، فلسفه ، منطق ، فن انتقاد و بسیاری از فنون دیگر - منظور این است که تجزیه و تحلیل شخصیت و آثار یک نویسنده و تشخیص ارزش واقعی آثار او کار ساده و پیش پا افتاده‌ای نیست و اگر کسی با احراز صلاحیت نسبی به این کار دست زد نباید باصطلاح دماغ او را سوخت و مرتباً سرزنشش کرد که این اصرار و تکرار چیست یا مگر کار دیگری ندارد یا نویسنده دیگری نمیشناسد ؟ بخصوص که این مطالعات مصالح تازه‌ای برای سایرمنقدین میشود و آنها باتوجه به اظهارات منقدین قبلی کار را تکمیل میکنند و پیش میروند تا بتدریج شخصیت و آثار نویسنده مورد نظر برای همه روشن میشوند و با کمک این مصالح بنای عظیم و پایداری در ادبیات برپا میگردد .

باید گفت که در مورد صادق هنوز این مصالح درست و بقدر کفایت فراهم نشده و از خروارها مصالح موجود و دست یافتنی حتی منقالی هم در دسترس سازندگان این بنای معظم قرار داده نشده است و بهمین جهت است که همه حقا حس میکنیم که درباره صادق هنوز کاری صورت نگرفته است و این کاملاً درست است و حتی

بجرات میتوان گفت که هنوز سالهای سال باقی است تا بتوان گفت که بمراحل اولیه‌ی نهائی نزدیک شده‌ایم و شاید درمورد این نویسنده بزرگ بتوان گفت که هرگز مرحله نهائی وجود ندارد .

کسالت و ضعف پیری و دلزدگی و برخی از عوامل دیگر که برآشنایان و دوستان نزدیک پوشیده نیست مانع از آن است که من برنامه‌ی نسبتاً وسیعی را که درمورد صادق طرح کرده بودم بمرحله‌ی اجرا درآوردم معذالک دلیلی ندارم که من حتی در بحث و توضیح مسائلی که مرا در آنها میکشاند هم خودداری کنم فقط به این دلیل که مثلاً فلان دوشیزه ! دیگر بیش از اینها حوصله بحث و صحبت درباره صادق و آثار او را ندارد ! خوب نداشته‌باشد ! او بهتر است در خانه بنشیند و باصطلاح معروف کشک خودش را بساید دیگر او را به این گونه مسائل چه ربطی؟ وقتی حوصله‌اش را ندارند صفحه مربوط به «بیتلها» را بخوانند . طبق اطلاعی که داریم امروز در جمهوریهای مختلف کشور شوروی و در کشورهای چین و هند و افریقای شمالی و برخی از کشورهای اروپائی و غیره مطالعات بسیار وسیع و دامنه‌داری درباره شخصیت بزرگ صادق و آثار بی‌نظیر او بوسیله متخصصین فن و شرقشناسان صلاحیتدار در جریان است. البته من تاکنون دوسه مقاله بسیار مفصل و مهم از نوشته‌های متخصصین روسی را درباره صادق ترجمه کرده‌ام و آنها را ضمن مقاله‌های ده‌وازده‌تن از نویسندگان فرانسوی و انگلیسی بصورت کتاب مستقلی منتشر نموده‌ام و یک کتاب کوچک دیگری از یک نویسنده روسی باعنوان «نثر بدیع و هنری صادق هدایت» در دست ترجمه دارم که قسمت اعظم آن ترجمه شده و امید میرود بزودی منتشر شود ولی همه کارها و مطالعه‌هایی که درباره صادق هدایت و آثار او میشود منحصر بهمین‌ها نیست و میزان فعالیت شرقشناسان

کشورهای دیگر برمن مجهول است زیرا من فعلا به نشریه‌های ادبی بسیاری از کشورها دسترسی ندارم اما به آنهایی که تاکنون دسترسی داشته‌ام و برخی از آنها را نیز ترجمه کرده‌ام دیده‌ام که نوشته‌های من تاچ محدود استناد و توجه این نویسندگان بوده است و اگر همین کوشش ناقص و مختصر من نبود و یا دوستان دیگر صادق از اظهار نظر درباره‌ی صادق خودداری میکرده‌اند مسلماً کار مطالعه‌ی نویسندگان خارجی مواجه باکندی و اشکال بیشتری میشد. بنابراین من از دوستان خود و دوستان صادق که تقریباً همه آنها در نامه‌ها و نوشته‌های خود فعالیت‌ها و کوششهای مرا دربرگذاشت صادق ستوده‌اند انتظار دارم به من اعتماد کنند و یقین داشته باشند که من هرگز به خاطر منافع شخصی وقت آنها را با مطالب غیرلازم نخواهم گرفت و مانند برخی از شایدان ادبی، برای کسب شهرت و جلب منفعت، به آنها دروغ تحویل نخواهم داد.

در سرلوحه مقاله مزبور شرح مختصری نیز از طرف سردبیر مجله «فردوسی» با عنوان: «اشاره در باره بحثی که دامنه آن وسیع شده است» افزوده شده که چنین است:

«در این هفته پیرامون بحث خویشان و دوستان هدایت نامه‌های زیادی داشته‌ایم، نامه‌هایی گرم که ما را برانگیخته بودند تا این بحث را که در هر حال مفید و جالب است ادامه دهیم. ولی متأسفانه در این میانه چند نامه‌ای بود که ناروا و کمی مشکوک و یکنواخت به صادق هدایت و دوستان و فامیل او تاخته بودند.

البته اگر ایرادات آنها اصولی و منطقی بود مطالب نامه‌ها را بعنوان اظهار نظرهای مخالف چاپ می‌کردیم ولی بخاطر احترام به نویسنده فقید ایرانی و اسائه ادبی که در این نامه‌ها بمقام ادبی و خانواده و دوستان

اوشده است از چاپ آنها معذوریم . بخصوص چندتن از خوانندگان ما تاکید کرده بودند که چنین نامه‌هایی را چاپ نکنیم و اگر احیاناً کسانی ایرادی به نثر ، نوشته و آثار صادق‌هدایت دارند می‌توانند مستدل‌تر و اصولی‌تر مطالبی بنویسند و باکمال میل چاپ می‌کنیم ولی اساس کار را براتهام و حمله گذاشتن نامه و مقاله نوشتن درشان یک‌روشنفکر و باسواد نیست .

چنانکه قبلاً نیز توضیح دادیم مراد مادر این بحث آنست که هر چه بیشتر درباره هدایت گفتگو شود و این چیزی است که در اجتماعات پیش رفته نیز معمول است و حداقل این بگویم‌گوا بهتر از جنجال‌های متداوله‌ای است که مجلات براه می‌اندازند بخصوص در مورد نویسندگانی که در گوشه و کنار دشمنان سرسخت دارد و همه در کمین تخطئه او می‌باشند .

در این هفته آقای قائمیان علاوه بر این مقاله ، مطلب مفصل‌دیگری همراه با اسناد و مدارک فراوان نوشته‌اند.»

مسئله بی‌فایده‌ی نخواهد بود که مأمون‌های دیگری از نظریات افرادی از سه گروه فوق را در زیر نقل کنیم تا نمونه‌های مزبور در تاریخ ادبیات فارسی منعکس شده و برای آیندگان باقی‌بماند.

شاید این اظهار نظرها برای خوانندگان عصر ما که خود با نظائر بسیاری از آنها برخورد داشته‌اند چندان جالب نباشد ولی بی‌شک برای نسل‌های بعدی منابع قابل توجهی را تشکیل خواهند داد و شگفتی آنها را شدیداً برخواهند انگیزخت - برای آنها که شاید از نظر معنوی نسبت بدوره ما بسی پیش رفته‌تر باشند به‌دشواری قابل قبول خواهد بود که در دوره‌ای در تاریخ ادبی کشور ما عده‌ای شهرت طلب و سودجو وجود داشته‌اند که به خاطر شهرتی زودگذر و سودی ناچیز حاضر شده باشند تا این درجه از حدود موازین اخلاقی و معنوی تنزل کنند و به اعمالی چنین ناجوانمردانه و غیر انسانی مبادرت ورزند برای آن‌هاست که ما این نوشته‌ها را بیادگار می‌گذاریم . و عقیده راسخ ما این

است که هر فرد پیش‌بین و مصلحت‌اندیش که به سلامت‌فکری
ورشد معنوی اخلاف خود علاقه‌مند است باید یک جلد از این
کتاب ظاهراً ناچیز را در گنج‌کتابخانه کوچک شخصی خود
بگذارد و خواندن آنرا در وصیت‌نامه ادبی خویش به اخلاف‌خود
توصیه کند تا آنها با مطالعه این کتاب از تاثیر زیان‌بخش‌نوشته-
های شیادانه این عصر درامان بمانند و دچار انحراف فکری و
گمراهی معنوی نشوند .

آنچه در صفحات بعدی این فصل مطالعه می‌فرمائید
گزیده‌ای از متن‌نامه‌ها و مقاله‌هایی است که خوانندگان مجله
«فردوسی» به دفتر مجله مزبور فرستاده‌اند .

قسمتهایی از نامه‌ها و نوشته‌های مزبور از شماره‌های
زیر استخراج و نقل شده است :

- ۱- شماره ۲۷ بهمن ۱۳۴۳ مجله «فردوسی»
- ۲- شماره اسفندماه ۱۳۴۳ مجله «فردوسی»
- ۳- شماره نوروز ۱۳۴۴ مجله «فردوسی»
- ۴- شماره هفتم اردیبهشت ۱۳۴۴ مجله «فردوسی»
- ۵- شماره بیست و پنجم دیماه ۱۳۴۳ مجله «سپیدوسیا»
و یکی از شماره‌های مورخ فروردین ماه ۱۳۴۸ مجله
«خواندنیا» و شماره ۵۰۵ مجله «خوشه» .

۱- نوشته‌های مستخرج از شماره ۲۷ بهمن ۱۳۴۳ مجله
«فردوسی» :

از: غلامعباس شاهپوری- گرگان .
عنوان : بی‌انصافی! :

«...وقتی که ح.م. حمید ، این تاپوی رومانهای
کیلویی ، در یکی از مجلات بطرز تحقیرآمیزی از هدایت
ما مزخرفاتی منتشر کرده بود (قائمیان) بکه و تنها قد
علم کرد و با انتشار جزوه (ویکتور هوگویی وطنی) که

تقریباً مجانی بین مردم پخش کرد آن چنان توی دهنش زد که برای همیشه در مورد هدایت لال شد .
دوازده سال از مرگ هدایت میگذرد چنانچه انصاف داشته باشید بفهمید چه کسی بیشتر از قائمیان به فکر هدایت بوده؟ شما هیچ اطلاع دارید اگر همت همین مرد نبود در مورد (توپ مروارید) چه بلائی سرصادق در میآوردند؟ تا حقیقتاً میفهمیدید مرده خور کیست و به چه کسی باید گفت مرده خور شما چه طور راضی میشوید به کسی که افتخار داشته و دارد در چند کتاب اسمش را بلافاصله بعد از نام هدایت بگذارد بگوئید مرده خور و معتاد . آیا روح هدایت راضی است که به دوستش این گونه اهانت شود . (چند سطر درباره فامیل هدایت است که حذف شده)

«راجع به نقاشی اگر شما میگوئید هدایت متعلق به همه است پس چرا عکسها را در نهانخانه آلبوم محبوبس کرده اید؟ آیا این یک نوع خست و دزدی نیست؟ چه اشکالی دارد مردم با نقاشیهای نویسنده مورد علاقه شان آشنا بشوند؟ گرچه من تصور میکنم بیشتر منظور آقای قائمیان در مورد نقاشیهای هدایت غیر از خویشان و برادران او بوده . در خاتمه یادآور میشوم همانطور که با شما آشنائی ندارم آقای حسن قائمیان را هم جز از ترجمه و نوشته هایش بطریق دیگری نمی شناسیم .»

عنوان: ماجرای شرم آور! : از دکتر بدخش:

«کار ادبیات مملکت ما درست مانند سایر چیزهای مان شده است سخت تماشائی و اغلب مضحک و بسیار تأثرانگیز!

«... و بیچاره صادق هدایت هم در این میانه واسطه جنجالها ، نان خوریها و احیاناً تسویه حسابهایی که از دیرباز مانده و یا تازه افتتاح شده...»

«واقعا شرم‌آور است که ما بجای پرداختن به داستانهای هدایت و بررسی آثار او در حاشیه کارهای او به جریان‌های تأثرآوری بپردازیم .

«این آقای حسن قائمیان بجای اینکه یادبودنامه درست کنند . بجای اینکه کتابهایی نظیر آنچه اخیراً منتشر کرده است چاپ بزنند . او که واقعاً دوست باصفا و باسواد «صادق» است بنشینند و یک تحلیل حسابی و همه‌جانبه از آثار او بنمایند ...

«صادق هدایت کار ضعیف بسیار دارد و تابحال یک نفر پیدا نشده که این آثار را از نوشته‌های خوب او جدا کند نمره بدهد و بستگی آنرا در زمانهای مختلف روشن بکند و ظاهراً این کاری است که از «قائمیان» آدمی برمی‌آید ولی حالا چرا نمی‌کند ... الخ»

از: مجدالدین اخگر:

«این قسمتی است از نامه آقای مجدالدین اخگر و برای اینکه به ایشان اطمینان بدهیم نظر خاصی نسبت به هیچکس نداریم نکات برجسته آن را چاپ میکنیم - مجله «فردوسی» :

«انتقاد شمارا از کتاب اخیر آقای حسن قائمیان خواندم ... یک نوع «هیجان» کاذب دارید به راه می‌اندازید که در بازار کساد ادبیات رونقی اندازید ولی واقعا که این ادبیات لایق شمارا هم دارد. آن ماهنامه‌های ادبی‌تان ، آن ادبای فاضلتان و آن رنگین کاغذهای بی‌مصرفتان و کتابهای مسخره «موسسات نشر کتابتان» و این هم جنجال باصطلاح ادبی‌تان !

«خدا پدر همه‌تان را بیامرزد . آن قائمیان راکه باسواد و ذوقش به حلواخوری افتاده الخ» .

(بقیه مقاله درباره فامیل هدایت است که حذف شده).

از: نادرزروبایی - کرمان
عنوان: احترام بگذارید :

«... کمی دربارہ «قائمیان» بی انصافی کرده اند .
این بیچاره هم برای دوستش زحمت فراوانی کشیده
است و او هم برای خودش صاحب معلوماتی است
که باید بدان احترام گذاشت .»

از: عبدالرحمن دانشگر
عنوان: یکی دوتا:

«صادق هدایت فقط یک یا دو اثر قابل بحث
دارد و همین .»

از: مهندس ناصر ارج.
عنوان: تخصص در گنبد سازی:

«راستی راستی ، این قائمیان در گنبد و بارگاه
درست کردن استاد است و اگر هدایت را پیدانمیکرد
حتماً یک امامزاده جلبندی تو دهات و اطراف تهران
به راه می انداخت .»

۲- قسمت‌هایی از برخی از نامه‌های مندرج در
یکی از شماره‌های ماه اسفند ۱۳۴۳ مجله فردوسی:

از هوشنگ صابری - اهواز
عنوان: حسودها:

«عده‌ای به صادق هدایت حسادت می‌ورزند و
چون داستان‌هایش را نمی‌فهمند می‌گویند چرند است
و آنقدر شهادت ندارند که بگویند نمی‌فهمیم. خواهشمند

است در حاشیه بگومگوی قائمیان و (دیگران) اظهار
نظر آنهایی را که هدایت را تخطئه میکنند چاپ
نکنید.»

از بهروزواثق - شیراز
عنوان : اگر ... :

«اگر مختصر کاری که قائمیان برای هدایت کردند بود
هم اکنون نویسندگانی نظیر ح.م. حمیدو سایر حسودان
نام او را به گل گرفته نوشته‌هایش را تو انبار انداخته
بودند»

از م ، جویا - تهران
عنوان : مگر! :

«... مگر جز این است که قائمیان در کتاب اخیرش
از صادق هدایت تجلیل کرده است پس این اتهامات
چیست ؟»

از مهندس رحمان - الخاص
عنوان : بحث ! :

«بحث شما درباره صادق هدایت و دوستان و
خویشان او شیرین شده است به شرطی که طرفین
حرفهای دیگری هم بزنند.»

۲- نوشته‌های مستخرج از شماره مخصوص نوروز سال
۱۳۴۴ مجله فردوسی :

یکی از این اظهار نظرها مقاله‌ای است با امضای
«علیقلی مجاهد» با عنوان «انصاف داشته باشید!»
که در شماره مخصوص نوروز ۱۳۴۴ مجله فردوسی

بچاپ رسیده است . آقای مجاهد در نوشته خود پس از جانبداری از نظر «دکتر آذرخش» دریاره انسان ، از شیوه انتقاد رایج در این دوره بطور کلی ابزار عدم رضایت شدید کرده است به شرح زیر :

«... آقای قائمیان در کتاب نوظهورشان انسان را مستراح متحرک نامیده‌اند . معلوم نیست به چه مجوزی به انسان ، این موجود شریف و عزیزی که تاریخ مشحون از فداکاریها و بزرگیهایست ، مستراح متحرک لقب داده ... نکته دیگر که واقعاً باید بر آن گریست شیوه انتقاد در این مملکت است . «در مملکت ما انتقاد وسیله‌ای است برای تجاوز به آبروی نویسنده و ابراز غرضهای شخصی و احراز مقامی کاذب در بین ادباء . درحالیکه با انتقاد انسانی ، بزرگترین خدمت را میتوان به اجتماع نمود ...» .

من کی و کجا شخصاً انسان را مستراح متحرک دانسته‌ام؟ در صفحه ۱۳ کتاب «ظهور» زیر عنوان در جستجوی تعریفی برای آدمی آنچه در این خصوص گفته شده است از قدیم‌ترین ایام تا امروز بطور خلاصه ذکر کردم و ضمناً آنچه را مترلینگ نیز در این باره گفته بوده نیز به تعریفهای فوق افزودم بشرح زیر:

از کتاب «افکار مترلینگ - چاپ تهران» :

صفحه ۶۵:

«... این زندگی زمینی و این شب و روز کردن و خود مستراح متحرک بودن...»

صفحه ۹۲:

«... این معده و این ماشین زیباله سازی و این مستراح متحرک وجود ماست که ...»

صفحه ۹۹:

«... وجود کثیف ما که یک ماشین کثافت سازی
و یک مستراح متحرک است...»

صفحه ۱۰۰:

«... موجودات ناتوان و بدبخت و علیلی مثل ما
که پیوسته گرفتار معده کثیف و مستراح متحرک خود
هستیم...»

صفحه ۹۶:

«... وبهمین جهت من که موجود درمانده بدبخت
و یک انبار زباله هستم...»

صفحه ۱۰۴:

«... بزرگترین نوابغ و زیباترین و لطیف‌ترین
دوشیزگان طنناز و بالغ ما جز یک ماشین کثافت
سازی و یک مستراح متحرک چیز دیگر نیستند...»
در کتاب دیگری با عنوان «اندیشه‌های یک مغز بزرگ»
که افکار مترلینگ بوسیله آقای ذبیح‌الله منصورى در آن گردآورده
شده است نیز مطالبی از این قبیل دیده شده بود ولی من بنا به
ملاحظاتى بهمان کتاب فوق اکتفاء کردم حال بدنیت در تکمیل
کتاب «ظهور» قسمتهای دیگری از افکار مترلینگ را در اینجا
منعکس کنیم. اگر کسانی اعتراضی دارند مستقیماً با مرحوم
نویسنده یا مترجم محترم تماس بگیرند وگرنه حقیر بی‌تقصیر است.
از اندیشه‌های یک مغز بزرگ» در دو جلد:

صفحه ۱۲ جلد دوم:

«اگر مقرر بود که ما پست و طماع نباشیم بما
معده و روده نمیدادند و ما را مبدل به یک ماشین
کثافت سازی نمیکردند...»

صفحه ۱۲۲:

«ما با این فکر و با این مغز ، بزرگترین کاری که میتوانیم بکنیم این است که درخصوص معده و شهوت و مستراح خود فکر کنیم و کار دیگری از ما ساخته نیست.»

همان صفحه:

«شما را به خدا روح ما با این افکار پست و اندیشه‌هایی که از حدود معده و شهوت تجاوز نمیکند آیا اگر از بین برود بهترین نیست؟»

صفحه ۱۲۳:

«من اگر همه چیز جهان را فراموش نموده و عفو کنم هرگز این موضوع را نخواهم بخشود که برای چه جهان - طبیعت و یا هر اسم دیگری که برایش میگذارند مرا بصورت مستراح متحرک آفریده است. باوجود همه اینها در پایان این مقال در کتاب «ظهور» چنین افزوده بودم :

«در صفحه ۹۱ کتاب «افکار مترلینگ» این جمله زیر بچشم میخورد :

«باید پیوسته این نکته را در نظر داشته باشیم خداوند ما را طوری آفریده که ترقی بکنیم تا به پایه خداوند برسیم.»

سپس از جانب خود در همان صفحه ۱۳ کتاب «دریاره طهنورو علائم ظهور» چنین اضافه کرده بودیم: البته در آن زمان که متاسفانه چندان نزدیک نیست تعریفهای دیگری برای انسان خواهند اندیشید. آن وقت دیگر صحبت از یافتن وجوه افتراق ظاهری انسان و حیوان در میان نخواهد بود. زیرا انسان دیگر خود تمام آفرینش است. اگر بخواهیم بصورت نوعی پیشگویی برخی از تعریفهای آینده را درباره انسان ذکر کنیم تقریباً تعریفهای زیر را برای آینده‌ای بسیار دور میتوان اندیشید :

- ۱- انسان فرشته‌ای است مرئی و مجسم.
 - ۲- انسان آفریده‌ای است که در آداره امور جهان با خدا همکاری دارد .
 - ۳- انسان موجودی است که از نزدیک‌و از راه اندیشه با خدای خویش رابطه نزدیک دارد .
 - ۴- و بالاخره انسان خداست (البته در معنی خاص و تعبیر معین که در اینجا محال بحث آن نیست) .
- حال از خوانندگان تقاضا میکنم خود درباره اعتراضاتی که از طرف منتقدین راجع به نوشته من شده است قضاوت کنند و به وضع شرب الیهود انتقاد ادبی مآپی ببرند .

از محمد سیف - نهاوند .

عنوان : از آن مرحوم تجلیل کنید :

«خانواده هدایت بهتر است بجای ایراد به این و آن دنباله‌رو افکار اندیشمندان صادق هدایت باشند و اقدامات ارزنده‌ای برای تجلیل بیشتر از او به عمل آورند و بجای شلاق‌زدن به دوستان او ، با آنان همکاری کنند . آقای قائمیان نیز سعی کند اصولی‌تر و منطقی‌تر و با ادب‌تر بنویسد.»

از منصور - امین صادقی :

عنوان: این بحث‌ها خیلی خوبست :

«همانطور که قائمیان نوشته است هرچه درباره هدایت نوشته و گفته شود، حتی اگر بحث جنبه جنجالی هم به خود بگیرد خوب است در روزگاری که نویسندگان «مسلسل‌نویس» عکس و تفصیلات چند صفحه‌ای می‌گذارند و اقعابی انصافی است که عده‌ای به بحث هدایت در فردوسی ایراد می‌گیرند.»

از محمد هادی سیف - شیراز
عنوان : اگر اونی بود :

«اگر هدایت دوستانی چون قائمیان» نداشت چگونه
امروز جوانان با آثارش آشنا میشدند؟ قائمیان برای
شناساندن عظمت هدایت فداکاری کرد آن هم در زمانی
که هرکس چوبی برداشته بود تا برفرق آن مرحوم بکوبد.»

از: اکبر گلرنگ - آبادان :
عنوان : صادق هدایت بیزار بود:

«هدایت از دست رجاله‌ها و نیرنگ‌بازها گریخت
و آسوده‌اش بگذارید . سعی کنید هدایت‌های دیگری
بسازید و معرفی کنید تا در انزو و تلخی مانند صادق
به آخرین عکس‌العمل وجودشان دست نزنند.
ناگفته نماند که «قائمیان» هم برای صادق و شناساندن
او خیلی زحمت کشید.»

از: م- ترابیان
عنوان: کار افتضاح بالا میگیرد :

«دو مقاله انتقادی «آذرخش» و «الف- نادر» درباره
کتاب قائمیان مغرضانه بود. مقاله ج- ه . خودنمایی
و اظهار وجود و جواب آقای قائمیان تند و خصمانه...»

از: جمال بخش پور
عنوان: «دردوستی قائمیان با هدایت نباید شک کرد ولی...»
«چندی پیش در مجله محبوب «فردوسی» انتقاد
بجائی برای کتاب (ظهور و علائم ظهور) خواندم که
بلافاصله مقاله دیگری در این مجله از طرف آقای
(ج. ه.) بچاپ رسید که در آن بابی رحمی هرچه تمامتر،

نه‌آنکه واقعاً قصد انتقاد داشته باشد به آقای قائمیان توپیده بود و با مقداری فحش و ناسزا که در شأن خانواده هدایت نیست ، آقای قائمیان را مرده‌خور و معتاد و... لقب داده بودند .

«به اعتقاد من آیا بهتر نیست که آقای قائمیان از استعداد خودشان استفاده‌کنند و اندکی دورهدایت را بقول معروف (خیط) بکشند و شخصیت ادبی خود را به جامعه نیازمند ادبیات فعلی ایران بنمایانند .
«اما آقای (ج. ه.) نیز بهتر است کمی بیشتر فکر کنند کمتر و مفیدتر بنویسند .

«ایشان فکر نکرده و از روی عصبانیت قلم و کاغذی برداشته و هرچه میخواست دربارہ آقای قائمیان نوشته است. از این نوشته‌ها چنین برمی‌آید که ایشان اختلافاتی در مسائل خصوصی داشته‌اند که این فرصت را مغتنم شمرده‌اند و حتماً این در مقام ایشان نیست که به گرمی‌ترین دوست «دوران زندگی» صادق‌القابی مانند «سگ و جرته قوزدلقک» بدهد.

«اگر آقای (ج - ه) دوستی قائمیان با صادق هدایت را قبول ندارد بلاشک هدایت قبول داشت و این از سوابق این دونفر آشکار است... الخ»
بالاخره آقای «خسروسعدی» در شماره فوق‌الذکر مجله «فردوسی» با عنوان : «بیطرف نمانده‌اید» ، خطاب به مسئولین مجله چنین مینویسد :

«اخیراً دعوا برسر میراث مرحوم هدایت راه افتاده است ، دراین مورد من بهیچوجه دراینکه حق با کدام طرف است و کدام یک از طرفین متخاصمین در اظهارات خود صادق هستند وارد نمی‌شوم . فقط ایراد من دو مطلب است: اول اینکه هیچوقت انتقاد عالمانه و دقیق از اثری مترادف با فحاشی و ناسزاگوئی نیست و شخص منتقد ، چنانچه آدم بیطرف و بیغرضی باشد، حق ندارد در بررسی اثری بدون جهت‌گریزیه

صحرای کربلا بزند و از افیونی بودن نویسنده مثلاً از نقص جسمانی او یاد کند و این مسائل را وسیله تحقیر و تکذیب نویسنده قرار دهد . البته من هنوز کتاب جدید آقای قائمیان را نخوانده‌ام شاید واقعا اثری در سطح خیلی پائین باشد ولی این موضوع دلیل نخواهد بود که آقای (ج.ه) آنچنان بی ادبانه به نویسنده حمله کند و اسم آنرا هم دفاع از (هدایت) بگذارد و عفت کلام در این میان فراموش گردد !

«اما مطلب دوم این که تعجب فراوان از مجله «فردوسی» دارم که متأسفانه در این دعوا جنبه بیطرفی را از دست داده و همیشه با معذرتخواهی و لحنی خاص بدون دلیل جانب آقای (ج.ه) را گرفته است ، در حالیکه حق درست عکس مطلب بود . من اقرار میکنم که جواب آقای قائمیان را (بدون توجه به کتابی که نوشته‌اند) ، در برابر هتاکی‌های آقای (ج.ه) بسیار بجا و منطقی دیدم و حق را کاملاً به قائمیان دادم . خوشبختانه هیچکدام از آقایان را از نزدیک نمی‌شناسم اما حقیقتاً آن تردیدی که در خویشی آقای (ج.ه) با هدایت وجود دارد در دوستی قائمیان با آن مرحوم وجود ندارد... الخ».

در شماره هفتم اردیبهشت ۱۳۴۴ مجله فردوسی نیز در قسمتی با عنوان «یاد آشنا» چنین نوشته شده بوده است :

«آقای ایرج جلالی- در مورد آقای قائمیان بی‌انصافی کرده‌اید - او برای اعتلای نام مرحوم هدایت زحمات فراوانی کشیده و اجر چندانی نبرده است.»

در قسمت دیگر همان شماره :

«خیلی از خوانندگان ما از مقالات آقای قائمیان تشکر کرده‌اند از جمله سعید فیروزی یحیی متقی حسین-
رمضانی خانم نادری دوشیزه م .-
رحمان

۵- قسمتی از متن مقاله‌ای بقلم آقای فریدون‌کار،
مندرج در شماره ۲۵ دیماه ۱۳۴۳. مجله «سیدوسیا»:

تا اینجا فقط به نامه‌ها و مقاله‌هایی توجه داشته‌ایم
که در شماره‌های مختلف مجله «فردوسی» به چاپ
رسیده‌است زیرا اولاً ما به همه مجله‌ها و نشریه‌ها
دسترسی نداشته‌ایم و ثانیاً مقاله‌های من درباره‌ی صادق
و آثار او بیشتر در «مجله «فردوسی»» بچاپ‌میرسیده
است و طبعاً کسانی که نسبت به نوشته‌های مزبور
نظر داشته‌اند مقاله‌های خود را نیز به مجله «فردوسی»
می‌فرستاده‌اند. معذالک گاه در بحث‌های مختلفی که
پیش‌می‌آمده در مجلات دیگری نیز درج می‌شده که بنظر
ما نمی‌رسیده است مگر برحسب اتفاق.

از بین مقاله‌های اخیر الذکر آنچه به نظر ما رسیده
بیش از یکی یاد مقاله درخور توجه نبوده‌است.

من جمله مقاله‌ای است به قلم «فریدون‌کار»، که از
نویسندگان و شاعران معروف هستند، مندرج در مجله
«سپید و سیاه» شماره ۵۹۳ سال دوازدهم مورخ
۲۵ اردیبه‌ماه ۱۳۴۳ که قسمتی از آن بشرح زیر است:

«... از دوستان و نزدیکان فکری هدایت می‌بایست
نام این اشخاص را برد: مرحوم دکتر حسن شهید -
نورائی مسعود فرزند، حسن قائمیان و... دوست
آخرین دوره زندگی او حسن قائمیان بود که صمیمانه به
صادق مهر می‌ورزید و وجود گرمی و پر ارزش او را
درک میکرد و با او چند کتاب منتشر نمود، پس از
مرگ هدایت نیز هیچکس به اندازه حسن قائمیان وظیفه
دوستی با او انجام نداد.

«قائمیان آثار پر اکنده هدایت و مقالات متعدد
دوست از دست رفته خودش را جمع آوری کرد و تمام
مقالاتی را که درباره او به زبانهای بیگانه نوشته بودند
ترجمه کرده در اختیار علاقه‌مندان آثار هدایت قرار

داد و در معرفی آثار هدایت و توضیح اهمیت و ارزش او از هر جهت کوشید هرچند که عده‌ای حسن‌قائمیان را به باد انتقاد گرفته او را مرده‌خور و دنباله‌رو هدایت خواندند ولی دوستان و واقعی‌هدایت‌خوب میدانند که خدمات قائمیان به هدایت و آثارش تا چه پایه ارزش داشته است ...»

وچند سطر از نوشته دوست ارجمند ما آقای خسروشاهانی در هفته آخر فروردین ماه ۱۳۴۸ در مجله خواندنیها بدین مضمون :

«آقای حسن قائمیان که با اصداق هدایت یکروح در دو قالب بودند و قائمیان وظیفه دوستی را در حق اوتمام و کمال انجام داده حالا (ا.ا. شیرازی) به میان آمده ... الخ» .

و نیز چند کلمه از شماره ۵۰۵ مجله‌خوشه:

«دوست نویسنده و شاعر و فاضل‌گرامی آقای حسن قائمیان که از هرگونه توصیفی مستغنی هستند و خود سالیان دراز از دوستان و معاشران و محارم نزدیک نویسنده فقید صداق هدایت بشمار میرفتند درباره معتقدات صداق مطالبی مرقوم داشته‌اند که از هر حیث بکلی تازه است و صفحه جدیدی در زندگی کوتاه هدایت باز میکند ...»

با اینکه به قدر کافی نمونه‌هایی از اظهارنظرهای دوستان صداق را در کتاب حاضر نقل کرده‌ام حس سپاسگزاری من مانع از آن است که از ذکر نام دوسه تن از کسانی که در کتاب خود، بی‌غرضانه‌ای درباره من ابراز کرده‌اند چشم بپوشم .

یکی نویسنده و مترجم و شاعر زبردست آقای سیاوش دانش است که با احراز صلاحیت کامل بسیاری از داستانهای صداق را به انگلیسی ترجمه کرده است . آقای سیاوش دانش در مقدمه کتاب "Sadeq's Omnibus" در دوسه مورد به لطف از من یاد کرده است .

در زیر ترجمه به مفهوم یکی از موارد فوق را (صفحه ۲۴-۲۳) ذکر میکنیم :

«در دوران خدمت صادق در بانک ملی دوستی شگفت‌انگیزی بین او و مترجم دیگری بوجود آمد که دنیای ادب برای فداکاری بی‌شائبه و وفاداری خارق العاده او احترام انکار ناپذیری قائل است .

چند سطر بالاترمن این صمیمیت را عجیب خوانده‌ام ولی بنابه این قاعده کلی که «تاریخ تکرار میشود» و تاریخ ادبی از این نظر عمومی مستثنی نیست، عقیده دارم که توازی و تشابه غیرقابل انکاری وجود دارد که این صمیمیت و دوستی را چندان عجیب نمی‌نماید. بارزترین سابقه این امر مورد Boswell و Dr. Johnson است ، بطور خلاصه آنچه دکتر جانسون ، لغت شناس معروف برای مؤلف کتاب «زندگانی ...» بود. صادق برای قائمیان بود .

این قائمیان همان مرد کوچک اندام با چشمان آبی کم‌رنگ است که من در نخستین اظهار نظرهای خود درباره صادق به او اشاره کرده‌ام .

در دورانی که غارت و دستبرد ادبی بهمان اندازه شیوع دارد که سایر عوارض جنبی بیماریهای ناشی از زندگی شهری ، این مرد لاغر اندام و طنزپرداز نه تنها به خاطره دوست عزیز از دست رفته خود صمیمی و وفادار مانده است بلکه تعدادی از آثار دوست او صادق انتشار آبرومندانه و مقبولیت خود را به پشتکار مداوم و صحت عمل توأم با وفاداری خارق العاده او مدیون است .»

دیگر آقای فرامرز بهزاد است که با نخستین ترجمه خود با عنوان «گفتگو با کافکا» تسلط خود را در این فن نشان داده است . وی در مقدمه خود فعالیت‌های ناچیز مرا در ترجمه و معرفی آثار کافکا با همکاری صادق هدایت «کوششی ارزشمند» خوانده است که بدینوسیله از ایشان نیز سپاسگزاری میشود .

اینها بود نمونه‌های چندی از نامه‌ها و نوشته‌های عده‌ای از علاقه‌مندان به صادق که به مناسبت بحث‌هایی که درباره زندگی و آثار او پیش آمده و در صفحات مجله «فردوسی» و سایر مجله‌ها منعکس شده بوده در اینجا آورده شده است مسلماً ده‌ها نفر دیگر هم بوده‌اند که درباره نوشته‌های من نظرهای داشتند ولی یابیه خود زحمت نوشتن نداده و یا اصولاً اهل نویسندگی نبوده‌اند.

ضمناً نمی‌خواهم بگویم آنهایی که نسبت به من اظهار لطف کرده اقدامات ناچیز مرا ستوده‌اند در اکثریت قرار داشته‌اند، چه بسا ممکن است که در آن ایام عده مخالفین بر موافقین بسی می‌چربیده‌است ولی یقین دارم که در روزهای حاضر عده موافقین بر تعداد مخالفین به میزان قابل توجهی فزونی دارد. اما درباره مخالفین، بطوریکه بسیاری از دوستان اطلاع دارند من در سالهای اخیر در هیچ دوره‌ای قصد پاسخگویی به آنها را نداشته‌ام، بخصوص حال که گنجایش کتاب حاضر اجازه چنین کاری را هم نمیدهد. و وقتی که ما قصد پاسخگویی به مخالفین را نداشته باشیم نقل متن نوشته‌های آنها که چندان جالب و قابل توجه هم نیست، در کتاب حاضر موردی ندارد آیا تلقین نظر یک گروه کوچک مخالف، بی‌دادن توضیح درباره اظهارات مغرضانه آنها، جزیه مخالفت با خود برخاستن معنی دیگری دارد؟

در خاتمه چیزی که باعث تکدر خاطر من شده است حملات ناروای گروهی از شیادان بی‌سروپانیست بلکه من بیشتر از خویشان و نزدیکان صادق هدایت آزرده‌هستم که آنها با وجودیکه از حسن‌نیت و وفاداری من نسبت به صادق کاملاً باخبر هستند به‌جه دلیل با گروه فوق‌هم آواز شده و چنان اظهاراتی را به‌خبرنگار یک مجله کرده‌اند. آخر من چه تجارتی با آثار صادق

کرده‌ام ؟ کدام نامه خصوصی او را به کسی فروخته‌ام گرچه نسبت فروش نامه در اظهارات مورد بحث مستقیماً تصریح نشده است .

زمانی به شادروان اعتضادالملک نیز همین نسبت‌ها را داده بودند که من در یکی از جزوه‌ها این اتهام را رد کرده بودم . و توضیح داده بودم که آن شادروان از درگذشت فرزند عزیز خود تا چه حد رنج میبرد و هرگز در پی استفاده‌ی مادی از آثار صادق نبوده است . در صفحه هفتاد مقدمه‌ی کتاب «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» با عنوان «یادی از اعتضادالملک» پس از درگذشت او شرحی نوشته بودم که قسمتی از آن چنین است :

«... پس از درگذشت صادق هدایت ، من این پیرمرد مهربان و داغ‌دیده را که همچون پدر دوست‌وگرامی می‌داشتم و وی نیز نسبت به من محبت پدرانانه داشت ، در روز اول مرهفته مرتباً زیارت می‌کردم و از محضر او لذت می‌بردم . مهربانی وی به دوستانش تا بدرجه‌ای بود که در دوره‌ای که بعلت عارضه‌ی کسالت نمیتوانستم مانند معمول بدیدن او بروم خود او غالباً ، با وجود ناتوانی و پیری ، بدیدن من می‌آمد و هربار که یکی از آثار صادق هدایت از چاپ خارج میشد ، باآنکه میدانست که من نخستین چاپ همه‌ی آنها را دارم ، برای ابراز ملاحظت ، یک نسخه از آنها را ، پس از آنکه به خط خود که همیشه با عبارت : «به رسم یادگار ...» شروع میشد ، موشح میکرد ، بمن میداد . «... تا لحظه‌ای که وی در این جهان بود باعلاقه‌ی بی‌نظیر و سلیقه‌ی خاص ، برای نشر آثار صادق هدایت میکوشید بی‌آنکه نظری به سود مادی این کار داشته باشد .»

حال اگر از نظر قانونی ، نسبت به آثار صادق هدایت حقوقی به پدر او تعلق میگرفت چه گناهی متوجه این پیرمرد بوده

است ؟

و آیا این ناجوانمردانه و غیر منصفانه نیست که همان اتهامات مشتی دروغپرداز را که زمانی در حق پدر صادق عنوان شده است بوسیله‌ی بازماندگان آن مرحوم در حق من ، که پس از درگذشت صادق فقط در پی انجام وظیفه‌ی دوستی بوده‌ام و هرگز کمترین چشمداشت مادی نسبت به اقدامات خود نداشته‌ام ، عنوان کنند ؟

آیا این هم‌آوازی بامشتی شاید یاوه‌سرا، در شان کسانی که دعوی خویشی و خویشاوندی با صادق را دارند ، میتواند باشد ؟

و حال به اصل موضوع مورد نظرمان برمیگردیم ، یعنی اینکه به‌بینیم من چه بهره‌برداریهائی میتوانسته‌ام از نام و آثار صادق بعمل آورم و اگر چنین بهره‌برداریهائی صورت گرفته حدود آنها چه بوده است ؟

برای این امر باید بدوا توجه کنیم که آن قسمت از فعالیت‌های من که با نام و آثار صادق به نحوی ارتباط داشته چه بوده است . در زیر فهرست برخی از موارد مهم فعالیت‌های خود را ذکر میکنم و سپس درباره‌ی هریک از آنها توضیح مختصری میافزایم تا مگر مشتی «شیاد ادبی» به یاوه‌سرائیهائی خود خاتمه دهند و یا لااقل اندکی از آن بکاهند و بیش از این خاطر مرا نیازارند . بطوریکه شاید بیشتر علاقه‌مندان به صادق مطلع باشند ، تاکنون همیشه نوشته‌های ما درباره‌ی مسائل مربوط به احوال و آثار صادق در نسخه‌های معدود منتشر میشده و لذا عده معدودی بدانها دسترسی می‌یافته‌اند .

نوشته حاضر از یک طرف بیشتر برای مطالعه‌ی کسانی تنظیم یافته است که در عین علاقه‌مندی به صادق و آثار او آنچه تاکنون از طرف من منتشر شده به دست آنها نرسیده و از طرف دیگر نظر ما بیشتر به نسل‌های آینده متوجه است یعنی ما میخواهیم که آنها بدانند که طرز رفتار عده‌ای نسبت به ما تا چه حد ناجوانمردانه و غیرمنصفانه بوده است و اینکه ما فعالیت‌های ادبی خود را ناتمام

گذاشته از هرگونه کوشش ادبی دست کشیده‌ایم بر اثر سهل‌انگاری و مسامحه در انجام وظیفه‌ی دوستی‌نبوده بلکه چون عده‌ای دماغ‌ما را چنان سوزانده‌اند که دیگر برای ما رغبتی برای هیچگونه فعالیت ادبی باقی نمانده است .

خوانندگان خود از روی فهرستی که داده میشود به‌آسانی میتوانند بیلانی تهیه کنند و ببینند که من در مدت بیست و دو سال فعالیت خود چه سودی بدست آورده‌ام و چه مبلغ آن مستقیماً از جانب صادق عاید من شده است . و آیا این مبلغ آنقدر ارزش دارد که بتوان به من نسبت سودجویی و بهره‌برداری از نام و آثار صادق را داد ؟

اینک فهرست مزبور :

الف - آنچه در زمان حیات هدایت منتشر شده است :

۱- مقدمه‌ی کتاب «کارخانه‌ی مطلق سازی»

۲- «گروه محکومین» و «پیام کافکا»

۳- مجموعه‌ی «مسخ»

ب - آنچه بعد از مرگ صادق منتشر شده است :

۴- ترجمه کتاب «صادق هدایت» نوشته‌ی ونسان مونت

۵- انتظار

۶- نوشته‌های پراکنده

۷- یادبود نامه‌ی ششمین سال درگذشت صادق هدایت

۸- درباره ظهور و علائم ظهور

۹- نظریات نویسندگان بزرگ خارجی درباره‌ی صادق هدایت

۱۰- مدال یادبود

۱۱- درباره نخستین جلسه‌ی یادبود

۱۲- «درباره‌ی زندگی و آثار هدایت» از کمیسروف و روزن‌فلد،

مستشرقین و ایرانشناسان معروف شوروی

ج- جزوه‌هایی چند :

- ۱۲- توضیح درباره‌ی دو نامه از صادق هدایت
 ۱۴- خرچسونه‌ها
 ۱۵- ویکتور هوگویی وطنی و شاهکار اوی
 ۱۶- آری یوفکور هدایت را باید سوزانید
 ۱۷- درباره آثاری از صادق که بوسیله پدر او تجدید چاپ شده است .
 ۱۸- درباره‌ی نامه‌ها و یادگارهای دیگر صادق .
 ۱۹- آثار چاپ نشده و تجدید چاپ نشده‌ی صادق .
 ۲۰- مقاله‌هایی که بوسیله اینجانب ترجمه یا درمجلات نوشته شده است .

د - بالاخره نوشته‌هایی که ناتمام گذاشته شد و از انتشار آنها عجالتاً انصراف حاصل کرده‌ام:

- ۲۱- اندیشه‌های صادق از خلال نوشته‌ها و گفته‌های او
 ۲۲- چهره‌ای که هرگز از یاد نمی‌رود
 ۲۳- توضیح و تفسیری درباره‌ی «سگ ولگرد» صادق هدایت .
 ۲۴- نثر بدیع و هنری صادق هدایت نوشته «ت . کشلاوا»
 ۲۵- ببلیوگرافی آثار هدایت - از کمیسروف
 اینک توضیحاتی درباره‌ی آثار مزبور :

۱- مقدمه کتاب «کارخانه‌ی مطلق‌سازی» چاپ ۱۳۲۶ :

«کارخانه‌ی مطلق‌سازی» رمانی است از «کارل چاپک» نویسنده‌ی معروف چک . این رمان چند ماه قبل از رفتن من به مأموریت اداری به کرمانشاه ، از شادروان دکتر شهید نورانی از پاریس برای صادق رسیده بود . صادق پس از مطالعه ، از آن کتاب خیلی خوشش آمده بود و درنامه‌ای به دکتر شهید نورانی در تاریخ ۸ مه ۱۹۴۶ درباره‌ی کتاب مزبور چنین نوشته بود :

کتاب La Fabrique d'Absolu . کارل چاپک را که

خیلی انترسان بود به قائمیان دادم تا اگر بتواند ترجمه کند .
و صادق کتاب مزبور را پس از خواندن به من داده بود و من هم
به کرمانشاه بردم و در آنجا آنرا ترجمه کردم و پس از مراجعت به تهران
آن را به بنگاه «سپهر» برای چاپ سپردم که طبق معمول بچاپ
رسید .

بر اثر علاقه‌ای که صادق به آن کتاب داشت و نیز بعلت
دقت و وسواسی که در ترجمه‌ی آن از من دیده بود مقدمه‌ی کوتاهی
شامل شرحی مبتنی بر معرفی نویسنده و توضیح مختصری درباره‌ی
موضوع رومان و چند سطر در تشویق من نوشت .

بهر حال کتاب مزبور دوسه بار بچاپ رسیده ولی از این
دو سه صفحه مقدمه چه سود مهمی ممکن است عاید من شده
باشد که شیادان آنرا «همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق»
دانسته‌اند ؟

۲- «گروه محکومین» و «پیام کافکا» چاپ ۱۳۲۷

اثر دیگری است که با همکاری من و صادق هدایت به چاپ
رسیده است .

«گروه محکومین» یکی از آثار مهم و جالب توجه «فرانتس
کافکا» نویسنده معروف چک می‌باشد که در سال ۱۳۲۷ بوسیله‌ی
اینجانب ترجمه شده و به همراه «پیام کافکا» نوشته‌ی صادق هدایت،
و بصورت مقدمه‌ای بر آن کتاب ، بچاپ رسیده است .

روزی دیدم صادق کتابی با خودش آورده و در کافه
فردوسی جلوی من گذاشت و گفت : «بفرمائین ، بنظرم به درد
سرکار بخوره ، و ردارش .» و من کتاب را چند روزی بدقت مطالعه
کردم و پس از یکی دو هفته به او گفتم از این مجموعه بنظرم «گروه
محکومین» برای ترجمه نباید بد باشد ، اگر شما هم می‌پسندید ...

لبخندی زده گفت : «خوب ، پس ترجمه‌اش کن .»

گفتم : هر چند این از داستانهای نسبتاً بلند است ولی

برای یک کتاب به تنهایی کافی نیست .
گفت : من یادداشتهایی درباره‌ی کافکا دارم میتوان بعنوان
مقدمه به این داستان افزود .

همین امر که صادق باردیگر قصد همکاری با من را ابراز
کرده بود ، خوشحال شدم و تصمیم به ترجمه‌ی داستان مزبور
گرفتم .

پس از مدت نسبتاً کوتاهی داستان را ترجمه و برای چاپ
آماده کردم و صادق نیز یادداشتهای خود را جمع و جور کرده
کتاب را برای چاپ بیکی از ناشران سپردیم .
صادق تصحیح نوشته‌های خود را شخصاً به عهده‌گرفت
و من هم تصحیح نوشته‌های خود را .

کتاب مزبور پس از انتشار با تعبیرات و اعتراضات
گوناگون محافل متمایل به چپ مواجه گردید که از طرف صادق
کمترین عکس‌العملی نشان دادنشده و فقط دوسه سال بعد در صفحه
اول مجموعه‌ی «مسخ» ، شرح مختصر زیر که اشاره‌ای به این
قضاوت عجولانه را در برداشت از طرف من نوشته شد :

راجع به قضاوت درباره‌ی آثار و شخصیت کافکا

پس از انتشار کتاب «گروه محکومین» ترجمه‌ی
اینجانب ، که به‌مراه «پیام کافکا» نوشته‌ی آقای صادق
هدایت در تهران بچاپ رسید است ، دیده شد که عده‌ای ،
باشتابزدگی هرچه تمامتر ، به قضاوت درباره آثار و
شخصیت کافکا پرداخته‌اند . اینک برای جلب توجه آنها
یک قطعه‌ی استعاره آمیز کافکا در زیر نوشته میشود ،
امید است که آنان بتوانند رمز این قطعه را به درستی
دریابند :

«از در راست ، مردم به اطای که در آن شورای
قیمومت خانوادگی تشکیل شده است وارد میشوند ، آخرین
سخنان آخرین سخنگو را میشوند ، بیاد میسپارند و از

در چپ بیرون میروند . همینکه به بیرون رسیدند قضاوت خود را بهمی جهانیان اعلام میکنند . قضاوتی که از روی آخرین سخنان بعمل آمده درست است ولی فی حد ذاته باطل است . اگر مردم میخواستند قضاوتی بکنند که بطور قطع درست باشد میبایستی در اطاق بمانند و عضو شورای قیمومت بشوند، و این هم درحقیقت، آنها را برای قضاوت محجور میساخت .»

«ق»

آبانماه ۱۳۲۹

اما درباره‌ی حق التالیف کتاب مورد بحث باید بگویم که در آن ایام نیز هنوز موضوع حق التالیف یا حق الترجمه وضع درستی نداشت و ناشران حداکثر ده درصد کتابها را به مولف یا مترجم تحویل میدادند . بنابراین بابت حق التالیف کتاب «گروه محکومین»، تعداد یک صد جلد کتاب به ما دونفر تعلق گرفت که نصف آنرا به صادق و نصف دیگر را به من تحویل دادند که ما همه آنها را بین دوستان و آشنایان بتدریج تقسیم کردیم .

البته صادق هدایت در زمان حیات خود هرگز علاقه‌ای به تجدید چاپ «گروه محکومین» نداشت همانطور که نسبت به تجدید چاپ سایر آثار خویش نیز بی‌علاقه بود . در مورد کتاب مزبور میگفت که اگر بناشود آنرا دوباره چاپ کنند لازم است که در متن «پیام کافکا» تجدید نظری بشود ولی عجالتاً حوصله‌اش را ندارد .

من هم فقط یک بار مدتی پیش از رفتن او به پاریس از تجدید چاپ آن سخن به میان آوردم و دیگر هرگز این موضوع را تکرار نکردم .

هدایت در یکی از نامه‌های خود به کلبادی درباره‌ی «پیام کافکا» چنین نوشته بود :

«ولیکن از قرار معلوم (قائمیان) خیال دارد مقدمه‌ی کافکار را هم دوباره چاپ کند چون باید در آن تجدید نظر بشود و عجالتاً حوصله‌اش را ندارم فقط میتواند متن

«مسخ» را مطابق نسخه تصحیح شده چاپ کند .
اینک بی‌مناسبت بنظر نمیرسد شرحی را که اینجانب در
جزوه‌ی «توضیح درباره‌ی دونا‌مه از صادق هدایت - چاپ فروردین
۱۳۳۲» درباره‌ی «پیام کافکا» نوشته‌ام در اینجا نقل کنم :

«اما راجع به «پیام کافکا» که چند سال پیش بعنوان
مقدمه‌ای بر کتاب «گروه محکومین» ترجمه‌ی این جانب
بچاپ رسیده‌است و اکنون درنامه‌های هدایت که در روزنامه
«آتشبار» بچاپ رسید از آن‌ذکری دیده میشود، البته سابقاً
یکبار با هدایت درباره تجدید چاپ آن صحبت کرده بودم
ولی هدایت توضیح داده بود که مقدمه‌ی کتاب بدلیلی
محتاج تجدید نظر است لذا موضوع مسکوت ماند . ولی
همانطوریکه قبلاً شرح دادم چون مرتباً برای هدایت از
اینجا مینوشتند که قائمیان مشغول چاپ آثار اوست او
هم‌حق داشت که با این تلقینات متوالی و کسب تکلیف‌های
پیاپی این موضوع را درنامه‌اش مجدداً متذکر شود زیرا
با این ترتیب تصور کرده است شاید من گفته‌ی او را از
یاد برده و مشغول چاپ پیام کافکا و یا درصدد چاپ
آن هستم .

اگر رمن مصرأ درپی تجدید چاپ این کتاب میبودم تا
امروز که دو سال از خودکشی هدایت میگذرد و با خودکشی
او دیگر موضوع تجدید نظر منتفی شده است و پیام کافکا
نیز مقدمه‌ای است که بکتاب من نوشته شده و اجازه‌ی
خاصی برای تجدید چاپ آن ضرورت ندارد اقدام بچاپ
آن کرده بودم .

اما اینکه «آتشبار» در این روزها که برخی از دشمنان
نهضت چپ صریحاً یا در لفافه پیام کافکا را دلیل مخالف
بودن هدایت بانهضت چپ معرفی کرده‌اند اقدام بانتشار
این نامه‌ها نموده است امر اتفاقی نیست و با وجودیکه از
افشاء جنبه سیاسی اقدام آتشبار قصد احتراز داشتم

معذالک تا آنجائیکه این اقدام مربوط به هدایت میشود ناگزیرم چنانچه کلمه بنویسم تا معلوم شود علت مطرود جلوه دادن این اثر از طرف آتشبار بچه منظوری بوده است و معلوم شود که آتشبار چگونه از نوشته‌های هدایت برای پیشرفت مقاصد خویش و اغفال دیگران استفاده کرده است .

بعضی‌ها روش تند و دوآتشه‌ی آتشبار و برخی اقدامات مدیر او را بمنظور اغفال و جلب اعتماد برخی از ساده‌دلان چپ میدانند . اگر چنین باشد گویا هنوز آتشبار موفق باین اغفال و یا جلب این اعتماد نگردیده است که در شماره اخیر درصدد برآمده است با مطرود جلوه دادن «پیام کافکا» که مخالفین نهضت چپ مدعی هستند که بقصد حمله بنهضت مزبور نوشته شده است باصطلاح خدمت مهمی از خود نشان داده باشد ولی عده‌ای پیش‌بینی میکنند که مدیر آتشبار از این اقدام نیز طرفی برنخواهد بست و باید این دام را برمرغی دیگر نهد .

من در فرصت دیگری توضیح خواهم داد که آیا واقعا هدایت پیام کافکا را بمنظور حمله بنهضت چپ نوشته است یا نه و نیز روشن خواهم کرد که علت اینکه هدایت در زمان حیات خود بدون تجدید نظر مایل باننتشار این اثر نبوده است چیست تا در آینده این اثر برای دادوستدهای سیاسی از طرف کسی عرضه نگردد ولو مانند حال دستی هم برای معامله دراز نشده باشد .

دیگر اینکه آیا واقعا می‌توان صرف ابراز بی‌میلی هدایت را به تجدید چاپ دلیل مطرود بودن «پیام کافکا» از نظر هدایت دانست ؟ در این صورت پس باید گفت که هدایت همی آثار خود را طرد کرده بود . هدایت هرگز حاضر نمیشد هیچ یک از آثار خود را تجدید چاپ کند و همیشه وقتی صحبتی از چاپ یا تجدید چاپ یکی از آثارش بمیان می‌آمد میگفت «عجالتاً نه حوصله‌اش را دارم و نه می‌خواهم که دیگر چاپ بشود» . این سخن‌بگوش

بسیاری آشناست .

بنابراین بااستناد باظهارات هدایت درباره آشارش که ناشی از بی‌نیازی و آزرده خاطری او بود نمی‌توان تنها به قاضی رفت و به روی این یا آن اثرهدایت‌قلم بطلان کشید .

بهرصورت آثار او اکنون وجود دارد و نماینده‌ی فکر هدایت در دوره‌های مختلف زندگی اوست . منتهی درمورد پیام کافکا باید دید آیا آنچه بعضیها ادعامیکنند واقعا این اثر بمنظور حمله بنهضت چپ از طرف اونوشته شده است یا نه ، وگرنه حذف آن از شمار آثار هدایت از عهده کسی ساخته نیست .

بعلاوه اگر هدایت این اثر را طرد کرده بود پس در نامه‌ی اول او عبارت : «دراین صورت (یعنی درصورتی که قائمیان بخواهد پیام کافکا را دوباره چاپ کند) باید اصلاحاتی درآن (یعنی درپیام کافکا) بشود» و درنامه‌ی دوم عبارت : «ولیکن از قرار معلوم (یعنی از قرار که برای او نوشته‌اند یا شنیده‌است) خیال‌دارد مقدمه‌ی کافکا راهم دوباره چاپ‌بکند چون باید در آن تجدید نظر بشود و عجالتاً حوصله‌اش را ندارم ...» را بچه‌باید تعبیرکرد .

از این عبارات واضح است که هدایت اصولا مخالف انتشارپیام کافکا بوسیله‌ی من نبود فقط بشرطی که حوصله‌ی تجدید نظر می‌داشت . و نامه‌ای هم که مدیر آتشیبار مدعی است که هدایت برای یکی از دوستان خود نوشته و در آن اظهار کرده است که : «میخواهم پیام کافکا را از شمار آثار خود بیرون بیندازم» چون عین آن نامه ارائه نشده است درباره‌ی آن بحث معنی ندارد زیرا این‌نامه اکنون هم مجهول است و هم‌چون متن ادعائی با متن نامه‌های دیگر هدایت منافات دارد فعلا مجعول نیز شمرده میشود و اگر مجعول هم نبود باز در مطلب تغییر نمیداد .

درخاتمه کسانی که تصورمی‌کنند بادغلکاری و هوچی

بازی و پرونده سازی خواهند توانست درکنار هدایت جایی
برای خود باز کنند و یاکسانی را از کنار هدایت برانند
سخت در اشتباهند .

برای اثبات همکاری و دوستی هدایت شرائط و
صفات خاصی لازم است که اگر کسی واجد باشد مردم او
را خود بخود باین سمت خواهند شناخت و گرنه مدعیان
عرض خود میبرند .

بهرحال ، پس از آنکه همه‌ی آثار صادق بوسیله‌ی شادروان
اعتضادالملک تجدید چاپ شد نوبت به کتابهای دیگر صادق منجمه
«گروه محکومین» و «مسخ» رسید و چون از طرف ناشر آثار صادق
بر اثر حسن استقبال مردم ، نسبت به تجدید چاپ آثار اخیرالذکر
ابراز تمایل شد من باتجدید چاپ آنها موافقت کردم ولی برای
اینکه مبدا عده‌ای تصور کنند که من برای آثار صادق کیسه
بوخته‌ام لذا حق چاپ دائم آثار مزبور را در برابر حق التالیف یک
چاپ برای همیشه به ناشر واگذار کردم .

حال از خوانندگان می‌خواهم قضاوت کنند که آیا واگذاری
چاپ دائم اثری در برابر حق التالیف یک چاپ «همه‌گونه بهره‌برداری
از نام و آثار صادق» است ؟

۳- مجموعه‌ی «مسخ» چاپ ۱۳۲۹

درباره مجموعه «مسخ» گمان می‌کنم بهتر این باشد که اول
قسمتی از متن جزوه‌ی «توضیح درباره‌ی دو نامه از صاق هدایت»
را که در سال ۱۳۳۲ منتشر کرده‌ام و راجع به اثر مزبور است در
اینجا نقل کنم و اگر توضیحاتی دیگر لازم باشد به آن بیفزایم .
ضمناً لازم است بگویم که جزوه مزبور در آن ایام در
نسخه‌های معدود چاپ رسیده و مجاناً پخش شده است و لذا
بدست همه‌ی علاقه‌مندان نرسیده است شاید متن کامل جزوه
مزبور در آینده جداگانه منتشر شود . در اینجا فقط قسمتهائی که
راجع به «مسخ» است ذکر می‌کنم :

از جزوه توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت :

«... البته انتشار نامه‌های هدایت اگر بمنظور کشف حقیقتی باشد درخور هیچ اعتراض و ایرادی نیست ولی اگر انتشار این نامه‌ها بقصد تامین اغراض شخصی و سیاسی صورت گیرد و سعی شود که باکتمان حقایق و دادن توضیحات غرض‌آلود افکار عمومی را از درک مفهوم درست نامه‌ها و حقیقت جریان امر منحرف سازند عملی بسیار ناپسندودور از انصاف است و مسلماً هیچ فرد شرافتمند به چنین عملی مبادرت نمیورزد .

عقیده‌ی من این است که در مورد هدایت باید حقایق همانطور که هست ابراز گردد و تا حدی که میسر است بکسی مجال سوء استفاده از گفته‌ها و نوشته‌های هدایت داده نشود تا هرگز محلی برای برخی تعبیرات نادرست در مورد این نویسنده بزرگ و درباره‌ی رابطه‌ی او با دوستان و همکاران او باقی نماند و معاصران و آیندگان هدایت را آنطور که بود بشناسند .

ضمناً لازم بنذکر است که روزنامه آتشبار نه فقط از بیان حقایق مربوط به این دو نامه که مدیر آن از جزئیات امر مطلع بوده است خودداری کرده و از این نامه‌ها استنباط غرض‌آلودی بعمل آورده است بلکه در حقیقت متن نامه‌ها را نیز تحریف کرده است بدین‌معنی که بعضی از جملات بی‌آنکه نویسنده نامه قصد برجسته کردن آنها را داشته باشد ، در روزنامه آتشبار بطور برجسته و با حروف سیاه چاپ شده است . بدیهی است برجسته کردن جمله‌ای در یک عبارت مفهوم اصلی آن عبارت را تشدید میکند و اگر خود نویسنده‌ی نامه قصد برجسته کردن برخی از جملات را می‌داشت خود زیر آنها را خط کشیده بود و از روی متن نامه‌ها که گراور شده چنین چیزی دیده نمیشود .

در شماره‌های منتشر شده روزنامه‌ی «آتشبار» ، همیشه صریحاً و یادرفاقه ، مطالبی درباره‌ی همکاری هدایت با آتشبار ، با مدیر آتشبار و غیره، چشم می‌خورد. اما مردم که از حدود شرایط همکاری و دوستی هدایت مطلع بودند طبعاً صحت این ادعاها را با تردید تلقی میکردند . مسلماً نظریات اشخاص بی‌غرض و محافل مختلف بگوش مدیر آتشبار نیز رسیده است بخصوص که من نیز در صفحه‌ی ۱۰۰ کتاب «درباری صادق هدایت نوشته‌ها و اندیشه‌های او چاپ دوم که چند روز پیش از انتشار اولین شماره‌ی (دوره جدید) آتشبار منتشر شده بوده است ضمن شرح جریانات مربوط به «قضیه توپ مرواری» حقایقی را برحسب وظیفه‌ای که داشتم بی‌غرضانه افشاء کرده بودم .

توضیح اینجانب درباره‌ی «قضیه توپ مرواری» توأم با شایعات و اظهارات دیگران ظاهراً مدیر آتشبار را برآن داشت که درصدد ترمیم وضع خود برآید .

بخصوص که دیدن نسخه دیگری از «توپ مرواری» نیز نزد من و دو تن دیگر از دوستان هدایت بوده است و با افشاء این مطلب افسانه‌ی اینکه هدایت از سال ۱۳۲۶ محرمانه آنرا برای حفظ و نگاهداری به او سپرده و او را منحصرأ مأمور چاپ آن نموده است دیگر برای کسی قابل قبول نیست لذا در شماره‌ی چهارم روزنامه آتشبار (دوره جدید مورخ شنبه بیست و دوم فروردین ۱۳۳۲) دو نامه‌ای را که هدایت به آقای کلبادی نوشته و مدیر آتشبار آنها را بدست آورده بود گراور کرده و بدون اینکه جریاناتی را که منجر به صدور آن دو نامه شده است شرح بدهد با افزودن توضیحی مغرضانه بخیال خود خواسته است ثابت کند که اینجانب همکار هدایت نبوده‌ام تا ضمناً قسمتی از اظهارات اینجانب را نیز در مورد «قضیه توپ مرواری» که به او راجع میشده است مخدوش جلوه

دهد !

و حال آنکه بعداً خواهم گفت که درنامه‌ای که آتشبار
گراوور کرده است و بخط و امضای هدایت میباشد چگونه
هدایت وجود همکاری بین خود و اینجانب را صریحاً
تأیید کرده است .

اینک درباره کتاب مسخ :

معقول نیست تصور کنیم که هدایت راجع به کتاب
مزبور ابتداء بساکن درنامه خود سخن بمیان آورده باشد
بخصوص که درنامه اول خود میگوید : « راجع به مسخ
نوشته بودی ... » پس موضوع مسبوق به سابقه‌ای بوده
و درباره‌ی آن برای او نوشته بودند . باید دیدچه دلیلی
درمیان بوده است که هدایت به صدور این دو نامه که
مطالب آن دقیقاً با هم نمی‌خواند مبادرت کرده است .

منظور این جانب دراین مختصر ، توضیح علت و بیان
حقیقی است درباره‌ی این دو نامه . تا هم مغرضانه بودن
عمل مدیر آتشبار و اظهارات او روشن شود و هم باروشن
شدن مفهوم این دو نامه منظور هدایت آشکار گردد .

درروزهای پیش از حرکت هدایت به اروپا بمناسبتی
قرار شد اینجانب داستان «مسخ» ترجمه‌ی هدایت را پس
از مقابله بانسخه‌ی اصلی بهمراه چند داستان دیگر
از کافکایکجاز منتشر کنم .

بسیاری از مردم میدانند که هدایت هرگز حاضر
نبوده برای انتشار آثار خود با هیچ ناشری وارد مذاکره
شود و از این عمل به شدت احتراز داشت .

وقتی قرار شد داستان مسخ با چند داستان دیگر
از کافکا منتشر شود من راساً و از جانب خود با کتابفروشی
«زوار - ادب» ترتیب چاپ کتاب را دادم .

پس از رفتن هدایت به تدریج شایعه‌ی زیر چاپ بودن
داستان مسخ منتشر شد . چون آقای منوچهر کلبادی از

طرف هدایت طبق وکالت‌نامه‌ی رسمی عهده‌دار نظارت در امور مربوط به آثار هدایت در غیاب وی بود درصدد استفسار از جریان امر برآمد پس از استحضار از اینکه چاپ کتاب با اطلاع و اجازه‌ی هدایت می‌باشد ، نظر به اعتمادی که بصحت گفته‌های من داشت ، متعرض ناشر مزبور نگردید و هیچگونه اقدام ناشایسته‌ای نیز بعمل نیاورد ولی مدعی و مدعیان دیگری نیز بودند که عهده‌دار شدن پادوئی هدایت و سابقه‌ی آشنائی با او را به «ریش» گرفته هر یک بعنوان یگانه حامی و حافظ منافع هدایت درصدد تعرض و افتراء و توهین نسبت به اینجانب برآمدند و همه جا شهرت دادند که قائمیان از غیبت هدایت استفاده کرده دارد آثار او را بی‌اجازه‌اش منتشر میکند . باین هم اکتفاء نکردند و به مشوب کردن ذهن هدایت که از دست اینگونه فسادها و پستیها به پاریس گریخته بود نیز پرداخته سعی کردند از این بابت خاطر او را نگران کنند . معذالک هدایت در نامه‌ی اول خود که عین آن در آتشبار گراوور شده مشتمل محکمی بدهان این یاوه‌سرایان کوفت و نوشت : «راجع به مسخ نوشته بودی چون به قائمیان قول شفاهی دادم که میتواند آنرا مقابله و چاپ بکند بطور استثناء میتواند این کار را بکند بشرطی که بنویسد با اجازه مخصوص از خود نویسنده یا مترجم ...»

ولی از نامه دوم معلوم میشود که با نامه‌ی اول باز کاسه‌های گرمتر از آتش در اینجا قانع نشدند و مجدداً برای هدایت مطالبی درباره‌ی مسخ نوشتند . ظاهراً هدایت برای اینکه آب پاکی به دست همه بریزد و برای کسی مجال ایجاد مزاحمت نسبت به من در آینده هم باقی نگذارد در نامه‌ی دوم خود که عین آن در آتشبار گراوور شده درباره‌ی مسخ چنین نوشت :

«راجع بمسخ همانطور که قبلاً نوشتم نسخه تکمیل شده آنرا به قائمیان فروختم و او شفاهاً از من قول گرفت

که تجدید چاپش بکند .»

متن این نامه‌ها رابه من اطلاع ندادند ولی درآنموقع ناگهان دیدم دهن‌یاوه‌سرایان بسته شد و یاوه‌سرائی موقوف گردید .

باکمی دقت درمتن نامه‌های مورد بحث به بسیاری از نکات که درست مخالف استنباط مغرضانه‌ی آتشباراست میتوان پی‌برد :

هدایت در نامه‌ی اول خود نوشته بود که : «چون بقائیمان قول شفاهی دادیم می‌تواند آنرا مقابله و چاپ کند بطور استثناء می‌تواند این کار را بکند اما بشرطی که بنویسد با اجازه مخصوص از خود نویسنده یا مترجم .» حال اگر هدایت «مسخ» را درهمان معنی‌ای که مدیر آتشبار استنباط کرده است بمن فروخته بود چرا نه از متن و نه از فحوای نامه‌ی اول او چنین چیزی مطلقاً قابل درک نیست و چرا هدایت درهمان نامه‌ی اول خود ننوشت که کتاب را بقائیمان فروختم ؟

بعلاوه جملات «قول شفاهی دادم» ، می‌تواند آنرا مقابله و چاپ کند» ، «بطور استثناء می‌تواند این کار را بکند» ، «بشرطی که بنویسد با اجازه‌ی مخصوص از خود نویسنده یا مترجم» همه حاکی از این است که موضوع فروش مستقیم کتاب در معنی مورد نظر آتشبار درمیان نبوده است زیرا معنی فروش با مفهوم عبارات مزبور مطلقاً هماهنگی ندارد ... اگر هدایت «مسخ» را درواقع به‌من فروخته بود چرا اولاً در نامه‌ی اولش این‌را ننوشت؟ و ثانیاً کسی که چیزی را برای انتشار خرید دیگر نکسر کلمه‌ی «می‌تواند» درباره‌ی اوچه موردی دارد و «بطور استثناء» نیز یعنی چه ؟ و قید «با اجازه‌ی مخصوص» چرا ؟

اینکه هدایت درنامه‌ی دوم خود کلمه‌ی «فروختم» را نوشت مسلماً برای این بود که میدید کاسه‌های گرم‌تر

از آش بنامه‌ی اول او قانع نشده و مجدداً کسب تکلیف کرده‌اند و خواسته است تکلیف را یکسره کند و حق چاپ داستان‌مسخ را نیز برای آینده به سود من محفوظ دارد. ضمناً هدایت خواسته بوده است تصریح کند که او اصولاً علاقه‌مند به واگذاری اثر خود به کسی نبوده است (زیرا این عمل را حقاً دوش‌شان خود میدانست و این استثنائی است که در حق من قائل شده است. و نیز خواسته است بفهماند که من درین کار قصد استفاده‌ای از او نداشتم زیرا حق چاپ را به او پرداخته‌ام. یعنی کتاب را خریده‌ام. البته من نیز بموقع خود معادل کتابهائی که بابت حق چاپ از ناشر دریافت میشده است و حق مسلم هدایت بود در اختیار او گذاشتم و او را وادار کردم که آنرا بپذیرد زیرا اگر چه کتاب را من برای چاپ به کتابفروشی زوار داده بودم ولی حق تصرف سهم هدایت را نداشتم و مسلماً اگر هدایت از قبول سهم خود امتناع میکرد من هرگز حاضر بقبول تصدی چاپ کتاب نمیشدم و طبق صورت حساب کتابفروشی زوار حق چاپ کتاب که سه داستان از آن توسط خود من ترجمه شده بود رویهمرفته مبلغ ناچیزی است که نسبت سودجویی در این اقدام بمن یا به هدایت دادن هم

نیلا صورت حساب ناشر کتاب مسخ را در مورد حق چاپ کتاب
درج می‌نماید :

کتابفروشی زوار - ادب
شاه آباد

بتاریخ ۲۲/۱۲/۲۹

صورت محاسبه مربوط به داستانهای کافکا

کتاب با کاغذ اعلا	۵۰ جلد
کتاب با کاغذ کاهی	۵۰ جلد
تفاوت کاغذ سفید و کاغذ کاهی	۱۲ جلد
جمعاً ۱۱۲ جلد	(یکصد و دوازده جلد)

امضاء : محمدجعفر ادب

مفرضانه و هم‌احتمانه است.»

اما با وجودیکه از کلمه «فروختم» بطور وضوح معلوم میشود که هدایت حق چاپ دائم «مسخ» را برای من محفوظ کرده بوده است معذالک من در پشت جلد کتاب نوشتم :

«تجدید طبع منوط به اجازه دوباره‌ی مترجمین است»
باین منظور که در آینده اگر هدایت نخواست کتاب تجدید چاپ شود مختار باشد.

اینکه مدیر آتشبار با انتشار نامه‌ها خواسته بوده است ثابت کند که بین اینجانب و هدایت همکاری وجود نداشته است، موضوعیکه غرض اصلی از انتشار نامه‌هاست، چه آتشبار بالحنی توهین آمیز نوشته است که هدایت کتاب را «بیک ناشر بنام حسن قائمیان فروخته‌اند غیر از این همکاری دیگری بین نویسنده‌ی نامدار و شخص‌مذکور وجود نداشته است». اگرچه نامه اول هدایت به دقت مراجعه کنیم خواهیم دید که هدایت بعکس در نامه خود وجود این همکاری را صریحاً تأیید کرده است. هدایت در نامه اول خود مینویسد: «چون بقائمیان قول شفاهی دادم که می‌تواند آن را مقابله و چاپ بکند بطور استثناء می‌تواند اینکار را بکند.»

در مورد یک اثریکه ترجمه است «مقابله» یعنی تطبیق متن ترجمه با متن اصلی، تا اگر مترجم دچار لغزش و اشتباهی شده باشد و یا در ترجمه افتادگی پیش آمده باشد اصلاح شود.

پس طبق نامه مزبور هدایت نه تنها اجازه‌ی چاپ کتاب ر «بطور استثناء» بمن داده بود بلکه تغییر و تبدیل و اصلاح نوشته‌ی خود را نیز بمن اجازه داده بود. و لذا نامه مزبور نه تنها مؤید وجود همکاری نزدیک بین من و هدایت است بلکه حاکی از اعتماد فوق‌العاده‌ای است که هدایت بمن داشته است و الا ممکن نبود که هدایت نوشته‌ی خود

رافقط بطمع حق چاپ که آتشبار وانمود کرده است در اختیار من گزارده باشد تا در غیاب او بهرنحویکه بخواهم آنرا اصلاح کرده بنام او منتشر کنم .

هرکس جزئی اطلاع از روش هدایت داشته باشد تصدیق خواهد کرد که این مبلغ مختصر حق چاپ که صورت آن در ذیل صفحه پیشین داده شده چیزی نمی‌تواند باشد که هدایت را برای فروش حق چاپ کتاب چنان بیخود کرده باشد که سرنوشت کامل چاپ اثر خود را بدست من سپرده باشد بلکه فقط باین علت بود که بمن اعتماد داشت و همکاری با من را مایه‌ی سرافکنندگی خود نمیدید و گرنه اگر تمام دنیا را جلوی پای او میریختم حاضر نمیشد که در موارد متعدد بروی کتاب‌ها نام من و او پهلوی هم قرار گیرد .

اما موضوع دریافت حق چاپ که حق مسلم هدایت بود پرداخت این مبلغ از طرف من باو نیز وظیفه‌ی مسلم من بود و باموضوع همکاری منافاتی ندارد مگر معنی همکاری این است که من کتاب او را مشترکاً چاپ بکنم و حق چاپ را باو و یا به اشخاصیکه ذیحق هستند نپردازم؟

اما برای اینکه موضوع مقابله را بدانندیشان و بدخواهان سوء تعبیر نکنند و کسی نپندارد که من هم مثل فلان استاد مدعی هستم که نوشته‌های صادق را اصلاح می‌کردم . لازم است بگویم که دستور مقابله‌ایکه هدایت با دادن نسخه‌ی دست‌نویس خود و متن اصلی کتاب بمن داده بود باین علت نبود که هدایت از این کار عجز داشت بلکه فقط باین علت بودم که هدایت میل داشت ترجمه‌ی او صحیح‌تر و دقیق‌تر چاپ شده حتی الامکان نسبت بمتن اصلی افتادگی نداشته باشد و چون بمن اعتماد داشت این کار را بعهده من گذاشت و گرنه این من بودم که همیشه از او کسب فیض می‌کردم و از تسلط و تبحر او بزبان و ادبیات خارجی و فارسی استفاده مینمودم و بسیار خجلم که حتی یکی از

هزاران موارد محبت و خدمت او را نتوانسته‌ام جبران کنم و اگر مدیر آتشبار بنحوی عرض‌آلود و توهین‌آمیز درصدد انکار این همکاری برنمیامد من درصدد اظهار این مطلب برنمی‌آمدم .

بیشترین‌دیگران بودند که درمقاله‌ها و کتاب‌ها و کنفرانس‌های خویش صریحاً وجود همکاری بین‌من و هدایت را تأیید کردند و حال تأیید کتبی هدایت نیز بدان افزوده شده است .»

بهرحال ، من حق چاپ دائم کتاب «مسخ» را مانند کتاب «گروه محکومین» دربرابر مبلغ ناچیزی که درحدود حق یک چاپ بوده برای همیشه به ناشر واگذار کرده‌ام . آیا این همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق است ؟ ●

۴- ترجمه کتاب «صادق هدایت» نوشته‌ی «ونسان‌مونتی»

فرانسوی :

در اواسط سال ۱۳۳۰ روزی جوانی به اتفاق آقای حسن انصاری به اینجانب که در آن ایام معاون اداری بررسیهای اقتصادی بانک ملی و مسئول طبع و نشر مجله‌ی بانک ملی ایران که درهرماه به سه زبان منتشر میشده است بوده‌ام مراجعه کرد. آقای انصاری بی‌آنکه او را به من درست معرفی کند گفته بود که این شخص به‌صادق هدایت علاقه‌مند است و قصد دارد کتابی نیز درباره‌ی او منتشر کند و لذا به مساعدت و راهنمایی شما نیازمند است . من صریحاً از دادن هرگونه کمکی معذرت‌خواستم و آنها هم پس از چند دقیقه اطاق مرا ترک گفتند . یکی دو هفته بعد بوسیله‌ی آقای دکتر خانلری دانستم

اینجانب داستانهای مزبور و تفسیر آنها را از روی جزوه کوچکی که آقای هویدا از پاریس برای صادق فرستاده بود و صادق آنرا برای من به کرمانشاه فرستاد ترجمه کرده و با داستان «مسخ» ترجمه صادق هدایت منتشر کرده‌ام .

کسی که به من مراجعه کرده بود آقای ونسان مونتی ، وابسته‌ی فرهنگی سفارت فرانسه بود .

ولی باردیگر که این شخص به من مراجعه کرد باتوصیه آقای خانلری هرگونه اطلاعاتی که درباره‌ی صادق ازمن خواست صمیمانه دراختیار او قرار دادم .

بالاخره چندی نگذشت که از طرف ایشان کتاب کوچکی درچهل پنجاه صفحه بهفرانسه منتشر شد که حاوی مطالب فشرده و مطمئنی بود و من قبول کردم که آنرا به فارسی ترجمه کنم و همین کار را کردم .

البته توضیحاتی نیز از خود به عنوان حاشیه به کتاب مزبور افزودم . تا حدی که یک کتاب کوچک چهل صفحه‌ای به یک کتاب یکصد و شصت صفحه‌ای بزرگ تبدیل یافت .

مدیر روزنامه «دنیای امروز» ، که از علاقه‌مندان صادق بود ، پس از شنیدن موضوع به من مراجعه و برای چاپ ترجمه‌ی کتاب مزبور ، ابراز تمایل نمود و من هم با درخواست او موافقت کردم .

من اصولاً بابت ترجمه‌ی کتاب مزبور بهیچوجه توقع حق‌الترجمه نداشتم زیرا اولاً مدیر روزنامه‌ی فوق از علاقه‌مندان و دوستداران صادق هدایت بود و ثانیاً وضع مالی روزنامه اجازته‌ی چنین توقعاتی را نمیداد و گذشته از اینها من ترجمه‌ی کتاب «ونسان مونتی» را بدان جهت به روزنامه «دنیای امروز» واگذار کرده بودم که بهروزنامه مزبورکه ازروزنامه‌های ترقیخواه کوچک و کم درآمد آن زمان بود و تک فروشی چندانی نداشت مختصر کمک مالی کرده باشم . از اینها گذشته من اصولاً در مورد کارهای مربوط به صادق هرگز چشمداشت سود مادی نداشته‌ام .

بهرحال ترجمه‌ی مورد بحث به موقع خود منتشر و در مدت نسبتاً کوتاهی به فروش رسید .

چندی بعد «کتابفروشی معرفت» به من مراجعه و برای تجدید چاپ آن کتاب ابراز تمایل نمود و من درخواست او را

پذیرفتم و چاپ دوم ترجمه‌ی کتاب با عنوان «صادق هدایت» -
نوشته‌ها و اندیشه‌های او ، بوسیله‌ی کتابفروشی مزبور منتشر
شد .

همانطور که قبلاً نیز گفته شد در آن ایام وضع حق‌التالیف
و یاق‌الترجمه سروسامانی نداشت و فقط ده درصد از کتابهای
چاپ شده را به مؤلف یا مترجم میدادند که در این مورد فقط یک
صد جلد کتاب به من داده شد که همه‌ی آنها را به تدریج بین
دوستان و علاقه‌مندان توزیع کردیم .

بدین ترتیب آیا اظهار گردآورنده مجموعه «کتاب صادق
هدایت» (چاپ پنگاه اشرفی - فرزین ۱۳۴۹) مبنی بر اینکه
من «از نام و آثار صادق همه‌گونه بهره‌برداری کرده‌ام» با حقیقت
منطبق است ؟

۵- «انتظار» - ضمیمه‌ی «پروین دختر ساسان» چاپ

۱۳۳۳ .

«انتظار» کتاب کوچکی است در هشتاد صفحه که به
مناسبت پایان سومین سال درگذشت صادق در فروردین ماه ۱۳۳۳
در نسخه‌های معدود منتشر شده است و چون قصد فروش این
کتاب در اصل مانند بسیاری از جزوه‌های دیگر که منتشر کرده‌ام
در میان نبود لذا قرار شد که هرکس یک نسخه از کتاب «پروین
دختر ساسان» که همزمان با جزوه مزبور منتشر میشده است بخرد
یک جلد از «انتظار» هم با او مجاناً داده شود . بهمین جهت جزوه
مزبور در مدت بسیار کوتاهی بین خریداران آثار صادق هدایت
نه علاقه‌مندان خاص او ، توزیع شده است .

کتاب «انتظار» دارای سی و شش صفحه مقدمه است
در باره‌ی ترجمه‌ی «بوف‌کور» و استقبال موفقیت آمیز مردم
فرانسه نسبت به آن ...

مهم‌آنکه در این جزوه کوچک هفت‌هشت‌قطعه از نقاشیهای
صادق که اصل آنها در آن ایام پیش من بوده گراوور شده

است .

ضمناً در پایان «انتظار» ، دو قطعه شعر یکی با عنوان «امیدیدار» که به استقبال غزل معروف حافظ با مطلع :
«گر بود عمر به میخانه روم باردگر» سروده شده چند روز پیش از حرکت صادق به او تقدیم شده بوده است و سپس شعر «انتظار» که یکی دو سال بعد از خودکشی صادق سروده شده بوده چاپ گردیده است .
بهرحال ، مسلم است وقتی کتابی مجانی پخش شود مسلماً سودی هم عاید نویسنده نخواهد کرد . امید است که مدعیان لااقل آنقدر انصاف داشته باشند که این امر بدیهی را بپذیرند !

۶- مجموعه‌ی «نوشته‌های پراکنده‌ی «صادق هدایت»
چاپ ۱۳۳۴ .

دوسه سال پس از درگذشت غم‌انگیز صادق ، درصدد برآمدم برخی از آثار او را ، اعم از ترجمه ، مقاله ، داستان و غیره که به صورت پراکنده در مجله‌ها و نشریه‌های مختلف به چاپ رسیده بوده است و جز دوسه تن از دوستان نزدیک او دیگری از آنها باخبر نبوده گردآوری و بصورت مجموعه‌ای بچاپ برسانم تا آنها را از صورت پراکندگی خارج کرده از فراموشی ، و حتی از انهدام احتمالی آنها جلوگیری کنم . تصمیم خودم را با پدر صادق شادروان اعتضادالملک ، در میان گذاشتم . ایشان این فکر مرا بسیار پسندیدند و برای اینکه دست من در این کار باز باشد اجازه‌نامه‌ای نیز بخط خود نوشته بمن دادند ، گرچه چنین اجازه‌نامه ضرورتی هم نداشت ولی من برای رعایت احترام آنرا رد نکردم .

اجازه‌نامه مزبور یکبار قبلاً در مجله‌ی فردوسی عیناً گراور شده است ، معذالک اینک برای اطلاع خوانندگان ، متن آن در زیر نقل میشود :

جناب آقای حسن قائمیان از طرف
اینجانب هدایت‌قلی هدایت مجازند که حکایات
مختلفی را که مرحوم صادق هدایت در مجلات
سخن و موسیقی و غیره منتشر نموده جمع‌آوری
و مانند سایر کتب آن مرحوم بصورت کتابی
منتشر سازند^۱.

هدایت‌قلی

تاریخ اول اسفند ۱۳۳۳

پس از گردآوری نوشته‌های مورد بحث و طبقه‌بندی
سیستماتیک آنها، مقدمه‌ای در حدود شصت هفتاد صفحه شامل
توضیحاتی درباره‌ی نوشته‌های گردآوری شده تهیه و به‌مجموعه‌ی
مزبور افزودم.

بالاخره این مجموعه در سال ۱۳۳۴ در ۶۵۰ صفحه از
طبع خارج شد.

طبق قانون و بنا به عرف و عادت جاری بین ناشران و
برحسب قراری که در مورد آثار صادق عمل شده است حق چاپ
نخست مجموعه مزبور که هرنسخه آن ۳۵۰ ریال قیمت گذاشته
شده بود در حدود ۲۱۰٫۰۰۰ ریال‌میشده است. البته باید بگویم که
ناشر در پی آن نبود که حق مرا پایمال کند و ظاهراً شاید
بی‌اعتنائی من نسبت به سود مادی حاصل از امور مربوط به
صادق سبب شده باشد که وی تاکنون موضوع حق‌التالیف را
مسکوت و معوق گذاشته است. در همان روزهای انتشار کتاب
ناشر یک قطعه چک هشتاد هزار ریالی علی‌الحساب به من دادولی
چک را نپذیرفتم و گفتم بهتر است فعلاً این موضوع بماند برای
بعد، ولی تاکنون بابت حق‌التالیف مجموعه‌ی مزبور به من
پرداخت نشده است.

من چندی بعد نوشته‌های دیگری از صادق را از گوشه و کنار
گردآوری کرده مجموعه مزبور را تکمیل کردم و متن تجدید نظر
شده و تکمیل شده آنرا در اختیار ناشر قرار دادم و از او تقاضا
کردم که در چاپ بعدی از آن استفاده کند ولی متأسفانه جریانی

پیش آمد که ناشر ناگزیر شد چاپ بعدی را نیز از روی متن چاپ اول بطریق افسست منتشر سازد و اینک جریان مزبور :

یکی از ناشران تهران به من مراجعه کرد و مدعی شد که مجموعه‌ی مزبور که از طرف ناشر اصلی ۳۵۰ ریال برای آن قیمت گذاشته شده در صورتیکه بوسیله او بچاپ برسد بقیمتی کمتر از ۱۵۰ ریال بخریداران عرضه خواهد کرد .

من قراردادی با او امضاء کردم و بشرطی که سود عادلانه و قیمت مناسبی برای کتاب مورد بحث منظور کند بی‌دریافت حقی اجازه‌ی انتشار چاپ دوم مجموعه را با او واگذار خواهم کرد . قراردادی در دوازده ماده امضاء و مجموعه بچاپ رسید و دیگر از سرنوشت مجموعه مزبور اطلاع درستی ندارم .

در زیر چند ماده از متن قرارداد مورد بحث نقل میشود .

ماده ۱- آقای قائمیان بعنوان گردآورنده «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» اجازه چاپ پنجهزار نسخه را در مقابل یک‌سیر نبات میدهند .

ماده ۲- نظر باینکه گردآورنده معتقد است که کلیه آثار هدایت باید باقیمت نسبتاً ارزان در دسترس مردم قرار گیرد ناشر متعهد است که کتاب مزبور را با سود مناسبی توزیع نماید .

ماده ۵- ناشر متعهد میگردد که در هر چاپ ده جلد از کتاب مزبور را به آقای حسن قائمیان تحویل دهد .

مقارن همین ایام ناشر اصلی نیز مجموعه مورد بحث را بطریقه چاپ افسست منتشر کرد .

چیزی که مایه‌ی ناراحتی شدید من شده این بوده است که ناشر اصلی در چاپ دوم مجموعه‌ی «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» عبارت :

«باتجدید نظر کامل»

را از جانب خود در صفحه اول کتاب افزوده بوده است و بدیهی است وقتی کتابی عیناً از روی متن چاپ اول بطریق افسست به چاپ رسیده باشد دیگر عبارت «باتجدید نظر کامل» چه موردی

میتواند داشته باشد ؟ بهمین جهت در این خصوص رسماً به ناشر مزبور بشرح زیر اعتراض کردم :

«... اما اعتراضات دیگر : یکی در مورد ذکر عبارت «با تجدید نظر کامل» است. چون خریداران بعلمت اینکه کتاب بوسیله‌ی من گردآورده شده و حق انتشار آن به من تعلق دارد و در حدود یکصد صفحه مقدمه و توضیح به آن نوشته‌ام عبارت مزبور را از جانب من تصور خواهند کرد بدیهی است این عمل نوعی اغفال است زیرا کتاب مزبور عیناً از روی چاپ اول عکسبرداری شده و جز حذف نام اینجانب از روی جلد کتاب (که در چاپ اول به اصرار شما گذاشته شده بوده) تغییری در کتاب صورت نگرفته است. بنابراین به این عمل یعنی ذکر عبارت «باتجدیدنظر کامل» اعتراض دارم .

اعتراض دیگر در مورد قیمت کتابهاست که بیشتر خریداران این اجحاف را از جانب من تصور میکنند ... ناشرین دیگر حاضرند این کتابها را بهمان صورت به نصف قیمت شما به مردم عرضه کنند ... ولی از این اعتراضات نتیجه‌ای حاصل نشد .

سازمان کتابهای پرستو که وابسته بهمین ناشر است بعداً از مجموعه‌ی «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» داستانهای را که من در آن کتاب گردآورده بودم استخراج و آنها را بصورت مجموعه‌ای جداگانه با عنوان «دیوار» بچاپ رسانیده است بی آنکه حتی نذکری از ماخذ آن کرده یا حتی از این بابت به من پرداخته باشد .

معدالک من به این اعمال کمتر اعتراض دارم تا به گفته‌ی وقیحانه‌ی گردآورنده‌ی مجموعه‌ی «کتاب صادق هدایت» (چاپ بنگاه اشرفی - فرزین - ۱۳۴۹) که در آن مجموعه اظهار کرده بوده است : «... کسی که همه گونه استفاده از نام و آثار صادق کرده است ...» کدام استفاده ؟

۷- یادبودنامه‌ی ششمین سال درگذشت صادق هدایت
(چاپ ۱۳۳۶) .

برای یادبود ششمین سال درگذشت صادق تصمیم گرفته بودم که از نویسندگان و شاعران و هنرمندان که مایل به شرکت در تنظیم این یادبودنامه هستند دعوت کنم که اثری از خود را - موضوع آن هرچه می‌خواهد باشد - برای چاپ درمجموعه‌ی مزبور جهت ما بفرستند و این تصمیم را در روزنامه‌ی کیهان نیز آگهی کردم .

مدت چندانی نگذشت که عده‌ی بسیاری از نویسندگان و شاعران شرکت خود را با ارسال اثری از خود بما اعلام کردند . در صفحه بعد شرحی را که بدین مناسبت در پیشگفتار مجموعه‌ی مزبور نوشته‌ام نقل میکنم تا موضوع برای کسانی که کتاب مزبور را ندیده‌اند روشن باشد :

چون تهیه و تنظیم «یادبودنامه ششمین سال درگذشت صادق» باشتاب صورت گرفته بود و در نتیجه برای همه‌ی آنهایی که مایل به شرکت در یادبودنامه‌ی مورد بحث بوده‌اند فرصت کافی موجود نبود ، لذا در نظر گرفتیم همین برنامه را برای «یادبودنامه هفتمین سال درگذشت صادق» تجدید کنیم منتهی با ترتیب مناسب‌تری، بدین معنی که برای یادبودنامه هفتمین سال از نویسندگان و شاعران تقاضا کردیم برای یادبودنامه‌ی سال بعد یکی از بهترین اثر خود را برای ما بفرستند .

ضمناً یک نسخه از یادبودنامه ششمین سال را برای کسانی که نشانی آنها را داشته‌ایم فرستادیم تا از تصمیم ما برای سال آینده که در مقدمه‌ی یادبودنامه منعکس شده بوده است باخبر باشند .

متأسفانه به عللی که ذکر آنها ضرورتی ندارد از تنظیم و انتشار «یادبودنامه‌ی هفتمین سال» صرف نظر شد .

اینک مختصری از پیشگفتار مزبور :

من گمان نمی‌کردم که شاعران و نویسندگان و هنرمندان ارجمند ما ، تا این پایه دعوت ما را برای همکاری و شرکت در «یادبودنامه ششمین سال درگذشت صادق هدایت» اجابت خواهند فرمود .

من برخی از شرکت کنندگان محترم را از نزدیک نمی‌شناختم و بهمین جهت فکر میکردم که لابد بر اثر تبلیغات عده‌ای که سالهاست برای تجلیل صادق هدایت، و حتی برای هرگونه اظهار نظر درباره‌ی شخصیت و آثار او که در مورد هنرنویسنده در همه جا ، مجاز و مشروع است ، تعبیرات مغرضانه و غیرمنصفانه‌ای می‌تراشند ، آنها از شرکت در این یادبودنامه خودداری خواهند کرد تا از نسبت‌های ناروای این گروه در امان بمانند . شبی که با دوستان محترم آقای دکتر محسن هشترودی و آقای دکتر خانلری تصمیم خود را در میان گزاردم و آنها هر یک فی‌المجلس شرکت خود را اعلام فرمودند اظهار کردم که «اگر با اثر همین ما دوسه نفر هم باشد این یادبودنامه را منتشر خواهیم کرد ، دیگران مختارند که در این یادبودنامه شرکت بکنند یا نکنند . ولی همینکه آگهی مربوط به این کتاب منتشر شد عده زیادی از نویسندگان ارجمند دیگر و بسیاری از دوستداران هدایت شرکت خود را با ارسال اثری از خود بما اعلام فرموده‌اند و من بدین‌وسیله از همه آنها صمیمانه تشکر میکنم .

اما درباره حق‌التألیف چاپ اول در صفحه‌ی (۲۰) ببعد پیشگفتار چنین توضیح داده بودم :

«موضوعی که وضع اخلاقی محیط ما ذکر آنرا ایجاب میکند موضوع «حق‌تألیف» است من از شرکت کنندگان ارجمند که همه بدون کمترین چشمداشت مادی

اثر خود را در اختیار ما گذاشته‌اند تشکر می‌کنم . ما نیز در تدوین این مجموعه مانند خود آنها و برخلاف معمول امروزه کمترین نظری به سود مادی نداشته‌ایم . آنچه بابت حق تالیف طبق اصول متعارف ، به چاپ اول این کتاب تعلق می‌گیرد به مصارف زیر تخصیص داده شده است :

۱- یک نسخه از یادبودنامه برای هریک از شرکت‌کنندگان فرستاده خواهد شد .

۲- یک نسخه نیز برای نویسندگانی که در سال جاری فرصت کافی برای شرکت در این یادبودنامه نداشته یا اصولاً از تصمیم ما بی‌خبر مانده‌اند ارسال خواهد گردید تا بدین وسیله از طرح یادبودنامه سال آینده اطلاع حاصل کنند .

۳- آنچه پس از وضع قیمت کتابهای فوق باقی میماند به مصحح اوراق مطبوعه و متصدی رونوشت‌برداری و مامور مراجعه به گراوورسازی و نظارت در چاپ و رسانیدن اوراق مطبوعه به نویسندگانی که درخواست کرده بودند نوشته خود را در موقع چاپ خودشان تصحیح کنند و اموری از این قبیل از طرف ناشر پرداخت شده است . این بود یکی از موارد دیگر «تجارت با آثار صادق» و نیز «همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار او» !

۸- «درباره‌ی ظهور و علائم ظهور» چاپ ۱۳۴۲ :

در اواخر سال ۱۳۴۱ اینجانب تصمیم گرفتم که به مناسبت دوازدهمین سال درگذشت صادق ، مانند برخی از سالهای پیشین، یادبودنامه‌ای منتشر کنم و چون کلیه ترجمه‌های پهلوی صادق «درباره‌ی ظهور و علائم ظهور» بوده فکر کردم که شاید بی‌مناسبت نباشد که ترجمه‌های مزبور را به عده‌ای از علاقه‌مندان که هنوز از جزئیات ترجمه‌های پهلوی او اطلاعی ندارند معرفی کنم و این

موضوع را در پایان مقدمه کوتاهی که برای کتاب مورد بحث نوشته‌ام
نیز متذکر شده‌ام بشرح زیر :

« اما اینکه من این یادبودنامه دوازدهمین سال درگذشت
صادق هدایت را به مسائل مربوط به ظهور تخصیص داده‌ام
یکی برای این است که عدد «۱۲» مرا به متن‌های پهلوی
صادق که درباره‌ی ظهور است متوجه کرده ، متن‌هایی
که صادق در اطراف آن ذوق مطالعه و استعداد تحقیق
جالب توجهی داشته است و برای اشاره به ذوق زیبا و
استعداد شایسته اوست که این موضوع برای یادبودنامه
دوازدهمین سال درگذشت وی انتخاب شده است و ضمناً
اشعار و تصاویر و تفاسیری نیز در این زمینه بدان افزوده
شده تا شمه‌ای از نظریات باطنی و معتقدات
معنوی او نیز نمایانده شده باشد . دیگر اینکه به نظر
من متن‌های پهلوی صادق نیاز به معرفی جداگانه داشت
چه تاکنون آن طور که باید بدانها توجه مبذول نشده
است .»

فروردین یکهزار و سیصد و چهل و دو
علاوه بر شرح مزبور که به قدر کافی منظور ما را میرساند
در صدر مقدمه‌ی کتاب مزبور نیز با عنوان «تذکر ضروری» نوشته
بوده‌ام که :

« این کتاب نه تنها جنبه‌ی مذهبی ندارد بلکه هیچیک
از جنبه‌های خاص مذهبی را نیز واجد نیست و در تهیه و
تنظیم آن نیز مذهب معین و خاصی مطرح نظر نبوده
است . بنابراین از هرگونه بحثی که برای آن بتوان
بنحوی از انحاء کوچکترین جنبه‌ی خاص مذهبی قائل شد
اعم از تحقیقی ، تنبلی ، تاریخی ، تبلیغی ، انتقادی ،
تحلیلی ، تفسیری ، تطبیقی و غیره خودداری شده است ،
امید میرود خوانندگان در قضاوت شتاب‌روا ندارند و
قبل از مطالعه‌ی همه‌ی قسمت‌های این کتاب درباره‌ی آن

اظهار نظری نکنند . البته اتخاذ روش فوق از طرف اینجانب که ممکن است باعث خشکی و حتی نقص کتاب شده باشد به پیروی از اندرز صادقانه‌ی صادق هدایت است :

روزی ضمن بحث درباره‌ی طرحی بشر دوستانه، که جنبه خاص مذهبی و سیاسی هم نداشت ، صادق تقریباً چنین فرموده بود :

«... همیشه فعالیت‌های بشر دوستانه و موردپسند خداوند با منافع پست و مقاصد پلید عده‌ای اصطکاک پیدا میکند و یابا عقاید مردم خرافاتی و متعصب که طبعاً نادان و کینه‌جو نیز هستند جور درنمی‌آید لذا آنها درمقابل این فعالیت‌ها عکس‌العمل شدید و بیرحمانه‌ای از خود نشان میدهند . بعلاوه این‌گونه فعالیت‌ها و طرحها همیشه آمادگی کامل دارد که به آسانی رنگ مذهبی یاسیاسی بخود بپذیرد بنابراین ممکن است اشخاص مغرض وبداندیش یا افراد متعصب و خرافاتی پس‌وپیش شدن یک کلمه یا یک جمله را درگفته‌ها و نوشته‌های مامستسک قرار دهند و ما را درکشمکشهای مذهبی پردردسر و بیحاصلی‌وارد کنندیاوصله‌ای سیاسی که همه نوع آن درانبان گنبدیده‌شان موجود است بهما بچسبانند و مزاحمت‌هایی برای ما فراهم سازند .

شکی نیست که غالب مردم روزگار ما از مردم فاسد و تبه‌کار آن دوره‌ها دست کمی ندارند و حتی از حدی که در باره صفات ناپسند و خصائص زشت آن‌ها پیشگوئی شده است بسی جلوتر تاخته‌اند . من نه حوصله این را دارم که مردم مرا به دین سازی یا بیدینی متهم کنند و نه شوق آن را دارم که بر مزار من اشک تمساح بریزند و مرا به درجه شهادت مفتخر سازند! این آدمیزاد را باید بحال خود وا گذاشت و دنیای اورانیز بخود او بخشید ، زیرا وی از جان و دل ، باقرنها کوشش وفدا -

کاری، آنرا مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته است و اگر کسی بخواهد به آن دستی ببرد با تمام قوا آن دست را قطع خواهد کرد.

من چندی گمان میکردم که دیگر بر اثترقیات فکری و علمی قرن ما بشر آن آمادگی را پیدا کرده است که راه درست یک زندگی شایسته را تشخیص دهد ولی سالهاست که هر لحظه از لحظه پیش نومیدتر میشوم . از این فکر ها صرف نظر کن و بیهوده خود را برای این آدمیزاد که شایستگی ندارد به زحمت نینداز . . الخ» چنانکه در صفحات سابق کتاب حاضر دیده‌ایم عده‌ای به بهانه اینکه من خواسته بوده‌ام صادق را به مذهب خاصی منتسب کنم چماق تکفیر خود را به روی من بلند کرده بوده‌اند و حال آنکه من حتی در همان اولین سال درگذشت صادق یعنی در سال ۱۳۳۰ در حاشیه کتاب «صادق هدایت» نوشته «ونسان مونتی» (صفحه ۴۸) شرح زیر را (که عیناً در صفحه اول کتاب «ظهور» نیز نقل کرده‌ام) نوشته بوده‌ام :

«صادق هدایت فردی بود آزاد اندیش ، فکر خود را در چارچوب معینی محصور نکرده بود . او از هر مذهب ، از هر کیش، از هر اندیشه ، آنچه را زیبا میدید می‌پسندید، انتخاب میکرد و بکار میبرد و هرچه را نسبت به دنیای زیبایی پرستی و بشردوستی خود بیگانه مییافت به شدت از خود میراند . بهمین جهت دست رد به سینه بسیاری از عقیده‌ها ، شعارها و اندیشه‌ها زد . اینکه پنداشته‌اند وی به آئین مزدیسنی توجه داشت برای این بود که او در زندگی خویش «پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک» . را شعار خود قرار داده بود .»

اگر خوانندگان کتاب «ظهور» بدواً شرحی را که من در صفحه ۱۲ کتاب مزبور تحت عنوان «یک صفحه سیاه و غم‌انگیز از تاریخ تعصبات و جمود فکری» نوشته‌ام میخوانده‌اند شاید به آنها

کمتر تصور نادرستی درباره منظور ما از انتشار کتاب مورد نظر دست میداد . ولی متأسفانه صفحه مزبور که میبایستی در صفحه ۲ یا ۳ قرار داده شود اشتباهاً در صفحه ۱۲ قرار داده شده بود و همین اشتباه سبب شده است که خوانندگان به موقع به منظور اصلی ما پی نبرند و پیش از موقع به قضاوت نادرست بپردازند . در زیر قسمتی از متن شرح مزبور ذکر میشود :

«همه میدانیم که نظریه بطلمیوس براین تصور بنیاد شده بود که زمین مرکز ثابت و بی حرکت جهان است و همه اجرام فلکی و از جمله خورشید و ستارگان برگرد آن دوران میکنند ...

اما نظریه‌ای که کوپرنیک بدان رسید این بود که زمین ساکن نیست ، بلکه برگرد محوری هر روز یک بار می چرخد و هر سال برگرد مداری یک بار بدور خورشید دوران میکند . این تصور در قرن شانزدهم به اندازه‌ای عجیب می نمود که کوپرنیک جرات اظهار آن را نداشت و بعلاوه این نظریه مخالف متن کتاب مقدس نیز بود .

اصلاح مذهبی پروتستانها و خمیر مایه افکار علوم و ادبیات دوره رنسانس محافل مذهبی را نسبت به هر نظریه انقلابی تازه و هرچه ممکن بوده مردم را از تعلیمات خشک و جامد مذهبی منحرف سازد بدگمان ساخته بود . کوپرنیک که مرد روحانی مؤمنی بود هرگز میل نداشت که نقش زندیق یا شهیدی را بازی کند .

بالاخره انجام چاپ کتاب کوپرنیک توسط رتیکوس دوست کوپرنیک به عهده شخصی بنام اوسیاندر OSIANDER محول گردید .

ظاهراً «اوسیاندر» درباره افکار اساسی که کوپرنیک بیان کرده بود نگرانی داشت و بهمین جهت بدون اجازه مقدمه‌ای را که کوپرنیک نوشته بود حذف کرد و بجای آن مقدمه‌ای را که خود نوشته بود قرار داد . در آن مقدمه

نوشت که آنچه در این کتاب آمده تنها فرضهائی است که برای آسانی کار منجمان وضع شده و ناگزیر نیستیم که حرکت زمین را درست و حتی محتمل بدانیم ، بعبارت دیگر نباید این کتاب و مندرجات آنرا جدی تلقی کرد ! بدون شک قصد «اوسیاندر» آن بود که کوپرنیک را از شر دشمنی نقادان و بدگویان برکنار دارد . شاید «اوسیاندر» نادانسته بیشتر از آنچه فکر میکرده ، به بقای این اثر بزرگ کمک کرده باشد. همان مقدمه جعلی و خلع سلاح کننده‌ای که وی زیرکانه بنام مؤلف نوشت سبب شد که کلیسا متوجه اهمیت انقلابی این کتاب نشود و تا سال ۱۶۱۶ نام آنرا در فهرست کتب ضاله نیاورد .

ولی چون کلیسای کاتولیک بکارهای دیگری اشتغال داشت و از طرف دیگر مقدمه گمراه کننده «اوسیاندر» ذهن کشیشان را منحرف ساخته بود ، باین جهت کلیسای کاتولیک بفوریت عکس‌العمل در برابر کتاب کوپرنیک نشان نداد . اما پیشوایان اصلاحات مذهبی باندازه کاتولیک‌ها خاموش ننشستند .

تا سال ۱۶۱۵ کلیسای کاتولیک تصمیم شدیدی در باره این کتاب اتخاذ نکرد ولی در آن سال انتقام «کوپرنیک» را از حامیان نظریه وی ، یعنی از «گالیه» و «برونو» گرفت . (نقل از صفحه ۲۰۲ «کتابهائی که دنیا را تغییر داده‌اند» تألیف : روبرت ب. دونز.)

نکته دیگر این بوده است که وضع ظاهری کتاب «ظهور» طوری بوده که هرخواننده باذوقی باعجله و از روی تفنن فقط به ورق زدن صفحات آن می‌پردازد و خواندن متن آن را به فرصت دیگری موکول میکند .

مرحوم اعتضادالملک مصر از من خواسته بود که توجه داشته باشم آثاری از صادق که به‌رغم بعضیها جنبه مذهبی دارد ، تجدید چاپ نشود و من هم از آن پس تاحدی طبق میل او عمل کردم. علت این خواش تهمت‌های بی‌اساسی بود که عده‌ای

مغرض بصادق وارد می آورده اند و او را که در اصل از اعراب کینه بدل داشته بود مخالف اسلام معرفی می کرده اند و خواستار سوزاندن همه آثار او بودند و پدر صادق نگران بود که میادا با انتشار برخی از آثار او بهانه‌هایی بدست آنها بیفتد ، انهایی که خود از جمع جهات از فاسدترین افراد بیدین جامعه ما بودند که وقتی دیدند کتاب «ظهور» تبلیغات آنها را ممکن است بی اثر کند .مانند سابق که یکبار خواستار سوزاندن بوف کور و سایر آثار صادق شده بودند و جزوه بموقع من توطئه‌های آنها را خنثی کرده بود) درصدد برآمدند موانعی در راه پخش کتاب مزبور ایجادکنند . متأسفانه برخی از خویشان صادق نیز با این گروه هم آواز شده در مطبوعات بمن سخت تاخته بوده اند نمیدانم چرا . آنها نمیتوانند تشخیص بدهند که آثار صادق ، باوجود جمع آوری شدن- های مکرر و مخالفت‌های پیگیر عده‌ای صاحب نفوذ ، بقای خود را مدیون چه اقداماتی میباشد .

منظور من از آنچه در زیر می نویسم این نیست که من به خود جرأت داده‌ام تا خودم را با نیوتن مقایسه کنم . اگر بفرض چنین مقایسه‌ای در کار باشد از نظر دانش نیست و من حتی این باصطلاح سواد بسیار ناچیز خود را ناچیزتر از آن میدانم که بروی آن نام دانش بنهم پس اگر مقایسه‌ای قابل تصور باشد صرفاً از نظر طبایع و احساسات بشری است که ممکن است در یک دانشمندی چون نیوتن و فرد ناچیزی چون من عیناً مشترک و مشابه باشد و چون شاهد مثال دیگری که در جایی هم به طبع رسیده باشد در نظر نداشته‌ام لذا مورد نیوتن را برای اثبات حقانیت خود انتخاب کرده‌ام . بهمانگونه که حمله کنندگان به من نیز با حمله کنندگان به نیوتن ، یعنی «هوی گنس» فیزیکدان و عالم نجوم هلندی و «هوک» دانشمند و فیلسوف انگلیسی بهیچوجه قابل مقایسه نیستند و اگر این سه تن باهم قابل مقایسه باشند جمله کنندگان به من بسی پست‌تر از آن هستند که حتی یامن قابل مقایسه گرفته شوند :

«رابرت بی‌داونز» در صفحه ۲۶۳ کتاب خود با عنوان

«کتابهایی که دنیا را تغییر داده‌اند» چنین مینویسد :

«دانشمندان معروفی چون هوی گنس و هوک به‌مناسبت انتشار رساله نیوتن حملات شدیدی به او کردند و شدت این حملات نیوتن را چنان عصبانی کرد که تصمیم گرفت برای جلوگیری از این حملات من بعد چیزی انتشار ندهد. نیوتن خود در این باره میگوید:

خود را برای این بی‌احتیاطی سرزنش کردم و از اینکه چرا رازداری نکرده و سکوت را شکسته بودم خویشتن را مورد ملامت قرار دادم.»

یکی از منتقدان وطنی درباره کتاب «ظهور» چنین اظهار

کرده بود :

«قائمیان با نقل قسمتی از نظریات چهل تن از دانشمندان و ذکر عنوانهای علمی آنها خواسته‌است ما را مرعوب کند.» از این منتقد میپرسم آیا شما قادرید معنی و مفهوم عنوان‌های علمی را که این دانشمندان دارند درک کنید؟ کی میتواند دانشمندی مثل شما را با این عنوانها که شما بهتر و بیشترش را دارید مرعوب کند ! اختیار دارید .

مثلاً: متخصص تغییرات اشکال دوبعدی یا تماس الی غیرالنهایی‌های مطلق - متخصص در طیف شناسی ، تشعشع آفتاب و مسائل هندسی و فیزیکی نور - متخصص پدیده‌های الکترولیت ، انعکاسات اشعه ایکس - متخصص ترکیبات اشباع شده هیدروکربورها و تأثیرات و تعیین نسبت و موقعیت اجزاء در هالورن‌اسیون بی‌فنیل جانشین شده - متخصص در تعیین عمر طبقات زمین با استفاده از روش رادیواکتیو و جریان‌ات هسته‌ای در محیط‌های مربوط به جو ، و زمین شناسی - متخصص در تکامل تاریخی نظریه‌های نجومی و تئوریهای مربوط به خواص فیزیکی اجرام سماوی - متخصص در معادلات تفاضلی و مسائل یک بعدی محدود - متخصص در طیف شناسی ، رسم علائم رادیو اکتیو و کلیات انرژی اتمی .

متخصص در ترکیب اسیدهای آمینه و استعمال مولکولهای آلی در تعیین کمیت فلزات مخصوص و تشخیص اجزای قلیل کوبالت بوسیله سکسینمید و ایزوپروپیلآمین. متخصص در تحلیل ریاضی مخصوصاً در توابع دوری و اخذ توابع اولیه در فاصله تابع و تئوریهای قیاس و غیره. ★ من از این منتقد و کسانی که مانند او فکر میکنند میپرسم از عناوینی که ذکر شده چه دستگیرتان شده که دانشمندانی از این قبیل را قبول ندارند؟

عده‌ای از روی غرض و یا بی‌فرضانه تصور کرده بوده‌اند که من در فصل «نام خدا در آثار صادق هدایت» خواسته بوده‌ام آنچه سابق از قول قهرمانان خود نام خدا را در نوشته‌های خود ذکر کرده است به حساب خود صادق بگذارم و حال آنکه من فقط خواسته بوده‌ام نشان بدهم که نام «خدا» در آثار صادق مانند آثار برخی از نویسندگان، با اصطلاح بایکوت نشده است، بلکه به کرات و مرات ذکر گردیده است و ضمناً بخصوص تصریح کردم که آنچه نویسنده از زبان قهرمانان خود میگوید ارتباطی بانظرس خود او ندارد.

خلاصه‌ای از آنچه من در کتاب «ظهور» در فصل «نام خدا در آثار صادق هدایت» نوشته‌ام در زیر نقل میکنم:

★ برای اطلاع بیشتر خوانندگان اضافه میکنم که عنوان اصلی کتابی که با عنوان «اثبات وجود خدا» بچاپ رسیده عبارتست از:

خدا در جهان در حال گسترش.

و تا آنجائی که بخاطر دارم عده نویسندگان آن نیز در حدود شصت نفر میباشد. متأسفانه اولین بار که من اصل کتاب مزبور را در کتابفروشی «میسو» دیدم آن را بسیار پسندیدم ولی به علت گرانی قیمت نتوانستم آن را بخرم و گرنه الان شما با متن کامل شصت تن از نظریات نویسندگان بزرگ جهان رویرو بودید و وقتی من پول خرید کتاب را فراهم کردم کتاب مزبور فروخته شده بود. بهرحال مگر اظهار نظر چهل نفر چیز کمی است کسانی که با اظهارات چهل نفر قانع نمیشوند یا اظهارات شصت نفرم قانع نخواهند شد.

در نوشته‌های برخی از نویسندگان بزرگ جهان سکوت کاملی درمورد نام «خدا» دیده میشود منجمله در آثار «کافکا» که طبق نوشته «مارت روبر» نام «خدا» را صریحا در سراسر آن نمیتوان یافت ولی در آثار صادق چنین نیست و آن تهی بی‌پایانی که در آثار آنها هست در نوشته‌های صادق وجود ندارد زیرا موارد بیشماری را میتوان نشان داد که صادق چه از جانب خود و چه از جانب شخصیت‌ها و قهرمانهای مختلف آثار خویش نام «خدا» را مکرر بکار برده است مثلا تنها در داستان «مرده خورها» از مجموعه «زنده بگور» ، نام «خدا» بیست و پنج بار آمده است .

در کمتر نوشته‌ای از صادق است که نام «خدا» این نام بزرگ و گرامی ، به مناسبت برده نشده باشد. مثلا در پیام «کافکا» «خدا»، «مطلق»، «الوهیت»، «واجب‌الوجود» بارها ذکر گردیده و در «وغ وغ ساهاب»، «نیرنگستان» ، «زنده بگور» ، «سه قطره خون» ، «سایه روشن» و غیره ، نام «خدا» بارها برده شده است .

نکته‌ای که ذکر آن لازم بنظر میرسد این است که چون صادق از نظر رعایت قواعد فن نویسندگی ناگزیر بود که وضع روحی قهرمانان خود را در نظر بگیرد گاه در شیوه بکار بردن این نام بزرگ محدودیتهائی داشت چه هیچ نویسنده‌ای مجاز نیست که وضع روحی قهرمانان خود را نادیده گرفته عقیده و نزاکت خود را به آنها تحمیل کند ، مثلا لحن گفتار قهرمانان «سوف کور» یا «زنده بگور» و «آفرینگان» در یکی دو مورد تند بوده است. متأسفانه اخیراً می‌شده که بعضیها به غلط تصور کنند که هرچه نویسنده از زبان قهرمانان خود میگوید عقیده شخصی اوست و این تخم لق را برخی از منقدین خارجی توی دهان گنبدیده برخی از منقدین وطنی ما شکسته‌اند بی‌آنکه منقدین ما منظور نویسندگان خارجی را درست فهمیده باشند. قهرمان داستان

«زنده بگور» دیوانه‌ای است که دوچار اختلالات شدید روحی است و یا قهرمانان داستان «آفرینگان» که ارواح سرگردان هستند باطرز تفکر پست بشری خود و با تصور نادرست و بیجائی که از تفکرات این دنیا متأثر است نام بزرگ «اهورامزدا» را به تندی برده‌اند و این امر کمترین ارتباطی بانظر خود صادق ندارد .

صادق هدایت در صفحه اول کتاب «فوائد گیاهخواری» که در برلین بچاپ رسیده و نخستین کتاب اوست عنوانی را که برای مقدمه انتخاب کرده بود عبارتست از :

«بنام یزدان جهان آفرین»

و در صفحه ۱۲ همان کتاب درباره خدا یا طبیعت

چنین می‌نویسد :

«این کیمیاگر زبردست ، خوراک همه مخلوق روی زمین را بادانش موشکاف و تناسب علمی مطابق ساختمان بدن هرکدام آماده کرده و به آنان پیشکش میکند بطوریکه مارا وادار میسازد در جلو اسرار وی سر تمکین فرود بیاوریم .»

از عنوان دیباچه کتاب «فوائد گیاهخواری» و عبارتی که در بالا از کتاب مزبور نقل شده به آسانی میتوان پی برد که :

اولا - صادق هدایت در همان سنین جوانی به خدائی که آفریننده جهان بزرگ ماست صمیمانه اعتقاد داشت ثانیاً صادق این «یزدان جهان آفرین» را دانا و توانائی میدانست که همه چیز جهان را از روی کمال درایت و عقل و دانائی و زبردستی ویا بنا به گفته خودش «با دانش موشکاف و تناسب علمی» آفریده است .

البته خدائی که نایغه‌ای چون صادق او را میشناخت با خدائی که فلان بقال و چغال میشناسد تفاوت‌هایی داشت زیرا هرکس به فراخور فهم و دانش و درحدود نیروی تفکر و تعقل خود میتواند خدائی را به خدائی خود برگزیند.

صادق طبعاً کسی نبود که برای شناختن خدای خود به‌گفته یا عقیده دیگران اعتناء کند مثلاً او هرگز نمیتوانست باور کند که خداوند او ، مانند آنچه امروزید معتقدند ، خدائی انتقامجو یا کینه جو باشد او خداوند را وجودی مهربان و بخشایشگر میدانست و حاضر نبود که برای سودجویی و منفعت طلبی خود را دربرابر او عاجز و زبون بنمایاند تا مزورانه ، بخیال خود ، از قدرت بی‌پایان او بهره‌برداری کند و از راه اطاعت و بندگی ری‌آمیز اجر و مزدی بخواهد . صادق خداوند خود را از صمیم قلب میپرستید بی‌آنکه کمترین توقعی از او داشته باشد . او خدارا فقط بخاطر زیبایی و دانائی و توانائی بی‌پایانش دوست میداشت نه برای بهره‌برداری از او .

عده‌ای که از ذکر نام آنها معذورم شدیداً وحشت دارند که اگر روزی ثابت شود که صادق به خدا معتقد بود از مقام بلند افراد محترم خانواده او کاسته خواهد شد !

ما به نظریات دانشمندان بزرگ کاری نداریم زیرا ممکن است مدعیان ما بگویند که چون آنها دانشمند هستند و بافرمولهای خشک سروکار دارند از افکار هنرمندانه محروم میباشند .

حال اگر ما از بین نویسندگان و هنرمندان معاصر فردی را معرفی کنیم که از حیث شهرت و اهمیت و هنر با صادق قابل مقایسه بوده ایمان و اعتقادی راسخ به خداوند داشته باشد آن وقت این مدعیان چه خواهند گفت ؟

این شخص برسبیل اتفاق «آندره ژید» نویسنده بزرگ و معروف فرانسوی است که برای همه ما آشناست و گمان نمی‌رود که کسی از اهل مطالعه از آثار او چیزی نخوانده باشد . به عده بسیاری دیگر از نویسندگان معاصر کهن و کلاسیک کاری نداریم مانند مثلاً کلودل ، دوپوئی ، موریاک ، سنت اگزوپری ، پاسکال ، داستایوسکی ، بوسوئه ، و غیره و غیره

شرح زیر از کتاب «شهود آدمی» که «پی‌یر هانری سیمون»

منتقد معروف ، استاد دانشگاه و عضو آکادمی فرانسه که آثار متعدد و باارزشی در نقد، تحقیق، داستان‌نویسی از خود بجا گذاشته استخراج شده است :

«در کمتر اثری از آثار غیرمذهبی می‌توان این چنین مکرر به نام خدا برخورد که در آثار ژید .

«توسل به خدا را در «دفترهای آندره والتر» در همه جا می‌توان یافت ، در سفر اوریان» چنین می‌خوانیم : «بردران من ، پایان همه چیز خداست.» و در «مائده‌ها» : «امیدوارم باش خدارا در جایی جز همه جا بتوانی دید .» «منالک» میگفت : «خدا در برابر ماست همه جلوه‌های خدا دوست داشتنی است و هرچیزی خود جلوه‌ای از خداست.» در «دفترخاطرات» که بدون شک اثری صادقانه است باز خدارا در همه جا می‌یابیم : «من نماز خود را هر روز به روزی دیگر و به وقتی دیرتر موکول میکنم. آن زمانی که روح آزاد شده من جز به خدا به دیگری مشغول نباشد کی فراخواهد رسید؟»

«ژید در ۱۸۹۲ که هنوز بیست و چهار سال بیشتر نداشت این خطوط قاطع را رقم میزند: «بیا ، دیگر از خدا نخواهیم خواست که ما را در خوشبختی پرورش دهد. هدف یکتای ما خداست . ما او را از نظر دور نمی‌داریم زیرا در هرچه هست جلوه او پیدا است. از هم اکنون ما به سوی او گام می‌زنیم . در راهی که فقط پرتو حضور ما چنین شکوهمندش کرده است اکنون هنگام آن است که ارواحی زیبا و شادمانه باشیم.»

«در مائده‌ها : «ناتانائیل ، بر آن مباحث که خدا را جایی غیر از همه جا بیایی .» «چه می‌گوئی ناتانائیل ، تو خدارا در خود داشتی و نمیدانستی؟»

«در ۱۸۲۰ به دوستان کاتولیکش چنین نوشت: «ما و شما یک خدا نمی‌پرستیم.»

ژید با روی گردانیدن از خدای شخصی و برتر
از اندیشه که فرمان میراند و قضاوت میکند ، به پرستش
خدائی که وابسته به طبیعت است و با « من » خاکی همزیستی
و همعنائی دارد کمر می بندد .

« ژید صرفه بشر را در سرنگون کردن مذهب
ظاهرپرست و موعظه‌گر و پیوستن به آئین عشق و نصیب
گرفتن از بخشش شورانگیز زندگی میداند وی میخواست
یک مفهوم زنده و انسانی از مذهب را جانشین تعبیری خشک
و بی‌انعطاف کند» (فرهنگ و زندگی- شماره ۱۳-۱۴) .
حالا من نمیدانم که آیا برادرهای «ژید» براین منتقد نیز
شیخون زده‌اند و به تهمت و افترا نسبت به او پرداخته‌اند و یا گفته
اورا مانند خود «ژید» تأیید کرده‌اند ؟

اما اعتراض دیگر عده‌ای به کتاب «ظهور» این بوده است
که آنها تصور میکرده‌اند که از جانب من کوشش بکار رفته است که
صادق را معتقد به خداوند معرفی کنم و باو عقایدی را نسبت دهم
که باب سلیقه این مدعیان نبوده است.

بعکس در برابر این‌گروه کسانی را سراغ دارم که در اطراف
نوشته‌های من عقل سلیم را بکار گرفته‌اند . از این گروه دو تن را در
زیر معرفی میکنم .

یکی آقای اسمعیل شاهرودی (آینده) شاعر معروف معاصر
است که در آن‌ایام در بنگاه امیرکبیر کار میکرده است و کتاب
«ظهور» را برای اظهار نظر به او داده بوده‌اند . آقای شاهرودی
پس از مطالعه در گزارش خود چنین نوشته بود:

« این یک اثر جهانی است»

شاید از نظر موضوع این حرف درستی باشد ولی از
جهات کاری که من انجام داده‌ام نظری ملاطفت‌آمیز همراه با اغراق
است بهرحال من از حسن ظن ایشان تشکر میکنم.

دیگر اظهار نظر آقای گلشن مدیر کنونی چاپخانه افست
مروی است که مردی است سالخورده و فهمیده تو وارد در مسائل

دینی و مذهبی . وی نیز در آن ایام در بنگاه امیرکبیر کار میکرده و در باره کتاب « ظهور » که برای اظهار نظر باو داده شده بود چنین اظهار کرده بوده است:

«بااین اثر، قائمیان هدایت را از نو زنده کرده است»
خوشبختانه هر دو نفر اکنون در قید حیاتند و میتوان از آنها در باره این موضوع تحقیق کرد.

۹- « نظریات نویسندگان بزرگ خارجی در باره صادق

هدایت » .

این کتابی است در ۲۹۴ صفحه که در مجموعه انتشارات «پرستو» وابسته به « بنگاه امیرکبیر» بچاپ رسیده است . اینجانب حق چاپ اثر مزبور را در برابر مبلغ نسبتاً ناچیزی که به حدود حق التألیف یک چاپ هم نمیرسد به ناشر آثار صادق واگذار کرده‌ام تا دست او برای انتشار دائم و نامحدود این اثر که در آن صادق هدایت بوسیله نویسندگان بزرگ خارجی معرفی شده است، باز باشد .

عنوان مقاله های مهمی که در کتاب مزبور بچاپ رسیده بشرح زیر است .

– درباره صادق هدایت ، بقلم ژان کامبورد . – «صادق هدایت – بقلم ونسان مونتی . – «یک نویسنده نوید ، صادق هدایت» بقلم : پاستور والرئ رادو . – سخنرانی پروفیسور هانری ماسه . پیام « ژان ریشار بلوک . « هدایت پیشرو رألیسم ایران » ، بقلم «ژیلبر لازار» – «بوف کور» ، بقلم رنه لالو . – «ایران فقط سرزمین نفت نیست» ، بقلم : روزله لسکو . – «آنچه بوف کور می بیند» ، بقلم «ریمون درسنی» .

«صادق هدایت و شاهکارش» بقلم آندره روسو . – «درباره زندگی و آثار صادق هدایت» بقلم : کمیسروف – روزنفلد . کسانی که به ادبیات جهانی تاحدی وارد هستند میدانند که نویسندگان مزبور همگی از نویسندگان معروف و بزرگ فرانسه

هستند که شهرت جهانی دارند و دوتن دیگر آقای کمیسروف و روزنفلد از شرق شناسان بزرگ شوروی هستند .
علاوه بر مقاله های فوق به مقاله های نویسندگان ونشریه های مختلف دیگر خارجی نیز اشاره شده است و علاقه‌مندان می توانند در این خصوص به کتاب مزبور مراجعه کنند. ★

۱۰- مدال یادبود صادق هدایت ۱۳۴۰ (به مناسبت دهمین سال درگذشت صادق):

یکی از امور وابسته به صادق هدایت که من در انجام آن به میل خود مباشرت مستقیم داشته‌ام، تهیه و ضرب مدالی است که به مناسبت یادبود دهمین سال درگذشت صادق در نظر گرفته‌بودم . در سال ۱۳۴۰ یکی از مجسمه سازان معروف فرانسوی که ضمناً متخصص تهیه و ضرب مدال در اروپا بوده و از این نظر از شهرت فراوانی برخوردار بود بنا بر دعوت دولت تهران آمده بود من به این فکر افتادم که از حضور او در تهران استفاده کنم و برای هدایت، بمناسبت دهمین سال درگذشت، مدال یادبودی فراهم سازم . این فکر را با ناشر آثار صادق در میان گذاشتم ، او نیز فکر مرا پسندید .

روزی من از آقایان روول، و ناشر آثار صادق، دکتر هشترویدی و دکتر خانلری دعوتی به ناهار به عمل آوردم و در همان جلسه موافقت شد که آقای « روول » در مدت اقامت خود در تهران بکمک ما طرحی ساده برای مدالی از صادق ارائه دهد و سپس آن طرح را با خود به پاریس برده به ضرب برساند و پس از انجام کار صورت حساب مربوط را برای ما به تهران بفرستد و بهمین ترتیب نیز عمل شد .

★ گویا یکی از مقاله‌های مندرج در کتاب «نظریات نویسندگان بزرگ خارجی» رامتصدی جمع‌آوری چاپ اشتبهاً به من منسوب دانسته است و چون مقاله مزبور درای اهمیت چندانی نیست فعلاً توجه به این موضوع ضرورتی ندارد .

آقای روول پس از مراجعت بپاریس مدالی را که در تهران تهیه کرده بود در بنگاه معروف «آرتوس برتران» به ضرب رسانید و پانصد قطعه آنرا برای ما فرستاد.

پس از رسیدن مدالها به ایران آنها را با کمک یکی از دوستان از گمرک ترخیص کردیم و برای آنها قیمتی در حدود قیمت تمام شده آن (یعنی سیصد ریال) تعیین و بوسیله بنگاه ناشر آثار صادق به معرض فروش گذاشتیم.

اگر فکر ضرب چنین مدالی ازمن بوده دیگر سودی که از فروش آن حاصل میشده است (هرچند که ظاهراً سودی در کار نبود) به من ارتباطی نداشته است و من برای انجام این کار جز زحمت مکاتبه متعدد و انجام تشریفات مربوط به ترخیص از گمرک و انتقال وجه بخارج و غیره حاصلی نداشته‌ام (در اینجا لازم است از شادروان ملکائی ذکر خیری به میان آید زیرا وی برای کارهای مربوط به انجام تشریفات گمرکی و تحصیل تخفیف قابل ملاحظه‌ای در حقوق گمرکی و غیره زحمت فراوانی کشیده بوده است).

شاید کسی باور نکند که من قیمت یک قطعه از این مدال هارا که برای خود برداشته بودم بهمان قیمت فروش به ناشر پرداخته‌ام. بنابراین از خوانندگان سؤال میکنم من در این اقدام خود چه سودی داشته‌ام که بتوان نام آنرا تجارت با آثار صادق به یک روایت، و همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق به روایت دیگر، گذاشت؟

۱۱- در باره نخستین جلسه یادبود صادق هدایت:
(در فروردین ماه ۱۳۳۰)

یکی از خویشان نزدیک صادق در شماره چهارم اسفند ماه ۱۳۴۳ مجله «فردوسی» شرحی در باره نخستین جلسه یادبود صادق هدایت نوشته بود با عنوان زیر:

«چگونه دلال آثار صادق هدایت پول مجلس یادبود آن مرحوم را

بالا کشید .

گمان میکنم عنوان مزبور بخوبی موضوع مورد اتهام و درجه حقشناسی و قدردانی خویشان و خویشاوندان صادق را نسبت به زحمات من نشان میدهد .

در اینجا من فقط به شرح جریان نخستین جلسه یادبود صادق اکتفا میکنم و به گفته های بالا و گویندگان آن کاری ندارم: در مقاله فوق بمن تهمت زده شده بود که مبلغی در حدود چهار هزارریال از باقیمانده پول مربوط به هزینه نخستین جلسه یادبود را که قسمت اعظم آنرا خود من داده بودم، بالا کشیده‌ام!

ناگزیر من از بانک ملی ایران در باره انتقال این مبلغ به حساب شادروان اعتضادالملک استفسار کرده‌ام و از طرف بانک ملی ایران نیز بموجب نامه مورخ اول اسفند ۱۳۴۳ تأیید شده بود که مبلغ مورد بحث از حساب جاری من به حساب جاری مرحوم اعتضادالملک انتقال داده شده است. متن نامه بانک ملی ایران که عین آن در شماره نروز ۱۳۴۴ مجله « فردوسی » گراور شده است بشرح زیر میباشد:

بانک ملی ایران
رسیدگی اسناد

آقای حسن قائمیان

پاسخ نامه مورخه ۲۹/۱۱/۴۳ اشعار
میدارد چک شماره ۴۶۷۶۵ در تاریخ ۲۸/۳/۳۰
از حساب جاری ۳۳۳۶۳ شما به مبلغ ۳۸۹۵
ریال صادر و به حساب جاری ۴۸۹۶ آقای
هدایت قلی هدایت (اعتضادالملک) منظور
گردیده است.

بانک ملی ایران - شعبه مرکزی

امیدوارم با این ترتیب دیگر در آینده این آقایان چنین بی‌محابا و بی‌دلیل تهمتهائی از این گونه به کسی وارد نکنند .

ضمناً مجله « فردوسی » از جانب خود در سرلوحه مقاله اینجانبکه در شماره مخصوص نوروز ۱۳۴۴ بچاپ رسیده شرحی نوشته بوده است که فقط یکی دو سطر آن بمناسبتی در اینجا نقل میشود:

« . . . چنانکه در هفته گذشته نوشتم این هفته آقای قائمیان با ارائه اسنادی از خود رفع اتهام کرده اند و موارد جالبی را پیرامون « این بحث شرح داده اند . . . »

البته چند فقره اسناد دیگر شامل چند نامه از صادق و پدر و برادر صادق نیز در شماره مزبور از طرف من بچاپ رسیده است .

اینک شرح جریان نخستین جلسه یادبود صادق هدایت :

پس از وصول خبر غم انگیز خودکشی صادق در فروردین ماه ۱۳۳۰ ، اینجانب به اتفاق دو تن دیگر از دوستان صادق هدایت در صدد برآمدیم مجلس یادبودی آبرومندانه ، (با مجلس ختم معمولی اشتباه نشود)، با برنامه ای که در زیر نقل میشود ترتیب دهیم. به این برنامه کارت دعوتی که برای عده ای از دوستان و دوستاناران صادق فرستاده ایم نیز ضمیمه شده بود. متن کارت دعوت چنین بوده است:

یاد دوست

« دوستان و دوستاناران صادق هدایت روز چهارشنبه هیجدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ ساعت پنج بعد از ظهر در تالار فرهنگ قراهم می آیند و یاد او را به گل می آرایند.»

برنامه مجلس یادبود به شرح زیر

بوده است:
تماشای آثار و یادگارهای
صادق هدایت
ساعت پنج بعد از ظهر

بشنو از نی چون حکایت میکند
ساعت پنج ونیم

یاد هدایت
ساعت پنج و چهل دقیقه

نمونه‌ای از آثار هدایت
ساعت شش

نغمه‌هایی که دوست میداشت
(بیانوی تنهای آقای کاپوشینسکی)
ساعت شش و ربع

Marche funèbre
Sonate O.P. 26)
Beethoven

Adagio

Bach
Marche funèbre
Chopin

(تالار فرهنگ - دبیرستان
نوربخش)

برای تامین هزینه‌های متفرقه این مجلس، هر یک از ما
دوسه نفر مبلغی را باین کار تخصیص دادیم ، بعداً چند تن دیگر
از دوستان صادق که از تصمیم ما باخبر شده بودند شرکت خود
را اعلام کردند و هر یک مبلغ مختصری در اختیار ما قرار دادند

که نزد من نگاهداری میشد ولی زیر نظر آقای دکتر خانلری به مصرف میرسید . البته این مبالغ بر رویهم چندان مهم نبود .
وجوه جمع آوری شده بمصرف هزینه های زیر رسیده بود :

خرید مقدار کافی گل - کرایه چند میکروفن - کرایه پیانو هزینه حمل و نقل و کوک آن - هزینه قهوه برای مدعوین - هزینه حمل و نقل تعدادی ویتترین که برای نمایش برخی از آثار و یادگارهای هدایت مورد نیاز بود حق الزحمه مستخدمین که یکی دو روز در تالار فرهنگ کار کرده و در شب یادبود از جمعیت پذیرائی کرده بودند - کرایه ظروف و فنجانها و لیوانها و قهوه جوشها و غیره .

بهرحال از پول گردآوری شده از چهار پنج تن از دوستان در حدود ۳۹۰۰ ریال باقیمانده بوده در ابتداء در نظر بود که این پول را به نسبت معین به شرکت کنندگان پس بدهیم ولی دیدیم که این تسهیم به نسبت در مورد سیصد و هشتاد تومان به زحمتش نمی ارزد ، بهمین جهت تصمیم گرفتیم که باقیمانده پول را به پدر صادق (مرحوم اعتضادالملک) بسپاریم که بطور امانی پیش او بماند . در نتیجه بموجب نامه شماره ۶۸۹۲۵ بانک ملی ایران مورخ اول اسفند ۱۳۴۲ مبلغ مزبور را در اختیار آن مرحوم قرار دادیم تا بعدها برای تجدید جلسه یادبود یا چاپ جزوه و غیره بمصرف برسد

۱۲ - « در باره زندگی و آثار صادق هدایت » نوشته کمیسروف و روزنفلد - شرقشناسان معروف شوروی .

ЖИЗНИ И ТВОРЧЕСТВЕ САДЕКА ХЕДАЯТА

Д. С. КОМИССАРОВ

دریکی از شماره های مجله مهم و معروف «سویتسکویه» -

وستوکودنیه» نشریه آکادمی علوم شوروی ، مقاله قابل توجهی به قلم آقای کمیسروف شرقشناس معروف شوروی « درباره زندگی و آثار صادق هدایت » نوشته شده بود.

دیگر شرحی با عنوان مقدمه ترجمه روسی منتخبات آثار صادق بوسیله آقایان کمیسروف و روزنفلد بچاپ رسیده بود. این جانب دو مقاله فوق را در سال ۱۳۴۲ از روسی به فارسی گردانیده و در یک کتاب با عنوان :

« در باره زندگی و آثار صادق هدایت» منتشر کرده‌ام

جزوه مزبور در حدود شصت صفحه بوده که برای آن ده ریال قیمت تعیین کرده بوده‌ایم . تعدادی از این جزوه‌ها به طور مجانی پخش شده از نسخه‌هایی که بفروش رسیده است در حدود چهار پنج ریال از قیمت هر جلد دستمزد فروشنده بوده است.

تصور نمیرود که جزوه مورد بحث سودی چنان عاید من کرده باشد که بتوان آنرا «همه‌گونه بهره‌برداری از نام و آثار صادق» نامید !

متأسفانه نقل متن جزوه مزبور در کتاب حاضر میسر نیست و علاقه‌مندان باید منتظر تجدید چاپ آن باشند.

البته کتاب مزبور مانند بسیاری دیگر در نسخه‌های بسیار معدود چاپ شده و یقین دارم که بدست کسانی که علاقه‌مند بوده‌اند چیزی نرسیده است.

ج- جزوه‌هایی که در باره صادق و آثار او، در پاسخ برخی از نویسندگان از جانب من منتشر شده است :

۱۳۱- توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت :

جزوه مزبور در اوائل اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۲ منتشر شده و

در آن توضیحاتی در باره دو نامه صادق هدایت که در روزنامه «آتشبار» چاپ شده بوده داده شده است . البته نقل متن کامل جزوه فوق در کتاب حاضر میسر نیست و شاید در آینده روزی متن جزوه مزبور تجدید چاپ شود. بهر حال ، ما برای این جزوه که بیشتر نسخه های آن بطور مجانی توزیع شده فقط سه ریال قیمت گذاشته بودیم که آنهم دستمزد فروشنده بوده است.

اگر وجوه حاصل از فروش این جزوه را تماما سود فرض کنیم و نیز فرض کنیم که حتی یک نسخه از آن بطور مجانی پخش نشده و فروشنده نیز دستمزدی نداشته باشد جمعا سه هزار ریال از راه فروش عاید من میشده است آیا این مبلغ آن ارزش را دارد که آنرا «همه گونه بهره برداری از نام و آثار صادق» بنامند ؟!

۱۴۲ - «خرچسونه‌ها»

این جزوه در مهر ماه ۱۳۳۳ منتشر شده است و مانند سایر جزوه های مربوط به صادق بطور مجانی پخش گردیده است (روی جلد جزوه نیز صریحا قید شده بوده است که: «مجانی است») اما درباره نام جزوه به مناسبت این ضرب المثل عامیانه : «همه را مار میزنه مارا خرچسونه» که گاه صادق وقتی باو می گفتند که مثلاً فلان درباره شما چنین یا چنان انتقادی کرده به شوخی وبالحنی طنز آمیز میگفت: همه رومار میزنه مارا خرچسونه». آنچه در این جزوه نوشته شده بحثی است انتقادی در باره برخی از مقاله های که در دومین نشریه انجمن گیتی سال ۱۳۳۳ با عنوان « افکار و عقاید درباره صادق هدایت» بچاپ رسیده است.

گرچه یقین داریم این جزوه نیز مانند سایر جزوه ها بعلت این که در نسخه های بسیار معدود بچاپ رسیده ، کسانی که به این گونه مطالب علاقه مند بوده اند به آن دسترسی نیافته اند ولی بعلت تفصیل نقل متن کامل آن در کتاب حاضر میسر نیست فقط چند

صفحه اول که موضوع و مفاد جزوه را تاحدی معرفی میکند در اینجا نقل می‌شود :

« باانتشار کتاب « عقاید و افکار در باره صادق هدایت»، برای اینجانب باز فرصتی بدست آمده است که بار دیگر برخی نکات تاریک مربوط به صادق هدایت را برای علاقه‌مندان روشن کنم و مانند سال پیش شمه‌ای از فسادهای نفرت‌انگیزی که دامنگیر برخی از افراد جامعه ماست بر ملا سازم .

هرچند اینجانب دست در کار مطالعه نسبتاً وسیعی در باره صادق هدایت و آثار او هستم ولی این امر مانع از این نیست که از فرصت‌های مناسبی که گاه برای اظهار نظر در این زمینه‌ها پیش‌می‌آید نیز استفاده کنم زیرا نمی‌توان به این امید که در فرصت دیگر نکات مربوط به صادق هدایت مورد بحث قرار می‌گیرد فرصت موجود را از کف داد، بخصوص که زمینه مطالعات اینجانب طوری است که کمتر می‌توان برای اظهار نظرهایی از نوع آنچه اکنون در جزوه حاضر دیده میشود محلی در آن پیش‌بینی کرد .

بارهاست که از این و آن جسته و گریخته می‌شنوم که عده‌ای ، بنا به اغراض خاص ، کوشش‌های اینجانب را در این زمینه‌ها ناشی از حس شهرت طلبی و منفعت جوئی وانمود میکنند . آنها کاملاً مختارند چنین کنند و اینجانب همانطور که در جزوه « توضیح در باره دو نامه از صادق هدایت» صریحاً متذکر شده‌ام بهیچوجه اظهارات دیگران را در باره خود، در هر زمینه‌ای که باشد، مورد کمترین اعتنائی قرار نخواهم داد.

آنچه بیشتر در انجام این کار و ادامه این رویه محرک و مشوق اینجانب است اظهارات مردم بی‌غرض و صاحب تمیزی است که صمیمیت و صداقت مرا در مورد هدایت می‌ستایند و کوشش مرا در راه تجلیل و تکریم نام

هدایت و روشن کردن نکات تاریک مربوط به شخصیت و آثار او ، مورد تقدیس و تقدیر قرار می دهند . بدیهی است اظهارات غرض آلودچندتن که سرمایه هنری جز یاوه - سرائی ندارند نمیتواند تاثیری در رویه اینجانب داشته باشد .

وقتی چندماه پیش ، کتاب «انتظار» به مناسبت پایان سومین سال درگذشت هدایت ، انتشار یافت همانطور که برای این یاوه گویان حرفه ای بهانه تازه ای بدست آمد که برشدهت یاوه سرائیهای خودبیافزایند برای عده بسیاری دیگر نیز کتاب مزبور وسیله تازه ای بود که حضوراً و غیاباً مرا مورد تمجید و تقدیر قرار دهند: دوست هنرمند ، آقای فریدون توللی ، شاعر معروف معاصر ، پس از مطالعه آن کتاب بمن چنین اظهار داشت:

«علاقه من بشما هر قدر بود اکنون صد برابر شده ، با خواندن کتاب انتظار اطلاعات تازه ای ، بر آنچه تاکنون در باره هدایت میدانستم افزوده شده است» .

دوست دانشمند ، آقای دکتر محسن هشترودی ، استاد دانشگاه ، در باره کتاب «انتظار» چنین اظهار نمود :

« حیف که در این محیط مهر و محبت را قدر و قیمتی نیست . من اشعار شما را چند بار خواندم و هر بار از سوزی که از دوری دوست ما ابراز کرده بودید مدتی می گریسته ام.»

دوست ارجمند ، آقای دکتر منوچهر هدایت که از خویشان نزدیک صادق است ، چنین گفت:
در محیط فامیلی ما کتاب

«انتظار» تاثیر بسیار عمیقی کرده است. برای ما جای بسی خوشحالی است که می بینیم صادقین دوست صدیقی داشته است.»

دوستان و آشنایان بسیار دیگری را نیز میتوانم نام ببرم که صمیمیت و صداقت اینجانب دربار هدایت را مورد تقدیر قرار میدهند و عده بسیاری از خوانندگان متفرقه نیز اظهاراتی در همین زمینه ها کرده اند که بواسطه کمی گنجایش کتاب و برای اینکه حمل بر خود ستائی نشود از ذکر نام و گفته های آنها خودداری میکنم و ذکر دو سه مورد فوق نیز برای این بوده که در برابر اظهارات بیغرضانه و محبت آمیز، گفته های مغرضانه مثنی از خرچسونه های اجتماع شایسته چه اعتنائی میتواند باشد.

اما اینکه عده ای معتقدند که اعتراض به گفته های کسانی که غالباً گمنام و بی اهمیت هستند موجب شهرت آنها خواهد شد، در صفحات پیشین کتاب حاضر توضیحات مختصر داده ایم. اگر ما معتقد باشیم که دارندگان صفات عالیه انسانی درخور تجلیل و احترامند باید قبول داشته باشیم که افراد فاقد چنین صفات نیز در خور اعتراض و مستحق تحقیر و تنفر میباشند و اگر اعتراض به این دسته و ابراز تحقیر و تنفر نسبت به آنها شهوت شهرت طلبی شان را ارضاء کند در مقابل این فایده را نیز دارد که در ضمن این اعتراض حقایق روشن میشود که آگاهی بدان بی شک برای معاصران و آیندگان خالی از فایده نخواهد بود. اگر رسوائی و فضاحتی که توضیحات اینجانب برای این دسته ببار می آورد شهوت شهرت طلبی آنها را ارضاء نکند برای من در خور توجه نیست. من بنا بر وظیفه ای که دارم سعی میکنم مانع شوم که عده ای در مورد هدایت، برای مقاصد پلید خود دیگران را تحت تاثیر سخنان مغرضانه و نادرست خویش قرار دهند.

اصولا در امر توضیح در باره نکات مربوط به صادق هدایت دو عامل محرک من است : یکی حس انجام وظیفه دوستی و دفاع از حقیقت که مرا وادار میکند در حدود قدرت و اطلاع خود درباره اظهاراتی که با حقیقت وفق نمیدهد بمردم توضیحاتی بدهم، عامل دیگر حس تجلیل از مقام انسانیت و دانش و هنر است که صادق هدایت نمونه کامل و واقعی آن بود. دفاع از صادق هدایت ، بر خلاف آنچه عده ای سعی دارند و انمود کنند، دفاعی که فقط جنبه شخصی داشته باشد نیست ، دفاع از هدایت در عین حال دفاع از اصولی است که هدایت صمیمانه به آنها پایبند بود، اصولی که برپایه شرافت و انسانیت و نجابت قرار داشت. دفاع از هدایت دفاع نیست بلکه ، اگر طرف دیگر آن در نظر گرفته شود ، در حقیقت نوعی تعرض است ، تعرض به زشتیها، پستیها ، زدالتها، کینه جوئیها، حسادت و رزنیها، وحشیگری ها، خلاصه ، تعرض بکلیه صفات رذیله و ناپسند که هدایت در تمام مدت عمر با آنها بشدت میجنگید.

البته هدایت ، تا موقعیکه در این جهان بود در مقابل حمله دیگران نسبت بخود خونسردی را یگانه وسیله دفاع خویش قرار داده بود. ولی اگر این خونسردی بنظر او در زمان حیاتش صلاح بود حالا دیگر پس از مرگ او وضع طور دیگری است. اکنون هدایت به مردم و جهانی تعلق دارد که تشنه شناختن او هستند . به همین جهت بنظر اینجانب نه تنها خونسردی و سکوت در باره او دیگر جایز نیست بلکه خیانتی نیز به او و به بشریت محسوب می شود . بر اساس همین فکر است که اینجانب بنا بوظیفه ای که که برای خود احساس میکنم در هر موردیکه امکان بحث و توضیحی در باره هدایت بدست می آید بسهم خود از افشاء حقیقت راجع به او خودداری نمیکنم و اکنون نیز پس از مطالعه مجموعه تازه ای که با عنوان «عقاید و افکار

درباره صادق هدایت» از طرف «انجمن گیتی» منتشر شده
و حاوی مقالاتی است که در روزنامه‌ها و مجله‌ها در باره
هدایت درج گردیده خود را ملزم به دادن توضیحاتی می-
دانم ★»

در جزوه مزبور راجع به نوشته‌های عده‌ای از نویسندگان
که درباره صادق مطالبی درازحقیقت نوشته‌اند توضیحاتی
از طرف اینجانب داده شده است. از میان این افراد شرحی نیز
درباره شادروان صبحی، قصه سرای رادیو تهران نوشته شده
بوده است. بعداً به مناسبتی درباره ۷۶۷ مجله فردوسی هفتم
تیرماه ۱۳۴۷ نیز مطالبی در حدود آنچه در جزوه فوق نوشته شده
بوده نوشته شده است و مناسب دیدم که شرح مزبور را در اینجا
نقل کنم تا باقی بماند:

در مهرماه سال ۱۳۳۳ جزوه تازه‌ای با عنوان «خرچسونه‌ها»
در پاسخ اظهارت خلاف واقع عده‌ای مغرض درباره صادق از طرف
اینجانب منتشر شده است و در آن شرحی در باره آثار گرد آورده
قصه خوان رادیو تهران نوشته بودم و دخالت مستقیم صادق هدایت
را در تهیه و گردآوری آن آثار متذکر شدم. بعداً دیدم که در مقاله‌ای
که آقای کمیسروف ایران شناس و محقق معروف کسه با عنوان
«در باره زندگی و آثار صادق هدایت» در مجله مهم «سویتسکوی-
وستوکودنیه»، نشریه آکادمی شوروی نوشته براساس توضیحاتی

★ البته تازمانی که مقالات مندرج در مجموعه گیتی در نشریه‌های مختلف
بصورت پراکنده وجود داشت، مطالب آنها چندان درخور توجه و اظهار نظر نبود
ولی اکنون که مقالات مزبور بصورتی مدون درآمده به اثرات گمراه کننده‌ی آن
بیشتر افزوده شده است زیرا اکنون دیگر این کتاب در عداد منابعی است که علاقه‌مندان
و محققین ناگزیر بدان مراجعه خواهند کرد و اگر درباره‌ی این مقالات توضیحات
لازم داده نشود مراجعه کنندگان درباره‌ی حقایق بسیاری دچار گمراهی خواهند شد.

که من در جزوه مزبور داده بودم شرکت بسیار نزدیک و مستقیم صادق هدایت را در تهیه مجموعه‌هائی که « قصه خوان رادیو » منتشر نموده بوده ذکر کرده است. آقای کمیسروف چنین مینویسد: « باشرکت بسیار نزدیک و مستقیم صادق هدایت سه مجموعه جالب توجه از قصه‌های ایرانی منتشر شده است. »

و چون این شرح اندکی مبهم بود من در حاشیه ترجمه فارسی مقاله نامبرده چنین افزودم:

« منظور مجموعه قصه‌هائی است که هدایت برای « قصه خوان رادیو » گرد آورده است. »

گرچه « قصه خوان رادیو » دیگر در این جهان نیست و به اصطلاح معروف، اکنون دستش از این دنیا کوتاه است، و عقیده عمومی ما ایرانیان بر این است که « به مرده نباید چوب زد » یعنی نباید بعد از مرگ کسی نقطه ضعف اخلاقی و کارهای ناشایسته او را یادآور شد و یا آنها را برجسته کرد ولی حقیقت برتر از این حرفهاست و عدالت چنین حکم میکند که حقایق روشن شود.

مجموعه قصه‌هائی که مرحوم « قصه خوان رادیو » بنام خود منتشر کرده همه حاصل زحمات و راهنمایی‌های گرانبهای صادق هدایت بوده است و کتمان آن از عدالت بدور است. خود « قصه خوان رادیو » در مقدمه یکی از کتابهای خویش این موضوع را بطرز بارزی تایید کرده است و اینجانب نیز در این مورد در صفحه ۲۹ جزوه «خرچسونه‌ها» چنین نوشته بودم:

« در صفحه ۵۱ کتاب «افسانه‌های بوعلی» که در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ منتشر شده است « قصه خوان رادیو » چنین مینویسد: « این داستان را که اکنون برای شما می آورم نخستین بار روانشاد صادق هدایت پیدا کرد و برای من با دست خود نوشت و آن نوشته را من هنوز دارم. »

« هر چند منظور قصه خوان رادیو از عبارت « برای من با دست خود نوشت » نشان دادن عظمت مقام شخصی خود بوده است معذالک این اظهار تایید صریحی است به آنچه اینجانب در باره خدمات هدایت نسبت با او اشاره کرده‌ام زیرا نه تنها « افسانه‌های

بوعلی، بلکه بسیاری از افسانه‌ها و قصه‌های دیگر را هدایت بادست خود برای «قصه‌خوان رادیو» نوشته‌ها در تنظیم و تصحیح آنها دخالت داشته است و بر اثر زحمات و ابتکارات هدایت‌بود که قسمت مهمی از قصه‌ها و افسانه‌های محلی اکنون بصورت مسنون در دسترس مردم قرار گرفته است.»

همه میدانند که مرحوم «قصه‌خوان رادیو» گرچه در ادبیات فارسی کم و بیش وارد بود ولی از «فرهنگ توده» و طرز جمع‌آوری آن کمترین اطلاعی نداشت وی فقط یک کارمند ساده دفتری در اداره کل موسیقی کشور بود

پس از مرگ صادق او ناجوانمردانه پاروی حق گذاشت و در گوشه و کنار که سهل است حتی در پشت رادیوی دولتی ایران در باره آن مرد شریف و بزرگوار که حق بزرگی به گردن او داشت به ناسزاگوئی پرداخت تا جائیکه میکوشید ثابت کند که صادق در امور مربوط به «فرهنگ توده» سر رشته چندان نداشته است و بدتر از همه درصدد برآمده بود که آثار گرانقدر او را نیز طرد کند و یاعده‌ای مغرض که سعی میکردند این آثار را محرک خودکشی و مسبب فساد معرفی کنند هم آواز شده بود. همین اظهارات باشایسته او مرا وادار کرد که درصدد توضیح برآیم لذا در جزوه «خرچسونه‌ها» که انتشار آن برای پاسخگوئی به کسانی که نسبت به صادق هدایت روش خصومت آمیز پیش گرفته بودند در نظر گرفته شده بود، قسمتی رانیز به شرح در اطراف روابط صادق و «قصه‌خوان رادیو» تخصیص داده بودم. در باره اینکه «قصه‌خوان رادیو» دستگاه رادیو را وسیله حمله و ناسزاگوئی بصادق قرار داده بود در ذیل صفحه ۲۸ جزوه مزبور چنین نوشته بودم:

«تاشهریور ۱۳۲۰ قصه‌هایی که از طرف اداره موسیقی کشور برای پخش به رادیو داده می‌شد خواننده موظف بود آنرا «عینا» در رادیو بخواند و حق نداشت حتی یک کلمه به متن آن‌ها افزوده یا از آن بکاهد ولی پس از شهریور ۱۳۲۰، قصه‌خوان رادیو در وسط هر قصه بهرجائی و بهرکسی که دلش بخواهد میتواند گریزهایی بزند و خرده حسابهای خود را با اینو آن تصفیه کند. منظور اینجانب

فعلا اعتراض به این نیست که چرا دستگاه رادیو دولتی وسیله تامین اغراض شخصی و خصوصی قرار میگیرد ولی نمیتوانم از ابراز تاثر خودداری کنم که می بینم « قصه خوان رادیو » وسیله ای را که در حقیقت هدایت در اختیار او گذاشته و سالها به او در تنظیم و تهیه این قصه ها کمک میکرده است بر علیه خود او بکار برده، درباره این مرد بزرگ که حق زیادی به گردن « قصه خوان رادیو » دارد اظهارات ناروایی که جزو برنامه رسمی رادیو هم نیست تا گوینده آنرا بتوان معذور دانست، ابراز میکند. البته برای پاسخ دادن به اظهاراتی که بوسیله رادیو پخش میشود باید از همان دستگاه استفاده کرد ولی متأسفانه برای استفاده از این دستگاه میسر نیست و اکنون وسیله ای جز مطبوعات در اختیار ندارم که آن هم نسبت به رادیو یک وسیله بسیار ناقصی است معذالک که آن هم نسبت به رادیو یک وسیله بسیار ناقصی است معذالک از این وسیله ناقص نمیتوان صرف نظر کرد زیرا بهتر از هیچ است به کمک آن میتوان لااقل عده ای را، هر قدر معدود که باشد، بابخشی از حقایق آشنا ساخت. زیرا بطوریکه شنیده میشود « قصه خوان رادیو »! حتی در محافل خصوصی و در ادارها و کافه ها و غیره نیز هر وقت فرصتی بدست می آورد به انکار مقام واقعی هدایت میپردازد فقط به این خیال واهی که بدین وسیله خواهد توانست خود را یگانه متخصص فلکلور (فرهنگ توده) در ایران معرفی کند.»

در اطراف روابط صادق و قصه خوان رادیو در صفحه های ۲۶ و ۲۷ جزوه «خرچسونه ها» نیز چنین توضیح داده بودم:

« بطوریکه شاید عده ای از خوانندگان نیز مطلع باشند، ظادق هدایت سابقا چندی در اداره موسیقی کشور که هنرستان موسیقی نیز ضمیمه آن بود کار میکرد و در تنظیم مجله موسیقی و سایر فعالیت های هنری با سایر کارمندان آن اداره از قبیل نیمایوشیج و عبدالحسین نوشین و غیره همکاری داشت. پس از تاسیس اداره رادیو «کمیسون رادیوی پرورش افکار» تصمیم گرفت برای کودکان برنامه ای در رادیو ترتیب دهد. برای اجرای این برنامه یکی از اعضای اداره موسیقی کشور (محمد ضیاء هشترودی) از طرف

اداره مزبور انتخاب و معرفی شد ولی در روز اجرای اولین برنامه عضو منتخب بعثت کسالت در اداره حضور نیافت. از قضا « قصه خوان بعدی رادیو » که در آن ایام در دفتر هنرستان موسیقی با حقوق مختصری خدمت میکرد به اداره موسیقی کشور رفت و آمد داشت و با کارمندان آن اداره نیز کم و بیش آشنا شده بود (و در آن روز برای تحویل گرفتن مقداری لوازم التحریر به اداره موسیقی آمده بود) لذا در نظر گرفته شد که برای جلوگیری از بروز وقفه در اجرای نخستین برنامه کودکان موقتا از این شخص استفاده شود بعدها نیز چون عضوی که انتخاب شده بود برای این کار رغبتی نشان نمیداد لذا به پیشنهاد هدایت که طرز اجرای نخستین برنامه کودکان را پسندیده بود قرار شد این برنامه بطور قطع به عهده صبحی محول گردد . چون به ابتکار و دستور هدایت قبلا در رادیو اعلام شده بود که هر کس قصه‌ای از ولایات بفرستد در رادیو پخش و نام فرستنده آن نیز معرفی خواهد شد لذا هر روز قصه‌های مختلفی از گوشه و کنار کشور به اداره موسیقی میرسید و پس از آنکه هدایت آنها را مطالعه میکرد و بصورت قابل اجرا درمی آورد به قصه خوان رادیو داده میشد که آنها عینا در پشت رادیو بخواند و همین قصه‌هاست که بعدها بصورت مجموعه‌هایی از طرف « قصه خوان رادیو » چاپ و منتشر شده است. صادق هدایت نظر به علاقه‌ای که به جمع آوری قصه‌های محلی ایران داشت و در این کار سالها مطالعه کرده بود ، قصه‌های رسیده را مطالعه و برای پخش بدست قصه خوان رادیو میداد. حتی مدتی پس از ترک خدمت اداره موسیقی کشور باز در امر تنظیم قصه‌ها مرتبا به قصه خوان کمک و او را راهنمایی میکرد، تمام اظهار نظرها و حاشیه‌های مندرج در مجموعه افسانه‌ها و قصه‌های دیگری که از طرف « قصه خوان رادیو » چاپ شده بوسیله هدایت تذکر داده شده است (مگر توضیحات و تصرفات ناشیانه و دخالت‌هایی که مخالف اصول فنی این کار است). بانندگی دقت نیز هرکس میتواند پی ببرد که این توضیحات از طرف کسی میتواند داده شده باشد که در این فن دارای مطالعه و تخصص کافی است

نه کسیکه بر اثر یک اتفاق او را به کار قصه خوانی واداشته باشند. اما هدایت ، همانطور که در طبع او بود، هرگز پیش کسی در باره این کمکها اظهاری نمیکرد و اگر « قصه خوان رادیو»! برای اینکه خود را یگانه متخصص «فرهنگ توده» در ایران قلمداد کند در صدد انکار مقام هدایت بر نمی آمد و تهمت ها و افترا های ناروا و دشنامهای خلاف شرافت و انسانیت درباره آن مرد شریف بر زبان نمی آورد طبعاً اینجانب نیز هرگز این مطلب را افشاء نمیکردم.»

۱۵۳- داستان ویکتور هوگوی وطنی

جزوه مزبور در دیماه ۱۳۳۶ در نسخه های معدود بچاپ رسیده است . قیمت تمام شده سه ریال بوده که بهمان قیمت در اختیار خریداران گذاشته شده و همین سه ریال دستمزد فروشنده بوده است. باوجود این قسمت اعظم نسخه های این جزوه بطور مجانی پخش شده است . چون تعداد صفحات جزوه نامبرده نسبتاً کم است متن آنرا در کتاب حاضر نقل میکنم:

مجله هفتگی «فردوسی» در شماره مورخ بیست و ششم آذرماه ۱۳۳۶ خود زیر عنوان: «به هدایت حمله میکنند» چنین مینویسد: «صادق هدایت» امروز بحق ، نامدارترین و هنرمندترین نویسنده معاصر ایران لقب گرفته است. تأسف در این است که وی امروز در میان ما نیست و بجای او کسانی قلم میزنند که از مایه و استعداد نویسندگی بهره ندارند اما انتظار دارند که از آنها نیز چون هدایت تجلیل بعمل آید . و چون اعتنائی نمی بینند ، خشمگین میگردند و خیال میکنند که این آتشها همه از گور « هدایت» بلند میشود، خوب بر میدارند و بر مرده هدایت میکوبند.

آنها هم حق دارند ، زیرا می بینند که پیش از هدایت ، بکار نویسندگی پرداخته اند و از این جهت بر او حق تقدم دارند . و از نظر کمیت هم آثارشان چندین برابر

کتابهای هدایت است ، و علاوه بر اینها ، با هزار بالا و پائین سرو سری دارند ، اما باز جایی برای خود در صحنه هنر باز نکرده اند.

دیگران ، «هدایت» مارا بزرگ می دارند و کتاب های او را بزبانهای خودشان ترجمه میکنند ، ولی ما «هدایت» خود را گاه و بی گاه مورد حمله قرار میدهیم . و این تاسف آور است...»

وسپس مجله مزبور متن قسمتی از نوشته «یکی از نویسندگان ★» را که در یکی از مجله های «پرتصویر و کم ارزش تهران» به منظور حمله به صادق هدایت بچاپ رسیده است، نقل میکند.

اما مجله «فردوسی» نام حمله کننده و نام مجله اش را ذکر نکرده است چه مجله فردوسی ذکر این نام را به حق دونشان خود میدانسته است، ولی ما پس از تحقیق توانسته ایم نام حمله کننده و نام مجله را بدست آوریم.

البته هر فردی که به اصول انسانیت و شرافت پایند است و برای مقام بشریت و هنر احترام قائل میباشد در مقابل اینگونه حملات پست و غرض آلود نمیتواند بی اعتناء مانده سکوت اختیار کند، معذالک پس از آنکه مابه هویت حمله کننده و به نام مجله اش پی بردیم ، دیدیم بهتر بود که مجله «فردوسی» در این مورد بی اعتنائی و سکوت را ترجیح میداد، زیرا:

اول- نوشته ای که بنابه استنباط مجله «فردوسی» به قصد حمله به هدایت بچاپ رسیده است چه از نظر ادبی و چه از نظر محتوی نوشته ای است بتمام معنی بی ارزش .

ثانیا - این نوشته بی ارزش در مجله ای بی ارزشتر بچاپ رسیده، مجله ای که بدون کمترین اغراق، حتی به یکبار ورق زدن

★ «یکی از نویسندگان» لقبی است که خود نویسنده ی رمانی که گویا چندی است باعنوان «آتش بجان شمع قند ...» در مجله ی هفتگی مصور تهران» بچاپ می رسد ، به خودشان مرحمت فرموده اند. در کشور ما چه مانعی دارد که بیازهم خود را جزو مرکبات قالب بزند !؟

هم نمی ارزد.

ثالثاً- این آقای « یکی از نویسندگان » آنقدر جرات و جسارت نداشته است که نام خود و یا نام هدایت را در نوشته خود صریحاً ذکر کند و فقط با استفاده از نشانه‌هایی مانند « گذارش به فرنگ افتاد . . . و خود را کشت » فکر خواننده را متوجه صادق هدایت میسازد.

رابعاً- کسانی که هدایت را از نزدیک می‌شناخته‌اند و کسانی که پس از درگذشت وی از روی نوشته‌های نویسندگان ایرانی و خارجی به شمه‌ای از زندگی خصوصی او آشنا شده‌اند خودشان بخوبی می‌توانند پی ببرند که نسبت‌هایی که به هدایت داده شده تا چه حد بی‌پایه و مغرضانه است . البته کسانی که هدایت را بقدر کافی نمی‌شناسند و فقط از روی این عبارت که : « گذارش به فرنگ افتاد و خود را کشت » شخص مورد حمله را صادق هدایت تصور کنند، مسلماً از فحشهای چارواداری و لحن غیوم‌دبانه‌ای که حمله کننده در نوشته خود بکار برده است و باتوجه به نسبت های ناروایی که وقیحانه به وجود ارجمندی چون صادق که همه‌او را یگانه انسان کامل قرن ما میدانند ، داده شده است به آسانی پی خواهند برد که این ناسزا ها جز از حسادت و غرض و کینه نمی تواند ناشی شده باشد و لذا حمله کننده از عمل خود نتیجه‌ای کاملاً معکوس حاصل خواهد کرد.

خامساً- امروز دیگر صادق هدایت احتیاجی به دفاع ندارد زیرا همه افراد تحصیل کرده‌ما و همه نویسندگان و شاعران و هنرمندان و هنرشناسان و دانشجویان و دانش آموزان و حتی بسیاری از مردم عامی هدایت را کم و بیش می‌شناسند و از فضائل انسانی و خصائص هنری او باخبرند و لذا این گونه یاوه‌سرائیها کمترین تاثیری در آنها ندارد.

سادساً - کسانی که حمله کننده و مجله او را می‌شناسند میدانند که اگر کسانی باشند که بتوان به آنها حق داد که بدیگران نسبت انحرافات جنسی، از قبیل آنچه حمله کننده در نوشته خود ذکر کرده است بدهند ، و آنها را در خور سرزنش بدانند کارکنان

و همکاران مجله عقیفه «مصور تهران» نمیتوانند باشند .
خلاصه به‌جہات فوق و جہات بسیار دیگر اینجانب عقیدہ دارم کہ بہتر بود مجلہ «فردوسی» بہ نوشتہ «یکی از نویسندگان» مجلہ «مصور تهران» مطلقاً اعتنائی نمی‌کرد. حال کہ چنین نشدہ است ناگزیر باید بہ توضیحات مجلہ «فردوسی» توضیحاتی افزودہ شود و علاوہ بر عواملی کہ مجلہ فردوسی آنها را محرک حملہ کنندہ دانستہ است محرک اصلی حملہ کنندہ معرفی گردد.

درک شخصیت صادق ہدایت و فہم زندگی پاک ویی آرایش او کار ہر فرد ظاہر بین و بی‌مایہ و مفروض نیست و بقول مجلہ «علم و زندگی» «بحث دربارہ آنچه صادق ہدایت بود. بحث دربارہ شخصیت او ، کار دشواری است کہ از عہدہ ہر کسی برآمدنی نیست.»

کسی کہ ہدایت را ہرگز ندیدہ و ہمیشناختہ است و بنجول نویسی ہم بہ او مجال اینکہ آثار ہدایت را بخواند نمیدہد و قدرت دید و نیروی فہم و استنباط او، از روی نوشتہ‌ہایش، حتی بہ حد متوسط ہم نمیرسد چگونہ می تواند دربارہ زندگی صادق نظر صحیحی اظہار کند ؟

در بارہ صادق پس از مرگ وی نویسندگان بسیاری چہ در ایران و چہ در خارج از ایران مطالب زیادی نوشتہ اند و نیازی نیست کہ ما چیزی بگوئیم !

غرض ما در این مختصر معرفی علت اساسی حملہ ای است کہ نویسنده اصلی داستان های بازاری و میتدل یا « ویکتور هوگویی وطنی» به‌هدایت کرده است تا مردم بدانند وی کہبہ زندگی دیگران خردہ میگیرد چگونہ برای اطفاء آتش کینہ و حسد خود ہمہ اصول انسانیت و تربیت را زیر پا میگذارد و نیز معلوم شود وی کہ کار دیگران را قبول ندارد و آنها مورد استہزاء قرار میدہد ہنر خودش چہ ارزشی دارد .

در آبانماہ ۱۳۱۹ در تہران داستانی با عنوان « ناز» بہ قلم

«ح.م. حمید ★» که بر روی جلد آن تصویر زنی ایرانی پسند را برای جلب جوانان مجرد و مشتریان عزوبت کشیده عرضه کرده بودند بوسیله کتابفروشی رازی منتشر شد. این داستان نهمین داستان از سلسله داستانهای است که «ویکتور هوگزی و طنی» از چشمه خشک نشدنی نیوگ و هنر خود مرتباً صادر فرموده و میفرمایند!

این داستان را بر حسب تصادف یکی از دوستان هدایت خوانده بود و آنرا به هدایت داد که اونیز بخواند و از این فصاحت رقتبار که نامش را داستان نویسی گذاشته بودند باخبر شود.

چه کسی است که اندکی از ذوق ادبی و هنری بهره‌مند باشد و پس از خواندن اینگونه نوشته‌های مبتذل و بازاری که به زور تصاویر زنان لخت و عناوین شهوت‌انگیز بفروش میرسد و در آن چیزی جز احساسات ساختگی و جمله پردازیهای خنک و عشق‌های قلبی و نصایح ابلهانه و ریآآمیز اخلاقی چیز دیگری وجود ندارد از خود عکس‌العملی نشان‌دهد و حس تحقیر و استهزای او نسبت به نویسنده آنها برانگیخته نگردد؟

هدایت که به تحولات ادبی معاصر ایران ذی‌علاقه بود و جریان تغییر و تکامل داستان نویسی معاصر را تعقیب میکرد طبیعتاً پس از خواندن داستان مزبور نمیتوانست برانگیخته نگردد؟

لذا مقاله‌ای با همکاری همان دوست تنظیم کرد و با عنوان «داستان ناز» در شماره دوم سال سوم مورخ اردیبهشت ۱۳۲۰ مجله «موسیقی» یا امضای دیگری بچاپ رسانید.

غرض صادق این بود که برخی نکات را به نویسنده این داستانها در لباس طنز و شوخی گوشزد کند و به او دیگران در اصلاح کار خود کمک نماید ولی چگونه ممکن بود که این تذکرات بی‌غرضانه صادق موجب رنجش نویسنده‌ای که خود را ویکتور هوگزی معاصر میدانند شود و وی را به انتقام برنیانگیزد.

اما چگونه میتوان انتقام گرفت؟ در باره هدایت چه میشود

★ مجله «علم و زندگی» در شماره‌ی دیماه ۱۳۳۰ ح.م. حمید را «یکه‌تاز میدان ادبیات و داستانهای بازاری» می‌نامد.

گفت یا نوشت؟ چه ایرادی بر او یا هنر او میتوان وارد کرد؟
آیا او زندهای لخت را وسیله فروش آثار خود قرار داده بود؟ آیا او هرگز در صددرآمده بود که هر هفته یا هر ماه بایک مشیت لاطائلات عشقی و شهوت انگیز جیب جوانان نارس و ساده لوح را خالی کند؟ آیا او با کثیفترین و بی ارزش ترین و بدنام ترین مجله ها همکاری می کرد؟ آیا او با ترجمه های قلبی و سر و ته شکسته حق التالیف کلان بجیب میزد؟ آیا او نمایشنامه های نویسندگان خارجی را میگرفت و اسامی اشخاص و محلهای داستان را به اسامی فارسی تبدیل میساخت و با مثله کردن یا کم و زیاد کردن مطالب آن مرتباً نمایشنامه جدیدی بنام خود صادر میکرد؟ آیا او اهل زدوبند بود و یا بقول مجله « فردوسی » « با هزار بالا و پائین سروسری داشت؟ » . . .

معلوم میشود که ویکتور هوگو، وطنی ما سالها مشغول مطالعه بود تا مگر راهی برای حمله به هدایت پیدا کند سرانجام بخیال خود توفیق یافت و طرح یک شاهکار دیگری را ریخت که در آن ظاهر موضوع انتحار و مباحثات اگزیستانسیالیستی را گنجانیده است، کسی که از فلسفه اگزیستانسیالیسم کمترین اطلاعی ندارد ناگهان فلان قهرمان داستان او در مباحثات ابلهانه خود که در حقیقت از زبان نویسنده داستان است در این زمینه در افشانی میکند و غیر مستقیم به هدایت میتازد.

ما عین نوشته هدایت را در باره « داستان ناز » شاهکار بنجول نویس قرن بیستم در زیر نقل میکنیم تا خوانندگان از یکطرف به ارزش شاهکار های ادبی ویکتور هوگو، وطنی ما پی ببرند و از طرف دیگر علت اصلی حمله وی را دریابند.
(عباراتی که در داخل « » نوشته شده از متن خود داستان

* مثلاً بقرار اطلاع نویسنده داستان « ناز » یکی از نمایشنامه های یک نویسنده فرانسوی را با عنوان « شوهر های مریم خانم » و با تعویض نام شخصیت های نمایشنامه بفارسی گردانید و در یکی از تئاتر های لاله زار بروی صحنه آورد ولی بزودی قضیه مکتشف و رسوائی بیار آمد و لذا از ادامه نمایش خودداری شد .

است و نیز خوانندگان مخصوصا باید توضیحات پاورقی رادرموقع خواندن مقاله از نظر دور ندارند والا مقاله ناقص خواهد بود):

درباره داستان ناز

شیوه رمان نویسی یکی از ارکان ادبیات دنیاست، ولی در زبان فارسی تاکنون چندان رایج نبوده و نویسندگان زیردست ماکترباین شیوه گرائیده اند و البته اگر این عدم توجه ادامه می‌یافت یکی از نواقص ادبیات جدید محسوب می‌گردید.

خوشبختانه اخیراً در این شیوه نیز نویسندگان بزرگی پیدا شده‌اند که اگر کوشش ایشان در انشاء داستان های دلپذیر ادامه یابد میتوان آینده درخشانی را برای این فن پیش بینی نمود.

نکته‌ای که مخصوصا مایه بسی خوشوقتی است آنست که نویسندگان زبر دست جوان چندان در پی تقلید از شیوه های متداول داستان نویسان بزرگ عالم نبوده خود روش مبتکرانه‌ای در آن فن اتخاذ نموده‌اند.

داستان دلپذیر «ناز» که این حقیر تازگی لذت خواندن آنرا یافته‌ام. یکی از نمونه های بسیار زیبایی داستان های جدید است که با شیوه‌ای خاص در کمال زبر دستی نگارش یافته است.^۱

از هنرهای نویسنده زبر دست این رمان و خصائص شیوه ایشان آنست که داستان را بزمان و مکان

(۱) درباره شیوه نگارش این کتاب این ضعیف مدتها در اندیشه بود که آنرا جزء اسلوب رمانتیسیم یا ناتورالیسم یا رئالیسم باید شمرک و بالاخره بفرست دریافت که این داستان دلپذیر بشیوه های نوین: *Arrivisme* و *Fumisme* و *Mercantilisme* نگاشته شده است.

محدود و مقید نمیفرمایند، بطوریکه ممکن است خواننده محل و زمان وقایع را هر کجا دلش میخورد قرار بدهد. فقط چون از درخت با اوباب و خرماندگری نشده، پیداست که در مناطق استوائی نبوده است و همچنین بی شبهه این حوادث در عرش و بهشت رخ نداده، و گسرنه اشخاص داستان زیر سایه درخت های سدره و طوبی می نشستند. اینک خلاصه داستان:

در باغ باباجواد که نویسنده محترم در آن آرزوی «طناب بازی»، «تاب خوردن» و «پرواز» و «آب تنی» دارد و خواننده را هم دعوت میکند، یک روز صبح شش دختر نازنین ۲ وارد میشوند. باین طریق فوراً نصف خواب زن بابا جواد که دیده بود چند نفر حوری بیباغ آمده اند و می خواهند یکدسته عفریت را بیرون کنند تعبیر میشود ۳ و می یکدیگر را قلقلک میدهند و میخندند.

این بابا جواد کرامتهائی دارد که اگر چه در کتاب ذکر نشده ولی خواننده زیرک خود باید استنباط کند و از آن جمله اینکه صبح پیش از چائی «از زندگی جز باغ خود و زن خود چیزی ندارد» ولی بلافاصله بعد از چائی خوردن «پسران تازه سالی» پیدا میکند که رو بشهر راه

(۲) ظاهراً این دختران خواهران شش قلو بوده اند و این نکته را که نویسنده باز پرسستی تمام تا آخر داستان پنهان داشته، از اوصافی که برای دختران کرده میتوان دریافت. زیرا همه درست مانند هم نازنین و جوان و خوشگل و راسته بزیباترین جامه ها، بوده اند. یعنی «خوشگل مطلق» و باین وسیله نویسنده نمیخواهد سلیقه خود را به خواننده تحمیل بکند و او را در تصور خوشگلی آزاد میگذارد. شباهت اخلاقی ایشان هم بسیار است زیرا همه شوخیهای باهمه می کنند همه دائماً میخندند.

(۳) فقط فرقی که خواب زن بابا جواد با رویای حزقیال نبی دارد اینست که خواب او زود تعبیر میشود ولی رویا بلاوجود تفسیر و تعبیر بسیار همینطور بی تکلیف مانده است.

چون از هنرهای نویسندگان بزرگ دنیا یکی آنست که بعضی نکات را ذکر نکرده درک آنها را بهوش خواننده وامیگذارند، نویسنده محترم ما نیز هیچ نمیگوید که این شش دختر حب سَن سن خورده اند ، ولی خواننده خود این نکته را میفهمد زیرا چون بابا جواد را میبوسند «مشامش پر از عطر خوشبوترین دهانها میگردد.»

این دختران در شوخیهای لطیف و بامزه معرکه میکنند و مخصوصا خودشان از شوخی های یکدیگر بسیار لذت میبرند ، چنانکه چون یکی از ایشان میگوید:

«ما هم حوریان بهشت هستیم . بخدا بهشت دکان بزازی ندارد . . . همه «باز بققهه میخندند ، باز میدوند، باز شوخی میکنند .»

در ضمن آنکه این شش دختر ادای بلبل را در آورده و برخلاف انتظار نویسنده محترم از درخت ارغوان بالا رفته روی شاخه ها نشسته اند ، سه جوان لاغر زردنبوی مردنی و تریاکی بیباغ می آیند و چون در بسته بود از دیوار بالا آمده توی باغ می جهند. ولی نویسنده که آن حرکت را از دختران دیده است اینجا دیگر هیچ تعجب نمیکند.

یکی از این جوانان تریاکی پاکزاد پهلوان داستانست . پاکزاد از پدر جهان شناس ۶ و مادری نادان بوجود آمده بود. هنوز بچه بیچاره درست بدنیا نیامده،

Génération spontanée (۴) باین طریق بابا جواد مسئله

(خلق المساعه) را که پاستور با کوشش فراوان رد کرده است، دو باره اثبات میکند

(۵) نویسنده محترم که توجه شایانی بنکر نکات اخلاقی و اجتماعی مینول میفرماید، سزاوار بود تذکر میداند کسانی که تا این اندازه بذلهگو و بامزه هستند باید برای رفع چشم زخم نظر قربانی بخود آویزان کنند.

(۶) بزعم این حقیر نویسنده دانشمند واژه «جهان شناس» را بمعنی جغرافی دان، وضع کرده است.

پدرجهان شناس او را بباد نصیحت‌های اخلاقی و اجتماعی گرفت ، بطوریکه بچه وحشت کرد و پس از آنکه در شانزده سالگی دوره دبیرستان را بپایان رسانید، پنهانی با جوانی ناپاک ۷ بنام خوشدل که میخواست با خواهر پاکزاد رابطه پیدا کند رفیق شد. باهم دنبال خانمها افتادند و در خیابان ها «بزیباترین مناظری که در پیرامون خود می یافتند چشم دوختند» ۸ و خوشدل پاکزاد را «بزیبائی ها متوجه ساخت». ۹

بالاخره نخستین بار یکشب پاکزاد در حالیکه «چشم بدهان خوشبوی» ۱۰ زنی که پهلویش نشسته بود دوخته بود، از دست او گیلای عرقی نوشید و بعد هم تریاک کشید. پدر جهان شناس با نصایح اخلاقی پاکزاد را منفعلساخت. پاکزاد حب خورد و تریاک را ترک نمود. پدر، دختر یکی از دوستان محترم خود را برای او نامزد کرد و سرمایه تجارت باو داد. دختر خود را نیز برای خوشدل عروسی کرد. اما پاکزاد زود توبه را شکست و باز «منقل تریاک را در پیش کشید و با نامزد نازنین خود مرتکب عمل ناشایستی شد» و «امضای شریک خود را ساخت» و «بصورت جانوری ناپاک و موحد در آمد ۱۱ بعد مادر پیرش را که باو ملامت میکرد «بزیبایا فکنده لگدهای سخت براندام ناتوانش» زد. پدرجهان شناس که این واقعه را

(۷) معلوم میشود این جوان تطهیر نمیکرده است.

(۸) اینجا نویسنده زبردست از قول ایشان عقیده خود را بیان میکند :

(۹) نویسنده دانشمند در این مورد لغت Pornographie را با Fsthétique عوضی گرفته اند .

(۱۰) اگر مرحوم Coty از وجود این ضعیفه خبر می‌داشت ، البته

او را برای کارخانه عطرسازی خود استخدام میکرد .

(۱۱) این تحول Métamorphose ناگهانی که در افسانه‌های

قدیمی هم نظایر دارد، عقیده پیروان تناسخ را اثبات میکند.

دید « فریادی زد از پادر افتاد » و تابامداد بیدار ماند و فکر کرد، و بالاخره بوسیله یکنفر مستخدم قوی هیکل از خانه بیرونش « نداشت ».

مادر از غصه اول دیوانه شد و در حال دیوانگی نصایح اخلاقی بسیار عاقلانه بدختر خود داد و مرد ۱۱ چندی بعد « در یکی از آخرین شبهای زمستان » در یکی از نقاط مجهول شهر مجهولی که « از پای دیوار ها یا کنار جویهای خشکو بدبوی آن » « اشخاص مفلوک ژنده پوش لاغر و بدقیافه و کثیف » عبور میکردند و در کنار همان جویهای خشک و بدبو پایشان « تازانو بگل فرو میرفت » در پس پرده قهوه‌خانه کثیفی « کسودی غلیظ و بدبو فضا را پر کرده بود » ۱۲ سه جوان تریاکی دست و رو نشسته که یکی از آنها پاکزادست، نشستند و حرف های غم انگیز زدند و قرار گذاشتند که بروند انتحار کنند و برای آداب خودکشی هم قرار شد، یکی از آنها تار همراه بیاورد و دیگری سینه اش را برای مثنوی خواندن صاف کند بالاخره روز جمعه از سربازارچه سید ابراهیم ۱۳ راه افتادند و درست در موقعی که دختران ادای بلبل در آورده روی شاخه های ارغوان نشسته و « مرغان چمن را بحیرت افکنده بودند » بیابان بابا جواد رسیدند.

نویسنده زبردست که از مصاحبت این تریاکی ها خسته شده و از روی شکسته نفسی نسبت « بدسلیقگی » به خود میدهد، اینجا خوانندگان را با خود بیابان جواد

(۱۱) نکته قابل توجه اینست که مادر اول دیوانه میشود و بعد میمیرد ، حال آنکه اگر نویسنده محترم عکس این نکته را نوشته بودند خوانندگان زیرک و باذوق البته تعجب میکردند .

(۱۲) البته نویسنده محترم خود این قهوه‌خانه را یلد بوده و اینکه نشانی درستی نمیدهد، یا از نوع صنعت تجاهل العارف است و یا میترسد که خوانندگان کجکاو یقوت توی این قهوه‌خانه سربکشند.

(۱۳) بعد از باغ بابا جواد اولین محلی است که در این کتاب ذکر شده است

یتماشای « حوریان بهشتی همان دختران نازنین» میبرد .
یکی از دختران که آن سه جوان را میبیند ۱۴ «قهقه‌ای
را که سرکرده است از میان قطع میکند» ۱۵.

بعد جوانان می‌نشینند و عرق میخورند و
چنانچه قرار بود یکیشان سه‌تار میزند و دیگری که متخصص
مثنوی خواندن است شعری از حافظ میخواند و بعد کپسول
زهر را بر میدارند که بخورند.

آن شش دختر بشکل موجودات « سرسام آور»
از میان خرمنهای گل نمایان میشوند و نیمه عریان در هم
می‌پیچند و میرقصند ، و خنده‌ای چنان سخت و طولانی می
کنند «که جوانان بلرزه درمی‌آیند» ۱۶ بعد این شعرهای
لطیف و بامزه را:

زیر درخت یاسمن میگفت دلدارم بمن
لبهای تو شربت دارد زندگی با تو لذت دارد
باچند بیت دیگر باهمین بامزگی و لطافت میخوانند.

ناگهان سه نفر از ایشان که نامزد ندارند، عاشق
این سه جوان لاغر سیاه تریاکی میشوند و چون خوشبختانه
همه متخصص تهذیب اخلاق جوانان میباشند و خود را وقف
اصلاح جامعه کرده‌اند کمر همت بتصفیه اخلاق ایشان
می‌بندند.

اقدامات مقتضی فوراً شروع میشود ، اولین
اقدامی که برای اصلاح اخلاق ایشان میکنند دستور آب

-
- (۱۴) ببیختانه دختران نویسنده محترم را نمی‌بینند و گرنه ناچار موضوع
داستان تغییر میکرد.
- (۱۵) نویسنده زبردست فراموش کرده‌اند که بگویند این دختر در برش
ید طولانی داشته بطوریکه قهقهه را (البته باقیچی) درست از میان قطع میکرده‌است
(۱۶) معلوم نیست نویسنده چه عداوتی با حوریان دارد که آن‌ها را بصورت
Bacchantes جلوه‌سپدهد و بجای توصیف بهشت منظره‌ای از Pandémonium
را مجسم بسازد .

تنی است. بعد همه بشهر میروند. نام دختری که نصیب پاکزاد شده «ناز» است. صورت پاکزاد خاصیت کاغذ تور نسل دارد، بطوری که در مقابل سؤال ناز که آیا دوستم داری؟ اول «رنگش چون گج سفید و سپس چون زغال سیاه می شود ۱۷» و از اینجا ناز یقین میکند که عاشق اوست ناز همه «عادات موحش» را از سر پاکزاد می

اندازد، اما هنوز نتوانسته است او را بترک تریاک وادار کند، برای اینکار او را به افجه میبرد آنجا پاکزاد از اشاره ناز بلب خود در اثر همان خاصیت اصلی اول «رنگش سرخ و سپس سفید» میشود و قول میدهد که دیگر تریاک نکشد. بعد از چند روز ناز منقل و وافور خوبی برای او تهیه می بیند و بعد از ناهار باطاق میروند. ناز لباس خود را درمی آورد و «بوی تند و جذاب» تریاک در اطاق پیچیده است ۱۸ ناز به پاکزاد تکلیف میکند که از لبهای شیرین او یا تریاک تلخ یکی را انتخاب کند و پاکزاد پس از مدتی تردید بالاخره لبهای شیرین را انتخاب کرده، منقل و وافور را از پنجره بمیان حوض پرت میکند.

سال بعد که آن شش دختر باز در باغ باباجواد جمع میشوند، ناز قصه اقدامات خود را در تصفیه اخلاق پاکزاد بیان میکند و میگوید: «امروز ما هر شش نفر مدعی هستیم که از ما خوشتر - شادمان تر - خندانتر - وراضی تر از زندگی در همه عالم وجود ندارد ۱۹ ناگهان پاکزاد با

(۱۷) البته ضرورت نداشت که نویسنده محترم بگوید صورت پاکزاد همیشه بهمان سیاهی باقی نماند. اینها نکاتی است که خواننده خود باید درک کند.

(۱۸) اینجا خواننده نباید ایراد کند که چطور در قهوه خانه دود تریاک

(ص ۱۵۸) «غلیظ و بد بو بود» و در این موقع بوی آن جذاب شده؟ شک نیست که که ناز برای عاشق خود تریاک زرین اعلی فراهم کرده است که با تریاک قهوه خانه ها فرق دارد.

(۱۹) نویسنده محترم فراموش کرده اند که طوس تر، احمق تر و پرورتر، بیخچال تر و ساختگی تر، را اضافه بفرمایند.

«چهره‌ای روشن و زیبا و موئی سیاه و فر خورده» وارد میشود در حالی که اتوی شلوارش یک‌دوره هم کج نیست ۲۰ و کفش های برقی او مثل آینه برق میزند.»
بمناسبت این حوادث ناز اسم خود را بر میگرداند و «نازنین» میگذارد. ۲۱



این داستان دلکش که هم شیرینی لبهای ناز و هم جذابی بوی تریاک را دارد و خواننده دیگر مجبور نیست که یکی از آن دو را اختیار نماید باینجا ختم میشود. هنر نویسنده دانشمند و زبر دست این داستان بیشتر در نکات فلسفی و روانشناسی و اخلاقی و تربیتی و اجتماعی و مواعظ سودمندی است که در اثر تجربیات شخصی خود ابداع کرده است در ضمن داستان بیان فرموده‌اند. از آنجمله عبارات پر مغز و عمیق ذیل است. ص ۱۵: «چه بسیار بچه‌های خیلی خوب که جوانان بسیار بد شدند و چه بسیار جوانان نیکو و آراسته و صالح که مردان بسیار بد از کار درآمدند. رمز تربیت صحیح در اینجا است.»

جای خوشوقتی است که نویسنده تیز هوش، این رمز را کشف فرمودند.

ص ۲۸: «اصلاً گویا چیزی که لذت و خوشی مطلق در آن وجود داشته باشد در این جهان وجود ندارد.»
ص ۲۸: «پاکزادگاه بیاد روزگار گذشته می افتاد و مالشی در دل خود احساس میکرد.»

اینجا نویسنده به نکته مهمی در روانشناسی

(۲۰) این حقیر در نظر دارد بزودی یک سری داستان ماهانه بنام «اتوی عشق» از خود صادر نموده و در معرض استفاده خوانندگان بگذارد.

(۲۱) نویسنده محترم مناسبت این تغییر اسم را بیان نمیکند و درک آن را بهوش خواننده وامیگذارد.

برخورده‌اند و آن اینست که یاد روزگار گذشته دل پیچه
می‌آورد.

ص ۲۸: « افسوس که ما همه این چیزها را
می‌بینیم - احساس می‌کنیم ولی نمی‌فهمیم » اینجا نویسنده
البته از جانب خود شکسته نفسی فرموده‌اند .

ص ۳۴ و ۳۵ : همه بدی‌ها و بدکاری‌ها از بدی
فطرت، بدی اصل و نسب یا بدی تربیت نخستین نیست .
چه بسیار از رذائل و گناهان موحش که در او اسط عمر
گریبان آدمی را می‌گیرد .

ص ۶۰: « دنیا دستهای مرموز و عجیب و
بیرحمی دارد که گاه آنها را برای عده زیادی از فرزندان
خود بکار می‌اندازد! چه کار موحش !! »

ص ۷۲: « در زندگی فقط باید خندید و خنداند،
زیرا گریه گریه می‌آورد و خنده خنده بدنبال دارد . . . »
حتی بزور غلغلک!

اما از این داستان عشق آلود نتیجه‌های اخلاقی
مهمی گرفته میشود از آن جمله یکی آنکه معلوم میشود
عشق خاصیت حب ترک تریاک را دارد و این خاصیت مهم
که عرفای بزرگ بدان پی نبرده بودند از اکتشافات خود
نویسنده است. اگر چه اظهار این نکته بنفع داروخانه‌ها
نیست، ولی نویسندگان ناچار باید حقایق را بیان نمایند.
فقط نکته‌ای که برای این حقیر موجب نگرانی
است، آنست که این داستان چنان موثر نوشته شده که
ممکن است بعضی جوانان نادان برای آنکه دختر زیبا
عاشقشان بشود تریاکی بشوند ، و بعد هم منتقل تریاک
را بر معشوقه ترجیح بدهند ولی امیدوارم اینگونه جوانان
فاسد الاخلاق در جامعه پیدا نشوند. ۲۲

(۲۲) این جانب جوان ناپاکی را میشناسم که بهمین منظور تریاکی شد،
و عاقبت هم تریاک تلخ را بر لبهای شیرین معشوقه ترجیح داد. اما این حوادث که
مکرر واقع میشود، نتیجه اخلاقی در بر ندارد و بهتر است که رمان نویسان این موضوع
را برای رمان انتخاب نفرمایند.

بعلاوه بطوریکه از آخر داستان برمی آید ،
عشق چهره را روشن و زیبا و موها را سیاه میکند و فر ششماهه
میزند و اظهار این نکته نیز اتفاقاً بضرر دکان های سلمانی
است ولی نویسنده در بیان آن شجاعت اخلاقی نشان داده
است .

جای بسی تأسف است که نویسنده زیر دست
این کتاب حق طبع و تقلید و ترجمه و اقتباس را در مورد
همه کشورها محفوظ فرموده اند، و گرنه بی شک تاکنون
در همه زبانها ترجمه و اقتباس شده بود. از آنجمله خود این
ضعیف تصمیم داشت که بوسیله ترجمه این کتاب بزبان
زرگری در جامعه عرض اندام نماید و متأسفانه باین مانع
برخورد. و این نکته فاجعه جبران ناپذیری برای کلیه زرگری
زبانان بشمار میرود .

امیدواریم که هم نویسنده دانشمند این کتاب
و هم نویسندگان زبردست دیگر بنوشتن اینگونه داستان
های ادبی و اخلاقی و اجتماعی و فلسفی و دامپزشکی ادامه
بدهند، تاما را از کتابهای نویسندگان خارجی بی نیاز
فرمایند و گنجینه ادبیات فارسی را پرمایه تر و گرانیهاتر
سازند، و این توقع ما مخصوصاً از نویسنده بزرگوار داستان
«ناز» که پیروان و مقلدان بسیار دارند از همه بیشتر است.

تهران - اردیبهشت ۱۳۲۰



این بود نظر صادق در باره داستان « ناز » شاهکار «ویکتور
هوگویی وطنی » و این بود علت اصلی حملات پست و غرض آلود
ویکتور هوگویی وطنی، در مجله « مصور تهران » .
بهرجهت دوستان و آشنایان میدانند که من به علت کسالت

نمی‌توانم فعلا بیش از این در باره شخص صادق هدایت چیزی بنویسم و یادر باره خودکشی او که حمله کننده، علت مغرضانه‌ای برای آن ذکر میکند بحث‌نمایم، در این خصوص چندین بار سابقا صحبت شده است، در اینجا فقط می‌گویم که عجیب نیست اگر « یکی از نویسندگان » درباره مرگ صادق و خودکشی او نظر مغرضانه و ابلهانه‌ای اظهار میکند بلکه بقول مجله فردوسی:

« عجیب این است که بعضی از نویسندگان نمی‌خواهند بفهمند که زنده بودن خودشان چه فاجعه دردناکی برای عالم هنر محسوب میشود. »

تهران - حسن قائمیان
اول دیماه ۱۳۳۶

چندی پس از انتشار جزوه مزبور شنیده شد که نویسنده شهیر، ح.م.حمید، در داستان مسلسل دیگری مجددا هدایت و بخصوص مرا مورد حملات ناروایی قرار داده است. حقیقت آنکه من دیگر حوصله نداشتم دنباله این کار را بگیرم و به نوشته او مراجعه نکردم زیرا بنظر من این شخص و نوشته‌های او مطلقا ارزش بیش از این را ندارند.

برای اینکه مبدا برخی از خوانندگان تصور کنند که اظهارات من در باره « ح.م.حمید » و اقدام من درباره افشای این مطلب که نویسنده مقاله « درباره داستان ناز » مندرج در مجله موسیقی، صادق هدایت بوده است ناشی از حس انتقام‌جویی من در برابر نوشته‌های « ح.م.حمید » راجع به صادق و به من بوده است بنا بر این ناگزیر متن مقاله‌ای را که آقای « عباس پهلوان » که از چهره‌های سرشناس مطبوعات ایران ایران می‌باشد و با انتشار چندین مجموعه داستان صلاحیت خود را برای این‌گونه اظهار نظرها به ثبوت رسانیده‌اند در شماره ۱۴۰۹۸ روزنامه اطلاعات مورخ بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۵۲ با عنوان: « هدایت پدر ادبیات معاصر است » منتشر کرده‌اند در کتاب حاضر نقل می‌کنیم:

« مشکل آقای ح.م.حمید پرچمدار » ادبیات شهر آشوبی «
و همپالکی‌هایش که گردانندگان ادبیات شیر برنجی هستند ، مشکل
تجامل است اینان نمی خواهند بروی خودبیاورند که دوره ایشان
سپری شده و قلمزنی‌منشی‌گری و دانش خط‌وربط و دفتر و دستک
ایضاً ادب و هنر مانند مناصب دیوانی اختصاص به خانواده اعیان
و اشراف ندارد ولاتی‌پاتی های ادبیات معاصرهم که جرات کرده‌اند
به مناصب و امتیازات خانواده‌های اعیانی دست یابند حرفی دارند
گرچه هنوز دوله‌ها و دیگران آنها را قابل‌نمیدانند اما آقای ح.م.حمید
کسی است که از لابلائی اوراق همین مجلات و روزنامه ها شهرت
پیدا کرده ولی مشکلش از آن یکی بزرگترست که عینهو غمباد هندی
رنجش میدهد و این‌مشکل همانا آدم ساکت و آرام و توقیرخوایده‌ای
است به‌نام صادق هدایت . چگونه بوده است آن حکایت؟

و اما این قضیه بر می‌گردد به نیم‌دائمی سی یا چهل سال‌پیش-
کمتر یا بیشتر- که آن مرحوم مقاله‌ای شوخی مانند برای « ادبیات
حسینقلی خانی » نوشت و درگیری شروع شد. و این درگیری زمانی
بود که هدایت کتابهایش را یواشکی در سیصد چهار صد نسخه
چاپ میکرد و به این و آن میداد و اما حضرت ح.م.حمید در همان
زمان که تعداد نوسوادان رو به فزونی میرفت ، صبح یک داستان
منتشر می کردند و عصر یک داستان . و خوانندگان برای این
قصه‌های « ح.م.حمید؟ » کلی بروبیا داشتند دخترهایی که حالا
ماشاءاله شیرین پنجاه شصت سال دارند همان زمان بود که
صفحات موزیکال هم باب شده بودو قهرمان رویای دختران « آدم
های سبیل دوگلاسی » قصه های ح.م.حمید بود.

این شهرت یکسرش بر می گشت بخود نویسنده و همین
جاست که آقای ح.م.حمید می گویند بیشتر این ناشران از آثار او
پولدار شده‌اند اما .. دست بر قضا این نویسنده شهیری که آنطوریا
معجزه قلم تهران را گیج و ویج خود کرده بود بهر تقدیر نتوانست
شهرتی دیرپا مثل هدایت بدست آورد.

چه می شود دخترها شوهر می کردند پسر های جوان
بالاخره زن گرفتند بچه‌دار شدند پا بسن گذاشتند نوه‌دار شدند

یادشان رفت آن دوره سانتی مانثالی که داشتند چی می خواندندو نویسنده محبوبشان کی بود؟

کتابهای نقدی وچمنی آقا بالاخان

خوب تا اینجا سر نویسنده بی کلاه بود آنهمه قصه نوشته بود واما هر جا که میروی وقتی صحبت قصه می شود میگویند « هدایت » .

این بار یک یورش دیگر می برند از طریق تماشاخانه تهران و تهران مصور و «خود یاری» بانو « شهر آشوب» و معاضدت و کمک های نقدی و « جنسی» آقا بالاخان سرتیپ بکلسی تهران را «تسخیر» و کلافه کرد.

« شهر آشوب» با عرب و عجم و رمالو قاطرچی و کجاوه چی، یار غار بود و از آن طرف آقا بالاخان پدر سوخته رحم به صغیر و کبیر نمی کرد چه حکایتی! تهران تب « شهر آشوب» گرفته بود و «آفت» و بعد حضرت ح.م. حمید بهمین روال « آقا بالا خان» سرتیپ قشون را قبایش کرد و شال بست کمرش و یک شمشیر و دستار و اسمش را گذاشت طاهرین خلف در داستانی پرشکوه با اسم «رابعه» در قرن چندم هجری قمری با سخاوت قهرمانان پاچه و رمالیده پاورقی ها متاسفانه برای « نویسنده » آن در مقابل « رقیب فرضی» ایشان یعنی هدایت اعتباری کسب نکرد و در این لحظات است که عقده و بغض جای ملکات فاضله را در نهاد نویسنده محبوب و مشهور پاورقی های پر خواننده مجلات می گیرد و بصورت یک عناد بروز می کند .

عقیده «خود استاد بی تی»

آقای «ح.م. حمید» بینی و بین الله در عالم مطبوعات پیش کسوت هستند و احترامشان واجب ولی حقیقت اینست که آنچه هدایت پس از مرگش گرفته این جناب ح.م. حمید با تمام شهرت پاورقی هایش بدست نیاورده طرفدارانی را که صادق دارد و بقول

«ح.م.حمید» برایش یقه چاک میدهند او فاقد آنست شاگردانی که افتخار دارند که هدایت استاد آنهاست متأسفانه جناب «ح.م.حمید» از آنها محرومند.

«ح.م.حمید» این «بغض» به هدایت را هیچوقت قایم نکرد حتی از خدا که پنهان نیست از شما چه پنهان هم اوست که انگ «ضاله» به کمیت «هدایت» چسباند و اوست که ادعا کرد که «قصه های هدایت باعث گمراهی جوانان و رواج خودکشی میان آنهاست» و الان باز بشکلی دیگر مشکل او برمیگردد به همین قضیه منتهی سابق براین بی پروا و شتاب زده تر بود و این «بغض» را هیچگاه مخفی نمیکرد. حتی تا بجائی که هیچ تردیدی نکرد تا با اصطلاح به سبک هدایت، چند داستان بنویسد و به اسم خواننده زن چاپ بزند ولی حالا راه را از این ور شروع کرده اند. معقولانه تر و با حرفهای ظاهر پسندتر و اینکه ادبیات معاصر را قبول ندارند که رک و پوست کنده باز میگردد به قضیه هدایت چرا؟

خودمانیم این ادبیات معاصر و قصه نویسی بالکل از صادق هدایت تاثیر گرفته حتی آل احمدش (مجموعه سه تار) چوبکش (عنتری که لوطیش مرد) حالا بعد هر که راه خودش را رفت ویلی شد، بماند. و حالا «ح.م.حمید» با تخطئه «قصه نویسی» معاصر باز میخواهد، چوب بمرده هدایت بزند که اگر قصه نویسی امروز «چیزی» نشده و ارزشی ندارد برای اینست که قصه نویس ها بجای

* چندی پیش آقای «ح.م. حمید» گویا در پاسخ شرحی که من راجع به بوف گورد نوشتم و متن گنونی آنها که از متن «بوفگورد» چاپ تهران گرفته شده است مشکوک معرفی کرده بودم در مقاله ای تأیید کرده اند که در روزهای چاپ «بوفگورد» در روزنامه «ایران» وی در آن روزنامه کار میکرده است و چون قسمتهائی از اثر مزبور را مایه گمراهی جوانان و مخالف آداب و رسوم و محرک خودکشی، میدانسته اند، لذا آنها را از متن کتاب حذف کرده اند. نمیدانم حال آن دوستی که تلفن کرده به سردبیر «فردوسی» چندی پیشتر به وی اطلاع داده بود که «اظهار نظر قائمیان درباره مشکوک بودن متن بوفگورد درست نیست» هنوز بر سر حرف خود باقی هست یا نه؟

اینکه از او « پیروی » کنند رفته‌اند دنبال هدایت. وقتی قصه نویس های امروز که طرفداران کمتری از آثار هدایت دارند جلویشان را بگیریم، له و لورده‌اشان کنیم و بگذاریم کنار، آنوقت تازه میرسیم که اینجا ادبیات الکی که «هیچی» نیست، «استاد»ش کی بوده؟ کی‌راه را نشان داده که باز میرسیم به هدایت و قشقرق که بله آن «نامرد» و «نااستاد» ادبیات معاصر را منحرف کرده است. در حالیکه اگر دست «ح.م.حمید» داده بودند، حتی هفت هشت تا مدال ادبیات نوبل راهم داشتیم.

داستان عشق و ناکامی

.. و اما مشکل دیگر «ح.م.حمید» اینست که به حق خودش راضی نیست. یعنی پارا از گلیم خودش بیشتر دراز میکند ماشاءالله هزار ماشاءالله از جمله معدود آدمهای این روزگارند که عطر خوش شهرت تو مشامش پیچیده و طعم شیرین تلفن‌ها و مراجعات «طرفداران» خود را چشیده و از آن « بهره‌مند» شده‌اند. پولش را آنطور که در مجلات تا این اواخر باب بوده گرفته و حالا نوبت بعدی هاست که میخواهند پا جای پای او بگذارند و این ربطی ندارد به صادق هدایت آدمی که منزوی بود، از تظاهر و شهرت بدش می‌آمد. شرم حضورش میشد که کسی او را نویسنده بداند و با اینکه سوادش راداشت، زبان خارجی‌اش را میدانست نرفت دنبال اینکه به‌به‌وچه بشنود. دخترها برایش غیه بکشند. هر هفته یک زنبیل‌نامه به مجله‌ای برسد.

آرام و منزوی زندگی کرد همه زچرها را بجان کشید. و چیزهایی نوشت و خودش را خلاص کرد..

صدالبته اگر روز و روزگاری پاورقی نویسی در ایران بررسی شود. بلاشک یک محقق منصف اسم «ح.م.حمید» را جلوتر از «جواد فاضل» می‌نویسد و حتی چندتا از پاورقی نویسی های بعدی را متأثر از مکتب استاد بشمار خواهد آورد.

بالاخره ایشان هم در نوشته های خود «سبکی» داشته‌اند که بعدها شاگردان صدیقی پیدا کرده‌اند. سبکی که اساسش بر

وسوسه خواننده است نشان دادن رذائل شهوت رانی ، همخوابگی های باگناه و بی گناه ، تجاوز به زور ، بدخلقی های روحی و نکبت های زندگی و بعد هم که چندین صد شماره این جور چیزها را نوشتند و خواننده را حالی بحالی کردند در پایان یک نتیجه اخلاقی هم می گیرند که خواننده « درس عبرتی » گرفته باشد.

فی المثل ایشان نمی دانم در هزار شماره مجله تهران مصور « آقا بالاخان سرتیپ » را با آن قد و قامت و شکل و شمایل « دلریا » بجان نوامیس مردم می اندازد . در وصف این « حجله های زفاف » آقای « ح.م. حمید » واقعا معرکه می کنند . . . ولی با همه این احوال چون نویسنده آدم « مودبی » است که ضمنا ناچار است از این طریق نان بخورد ایشان نیز فراموش نمی کنند که نویسنده وظایف اخلاقی هم دارد و در پایان داستان این آقا بالاخان برومند و رشید و خوشکل از بخت بد و دست قهار طبیعت سوزاک می گیرد . سیفلیس میگیرد . زنش فاسق پیدا می کند خودش سگباز می شود . بچه اش ور می پرد بعد هم خود « آقا بالا » به تیر غیب گرفتار مسی آید و مثلا اکثر داستانهای « ح.م. حمید » با این نتیجه اخلاقی از پیش معلوم که بله « چاه کن ته چاه است » ، « از این دست بدی از آن دست میخوری » و همین ماجرا ها را برعکس کنید برای قهرمان داستان دیگرش بانو « شهر آشوب » که « مادینه » آن « آقا بالاخان » سرتیپ است مرتب برای این و آن « چاه » می کند و بعد بدست نویسنده در چاه فرو میرود!

پاورقی نویسنده شاخ غول را می شکند ؟

این ریزه کاری ها را نوشتم که دوستانی که بنفع ایشان شاخ و شانه کشیده اند آنها را نترسانند که شما آثار ایشان را نخوانده اید و شیر دود کنند تو دل آنها که احیانا جا بزنند و این جور چیزها را پای ادبیات متعالی معاصر قالب کنند .

بنده مهمترین آثار ایشان را که به آن افتخار هم می کنند ، خوانده ام و آثار هدایت راهم و حتی یک موقع سردبیر در نشریه می خواست از بنده در مجله ای که « ح.م. حمید » هم کار می کرد ، یک پاورقی نویسنده جدید بسازد آن زمان بحبویه شهرت و معروفیت

ایشان بود و ملاحظه می فرمائید بنده دنبال آنکار نرفتم. اما به خیال خودم راهی را رفتم که «هدایت» نامعروف! و محجور و غیر مشهور (که از صدتا خواننده مجله دوتاهم او را نمی شناختند) رفتم در حالیکه آقای « ح.م.حمید» آنزمان تمام زرق و برق اینکه یک نویسنده جوان و سوسه شود که روزی به پایه اشتهار او برسد دارا بودند و این بنده هم می توانستم تحت تاثیر استاد و ضرب چشم مطبوعاتی در زمینه پاورقی نویسی - حداقل در سطح پائین تری - برای خودم کیا بیایی براه بیاندازم.

چنین که «ح.م. حمید» ادبیات معاصر را (که می گوید قبولش ندارد) «میراث هدایت» می داند و همین است که باعث بدقلقی ایشان شده است و می خواهد آنرا بکوبد تا بلکه حداقل دلش از بابت این مشکل اولی راحت شود و گرنه کیست که بتواند این همه کتابهای قصه از زمان هدایت تاکنون را نادیده بگیرد . بشمارید دستتان خسته میشود و اما میماند چندتا جوابیه برای چند نفری که مثل بنده تو این گود « لخت» شده اند و متاسفانه دوتا از این دوستان بدجووری «رمانتیک بازی» در آورده اند .

آنان طوری از «پاورقی نویسی» صحبت کرده اند که انگار پاورقی نویسی شاخ غول را می شکند و توپ و تشر که میدانید «پاورقی در مجله» یعنی چی ؟!

- قربانت اگر « قدمعلی سرامی» جابخورد بنده که میدانم چیست حداقل ۲۰ سال سابقه کار مطبوعاتی بمن اجازه میدهد (بشما دوستان عزیزمی که بعدا به صف مطبوعات پیوستید) عرض کنم یعنی : حرف مفت. گزافی است خط و ربط نویسنده ای جور باشد تا هرچه پرت و پلا توکله اش دارد دنبال هم ردیف کند. بوس و کنسار دختره و پسره ، پدر سوختگی رقیب، عملیات واسطه ها، صحنه های ممنوع عاشقانه و صحنه های زجرآور قتل و کشتار بدون اینکه طرح و توطئه و گره در آن تابع نظمی باشد . تمام «انترتیک» های این خز عبلات در همان «ادامه دارد» و «ناتمامی» است که ته داستان می آید تا هفته بعد که خواننده تو هول و هراس که فی المثل «قهرمان داستان که اتومبیلش منحرف شده طرف دره» و نوشته اند «بقیه در

هفته آینده، تا آنموقع به چه بلائی دچار میشود البته آسمان بزمین نمی آید . هفته آینده ادامه داستان بادوسطر شروع میشود کسه «اتومبیل درست لب دره بهتخته سنگی برخورد و متوقف شد»..

این سرتا پای «انتریگ» و «هیجانی» است که تو پاورقی هست و اگر تو کتاب دنبال هم بیاید هیچ حالتی رادر خواننده ایجاد نمیکند . حتی سرگرم کننده هم نیست. بردارید این پاورقی هائی که کتاب شده بخوانید کسالت آورست و تمام لطف آن برای یک خواننده معمولی در آن « ناتمام» و «ادامه دارد» بوده که ته داستان یک شماره مجله می آمده است.

داستایوسکی و ح.م. حمید

ودوست دیگر ما جناب شهبازدر دفاع از «پاورقی نویسی» پاورقی های اواز قبیل «آفت و شهر آشوب» مجله تهران مصور را با «خاطرات خانه مردگان» داستایوسکی ، آثار « تورگینیف» مانند (یادداشت های یک شکارچی و . . .) و « ژان کریستف» رومن-رولان و باباگوریو، بالزاکه و مبالفی آثار ازموام ،ولز،همینگوی و فالکنر وکالدول مقایسه کرده اند و اینکه آثار آن بزرگان هم تو نشریات و مجلات به صورت پاورقی چاپ میشده بنده اگر کتابخانه جناب شهباز را ندیده بودم قضاوتم جور دیگری بود همچنین اگر از مطالعه ایشان در ادبیات خارجی خبر نداشتم . ولسی بنده از همین آقای شهباز میخوام بیپرسم آیا نشریات قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم و نشریات « هنرزمان» و «ادبیات معاصر»ی که آن بزرگواران آثار خودرا در آن چاپ میزدند چیزی شبیه نشریات این دوره و زمانه است؟ آیا این خواننده هائی که بر سر سه راهی ودو راهی شرح و داستان « فریب خورده ها» و آن قضایای « آقا بالاخان» و « شهر آشوب» هستند در شمار خواننده آن نشریات می آیند که خاطرات زیر زمینی داستایوسکی ، آثار موام ورومن رولان و بالزاک را می خواندند جناب شهباز این خواننده های دوره و زمانه مارا حتی پاورقی های « ح.م. حمید» هم دیگر راضی نمی کند آنها در «همبستری» زن و مرد و دختر و پسر» دیگر توصیف

های سائتی مانند و تصویرهای رویا انگیز او را هم نمیپسندند
قضیه را بی‌پروا تر، هرچه سگسی‌تر.

دوستان عزیز! از چه چیز اینجور «پاورقی نویسی» دفاع
میکنید؟ این راهی است که نشان داده . . . و آن صد چند کتاب ، ده
ها نویسنده معاصر - پرفروغ ترینش «چوبک و جلال» کسانی
هستند که ادامه دهنده راهی هستند که «هدایت» نشان داد. آقای
شهباز با این استدلال شما فردا هم می‌خواهید از نویسنده خزعبلات
«ژنان فریب خورده» و شاهکار نویسی «برسر سهرامی» دفاع کنید
و بعنوان اینکه «آثارشان را بصورت پاورقی می‌نویسد» با
«داستایوسکی و رومن رولان» مقایسه بفرمائید اگر می‌گوئید نه!
پس شما از «شهرت» این پاورقی نویسان «شهر معاصر» بی
خبرید و از میزان درآمدشان بی اطلاعید و نمیدانید اینها هم چون
«ح.م. حمید» در زمان خودش - در میان خوانندگان آثار بی بدیل
خویش از چه «شهرت و معروفیتی» برخوردارند که البته آنها هم
دیر یا زود جایشان را به چند نفر دیگر خواهند داد ولی باز خدا پدر
این دست آخری هارا بیامرزد که «فعلاً ادعائی ندارند و برای
«ادبیات معاصر» هم مثل جناب «ح.م. حمید» شمشیر تیز نکرده‌اند.
این بود نظر یکی از نویسندگان ذیصلاحیت در باره نویسنده
داستان «ناز» ، حال بدن نیست به نوشته یکی از نویسندگان دیگر در
باره نویسنده نقد برداستان «ناز»، یعنی در باره صادق هدایت و
نوشته او ، در این خصوص نظری بیندازیم:

آقای صادق همایونی در صفحه ۵۵ کتاب «مردی که با
سایه اش حرف میزد» چنین مینویسد:

«نقدی که صادق هدایت بر داستان «ناز» نگاشته
همه خصائص و ویژگیهای او را در نقد که همانا توجه به
نکات واقعی ضعف اثر ، و روش کار صاحب اثر است،
دربر دارد . قلم صادق هدایت برای نگارش این نقد ،
فوق‌العاده نرم، روان ، صریح ، شیرین و شیوا میگردد.
برداشت‌هایش زیبا، بیانش سرشار و روال کارش آموزنده
است. او در این نقد دید کاملاً واقعی و اصول فکری خود

راکه برپایه و مایه دانش اصیل بنیاد شده بر معیار نوشته (داستان ناز) پیاده می کند . و مسلم است کسه در این مصاف نقص واقعی اثر ، گمراهی های فکری نویسنده ، ضعف شیوه نگارش ، عدم پرداخت به مواد و مصالحی که باید در کارگاه داستان سپرد از قوام گیرد و جنبه جالب و جامعی به خود بگیرد، بی توجهی به اصولی که در داستان پردازی فوق العاده حائز اهمیت است بخوبی آشکار می شود. در عمق این نقد طنزگونه، صدای خنده های تلخ و طعنه آمیزی بر آنان که بادست تهی بی بازار آمده اند و داعیه دارند، خنده های تلخ و طعنه آمیزی بد آنان که خرف را بجای گوهر عرضه می کنند . در این نقد صادق هدایت از خودش ، از اندیشه اش، از هنرش، از شیوه خاص و ویژگیهای فکری خویش دفاع میکند و فاصله حیرت انگیز بین داستانهای خودش و داستانهای بشیوه داستان «ناز» غیر مستقیم نشان میدهد و پرش نوقع و جهش هنری و فکری خود را باتلاشهای مذبحخانه، کودکانه و تهی مقایسه میکند بی آنکه از این مقایسه سخن بگوید و یا ترا به داروی بنشانند .»

۱۶۴- آری ، بوفکور هدایت را باید سوزانید .

جزوه فوق که شامل در حدود یکصد صفحه میباشد در خرداد ماه ۱۳۳۵ منتشر شده است در روی جلد آن نیز صریحا قید شده است که: « این جزوه مجانی است.»

نقل متن کامل جزوه مزبور در کتاب حاضر میسر نیست فقط مقدمه کوتاهی را که برای آن نوشته ام در اینجا با احتضار نقل میکنم تا موضوع اصلی رساله مزبور برای خوانندگان کتاب حاضر که مسلما بدان دسترسی نداشته اند تا حدی روشن باشد.

البته کسانی که مایلند به متن کامل رساله مزبور دسترسی

یابند باید منتظر تجدید چاپ آن باشند. اما مقاله‌هایی را که در آن از نویسندگان خارجی نقل کرده‌ام در کتاب «نظریات نویسندگان بزرگ خارجی در باره زندگی و آثار صادق هدایت» منتشر کرده‌ام می‌توان یافت.

اینک خلاصه مقدمه رساله «آری، بوف کور هدایت را باید سوزانید»:

آری، بوف کور صادق هدایت را باید سوزانید، و این نخستین بار در زندگی من است که خود را با عقیده یک روزنامه نگار معمولی، ولی البته در همین حد، موافق می‌بینم. هدایت خود در صفحه چهارم کتاب خود که آنرا نخستین بار در بمبئی در چند نسخه غیر فروشی برای دوستان خود کپی برداری کرده بود، چنین می‌نویسد:

«طبع و فروش در ایران ممنوع است»

چه هدایت خود بهتر از هرکسی این محیط را میشناخت و به رشد فکری و ادبی افراد آن آشنا بود و میدانست در اینجا غیر از بنجولهای ادبی طالب و مدافع ندارد.

اکنون من به متن بوف کور و به آنچه فلان روزنامه درباره آن عنوان کرده است چندان کاری ندارم، در این خصوص نظریات نویسندگان بزرگ اروپا را که غالباً از شخصیت‌های برجسته جهانی نیز محسوب میشوند در صفحات بعد خواهیم دید هر چند چیزی که فلان روزنامه را قانع میکند سخن منطقی نیست و این امر از شیوه قضاوتیکه درباره بوف کور کرده است بخوبی هویدا است. مثلاً انقلابات و هیجانات یک پسر بچه دم بلوغ کسه تظاهراتی طبیعی است * و یاسل اخیانا موروثی فلان جوان علیل چه ربطی با بوف

* به کتاب منظری، تألیف اینجانب فصل بلوغ صفحه ۶۷-۵۹ رجوع شود. فعلاً برای اینکه مدیر روزنامه هفتگی توجه فرماید که بچه عظمی آن پسر بچه هفده ساله‌ای که وی برای ارشاد بخانه خود برده است دوچار چنان وضع روحی است و چرا به هدایت و بوف کور او علاقه دارد چند سطر از فصل مزبور را

گور میتواند داشته باشد؟ همینقدر میگویم آنچه از طرف روزنامه هفتگی در باره بوف کور عنوان شده است اگر مغرضانه نباشد مسلماً ناشی از این است که عنوان کننده محترم سوزاندن کتاب بوف کور یا بوف کور را نخوانده و اگر هم خوانده است چون ظاهراً آن مایه لازم و کافی برای درک یک اثر هنری چون بوف کور را نداشته درست چیزی از آن سردرنیاورده است چه برای درک بوک کور و تشخیص مواد اولیه‌ایکه بوف کور از آن ترکیب یافته و همچنین برای فهمیدن ارزش هنری بوف کور و تکنیکی که در آن بکار رفته است جهان بینی مخصوص و طرز تفکر فلسفی خاص و

نقل میکنیم :

روس میگوید : « جوانان پرستندگان زیبایی هستند. عشق به زیبایی و علاقه به هنر و هنرمند در جوانان تا بدرجه بت پرستی میرسد . . .

در دوره بلوغ جوان از تصورات و تخیلات شاعرانه و تعبیرات و تشبیهات ادبی لذت بی‌پایانی میبرد . . .

دوره بلوغ از بحرانی‌ترین دوران زندگی است زیرا در این دوره جوان در فواصل مختلف گرفتار ناراحتی روحی است و یک احساس مبهمی از ناتوانی و اندوه دارد ، بهمین جهت بیشتر به دنیای تخیل و رویا ، دنیایی که غم انگیز ولی شیرین است پناه میبرد .

الزکی می‌گوید : سعی کنید فرزندانان را آسوده بگذارید . شما خودتان باشایستگی و شرافتمندی و اعتدال زندگی کنید به این ترتیب به فرزندانان طرز زندگی کردن را بقدر کافی آموخته‌اید . . .

و چون مدیر محترم بنا به ادعای خود اهل مطالعه هم هستند و بعضی از آثار را دربار و سایر میخوانند لابد تاکنون چندین صد جلد آثار نویسندگان را در زمینه مسائل مربوط به جوانان دربار و سایر مطالعه فرموده‌اندو بعید نیست تئوریهای هم از خودشان داشته باشند وگرنه چگونه ممکن است جناب ایشان بدون صلاحیت، کمر به حفظ نسل جوان بسته اظهارنظر درباره سرنوشت آنها بفرمایند و جسارت است که ما ایشان را به نوشته های ناچیز خودمان مراجعه دهیم و وقت گرانبهای ایشان را که باید صرف حفظ «اتحادملی» و مصلحت عمومی بشود برای خواندن این چیزها تلف کنیم.

نوق بلند هنری لازم است و بعلاوه کسیکه جرات اظهار نظر در باره بوف کور را میکند باید لاقبل به تحول فکری و ادبی جهان آشنا باشد و آثار نویسندگان مشابه همه را خوانده باشد و بسیاری شرایط دیگر را دارا باشد که کمتر کسی واجد است . بوف کور خیال شپرداری نیست که هرکس همینکه امتیاز روزنامه‌ای را بدست آورد خود را برای بحث و اظهار نظر در باره آن صالح بداند .

اما در باره تاثیر بوف کور که روزنامه هفتگی مدعی است جوانان را بخودکشی میکشاند:

اگر از میان هزاران خواننده بوف کور اتفاقا شخصی دقیق و حساس و پرمایه پیدا شود که از خواندن بوف کور احساس تلخ و ناگواری از پوچی و بیهودگی حیات حاصل کند این احساس مطلقا کافی نیست که حتی آنی فکر خودکشی را در مغز او خطوط دهد زیرا عواملی که میتواند احساس بیزاری از حیات را به ثمر برساند در کمتر کسی موجود است و اگر موجود باشد دیگر برای خودکشی احتیاجی به خواندن بوف کور نیست و امیدوارم که مدیر محترم این را قبول داشته باشند که اینهمه نویسندگان و متفکرین بزرگ که در طی قرون ، هشیارانه بزندگی خود خاتمه داده‌اند هیچکدامشان هنوز بوف کور را نخوانده بودند! بعلاوه سالهاست که بوف کور در دسترس مردم بسیاری قرار دارد ولی کسی را نمیتوان نشان داد که هشیارانه و باایمان به ناپایداری و بیهودگی حیات ، نه از فقر و استیصال و غیره ، به زندگی خود خاتمه داده باشد و اگر مدیر محترم کسی را سراغ دارند بما نشان بدهند تا ما در برابر عظمت فکری چنین کسی سر تعظیم فرود بیاوریم .

بنابراین بهتر است عجالتا آقای مدیر باتدبیر روزنامه، اول برای جلوگیری از خودکشیهای ناشی از فقر و استیصال در کشور ما نقشه‌ای طرح فرمایند و خودشان و خودشان و کتابفروشهای رقیب ناشر آثار هدایت و همه محرکین محترم از جانب بوف کور زیاد نگران نباشند زیرا هرگز کسی از هم میهنان ما با خواندن آن خودکشی

نخواهد کرد چنانکه حروف چین این کتاب که تاکنون ده بار آنرا خوانده و چیده است و مصحح که سی بار آنرا خوانده و تصحیح کرده است و مدیر محترم روزنامه هفتگی که از بس اهل مطالعه است بنابه گفته خود سه بار آنرا خوانده است نه فقط یکبار معذالک هیچ یک از اینها تا امروز خودکشی نکرده اند و می بینیم که روزنامه شریفه همچنان به تأمین « اتحاد ملی » و حفظ مصلحت عمومی و دفاع از منافع هموطنان و دموکراسی عزیز مشغول است و هر چند عده ای از مغرضین در گوشه و کنار چنین رانمود میکنند که این یقه درانی های بی ریای مدیر محترم برای حفظ مصلحت عمومی ، محصول قراری بوده که در اصل مربوط بکتاب دیگری از آثار صادق است و بوف کور و ربط دادن تحریم آن با مصلحت عمومی و کشف ناگهانی علت خودکشی و دلسوزی شدید برای کسانی که هرگز خودشان را نخواهند کشت، وسیله عوام فریبانه ای برای وصول به هدف بیش نیست. ولی اینجانب اطمینان قطعی دارم که دفاع روزنامه هفتگی از کتاب «حاجی آقا» در شماره اخیر خود بیچوجه بر اثر بر ملا شدن قضیه و یا برای ایزگم کردن نبود بلکه ناشی از روش بیطرفانه مدیر محترم و دانشمند بوده است!

بعید نیست مدیر محترم ادعا کنند که فقر و گرسنگی برای خودکشی یک ایرانی کافی نیست و فقط و فقط کتاب خطرناک بوف کور است که اشخاص مستاصل را به خودکشی میکشاند و مثال و نمونه هم که در چنته هر روزنامه نگاری انباشته است. حالا منطقی است یا غیر منطقی، دروغ است یا راست بهر صورت بدرد خوانندگان همان روزنامه میخورد، ولی ما منتظر نمیشویم و خودمان از پیش یک نمونه ذکر میکنیم که زحمت روزنامه را کم کرده باشیم:

فلان سپور از اداره رانده ، وقتی می بیند دو روز است بهر دردی زده حتی یک وعده نان خالی هم نتوانست به کودکانش برساند چند عدد شمع و یک جلد بوف کور میخرد و دو سه شب مانند آن پسر بچه ای که مدیر روزنامه ارشادش فرموده بودند « جاسوی شمع چمباتمه میزند » و بعد خود را با استفاده از بند چاروئی که دولت به او داده بوده است به سقف می آویزد (که البته این عمل

سوء استفاده از اموال دولتی نیز هست که یکی دیگر از مفساد بوف کور را می‌رساند). ما شبیه را قوی میگیریم که بر اثر مبارزه بابیسوادی، همه افراد بوف کور خوان و بوف کوردان شده‌اند و اینگونه خودکشیها هم ناشی از تاثیر بوف کور است حالا اگر می‌فرمائید این سپور نمیایستی خود را بکشد پس بفرمائید چه می‌بایستی بکند؟

نه آقا، نه، بروید دوره های روزنامه خود را جلوی خودتان بگذارید و درست آنرا برانداز کنید و درست حدود صلاحیت خود را بسنجید و در همان حدود عمل کنید و ارد معقولات نشوید و اموردیگر را به اهلش واگذارید چه کسانی که بهتر از شما بتوانند سود و زیان بوف کور را بفهمند کم نیستند. اگر ما بخواهیم نظر شما را بپذیریم باید خیلی پیشتر از بوف کور مفاخر ادبی گذشته خود را بسوزانیم و فقط بچند شاهکار که از آن جمله دوره های روزنامه شماست اکتفا کنیم. اما اگر اینجانب طرفدار سوزانیدن بوف کور هستم از آن نظریکه شما میفرمائید نیست، بلکه از نظر دیگری است.

بوف کور در میان آثار ادبی دوره معاصر ایران بسی ناجور افتاده است. بوف کور برای محیط دیگر و مردم دیگری است، مردمیکه قدر آنرا بشناسند. چنانکه پس از انتشار ترجمه آن در پاریس این کتاب در محافل مهم ادبی جهان مقامی را که شایسته آن بوده بدست آورده است و حسن استقبال از طرف محافل مزبور از بوف کور بعمل آمده در مورد کمتر کتابی سابقه داشته است.

طبق نامه‌هایی که آقای کستلو برای من نوشته‌اند بزودی ترجمه انگلیسی بوف کور در لندن نیز منتشر خواهد شد و بطوریکه مترجم اظهار امیدواری کرده است در جامعه انگلوساکسون نیز این کتاب با حسن استقبال نظیر حسن استقبال جامعه فرانسوی روبرو خواهد گشت. بنابراین سوزانیدن متن این شاهکار در ایران تعجب آور نخواهد بود. اما اگر این کار صورت عمل بخود بگیرد و این داغ ننگبر

پیشانی ادبیات معاصر ایران نهاده شود مسلماً نسل‌های آینده این شاهکار بینظیر را که موجب سر بلندی ایران و ادبیات ایران در جوامع متمدن جهان شده است دو باره بفارسی خواهند گردانید و بفکر مباشرین و مبتکرین کتاب سوزانی قرن بیستم ما خواهند خندید همانطور که ما امروز برایش آنها تیکه به بهانه‌های مذهبی و اخلاقی در صدد انهدام آثار خیام و حافظ و غیره بر آمده بوده‌اند می‌خندیم .

و من از همان نظریکه طرفدار سوزانیدن بوفس کور هستم، اگر آثار دیگر هدایت نیز تا کنون دقیقاً به یکی از زبانهای خارجی ترجمه شده بود پیشنهاد میکردم که متن همه آنها را بسوزانند. هدایت اگر برخی از نوشته‌های خود را به پیشنهاد دوستان و با مباشرت آنها در سال های بیشتر بچاپ نرسانیده بود همانطور که بسیاری از نوشته‌های چاپ نشده خود را از میان برده است * همه آنها را پیش از مرگ خود نابود میکرد تا فلان روزنامه آنها را وسیله تظاهرات ریاکارانه و تبلیغات سود جویانه خود قرار ندهد .

بهرجهت همانطور که قبلاً گفته‌ام آثار هدایت برای محیط دیگر و مردم دیگری است محیطی که لااقل مدعی روزنامه نگاریش خود علمدار کتاب سوزانی نباشد و مردمی که آنقدر رشد فکری داشته باشند که بخاطر پیشرفت فکرو هنر به روزنامه‌های کتاب سوز مجال رشد در محیط مطبوعاتی خود ندهند .

حسن قائمیان

تهران خرداد ۱۳۳۵

پس از انتشار جزوه فوق ناگهان دنباله مقاله « اتحاد ملی » نیز قطع شد و کتابهایی را که از کتابفروشیها جمع کرده

* به صفحه سی و چهار و سی و پنج و سی و شش توضیح اینجانب در کتاب « نوشته های پراکنده صادق هدایت » چاپ ۱۳۳۴ تهران رجوع شود.

بودند همرا، به استثناء یک جلد ، به آنها پس دادند.
تاکنون همیشه دو مسئله مهم وسیله حمله به صادق واقع بود یکی حمله او به «اسلام» که مغرضین حمله های او به اعراب را حمله به اسلام معرفی کرده بودند و دیگر اینکه بسرخي از نوشته های او را مسبب خودکشی و گمراهی جوانان وانمود کرده بودند . مورد نخست با توضیحاتی که در کتاب «ظهور!» داده بودم و مورد دوم با شرحی که در رساله «آری، بوف کور هدایت راباید سوزاند» نوشته بودم. تعدیل و سست شده بود بقسمی که در هر دو مورد کتابهای جمع آوری شده از کتابفروشیها را ، به استثناء یک جلد، به آنها برگردانده بودند.

ضمنا توزیع نسخه های مجانی کتاب « آری ، بوف کور هدایت راباید سوزاند» رایکی دوتن از دانشجویان دانشکده ادبیات بعهده گرفته بودند. در پشت جلد نیز این موضوع قید شده بوده است.

۱۷- در باره آثاری از صادق که تاکنون توسط بنگاه امیرکبیر منتشر شده است.

فهرست این آثار در صفحه اول کلیه آثاری که از صادق منتشر شده ذکر گردیده است.

کسانی که از جزئیات امور مربوط به طبع و نشر آثار صادق اطلاع درستی ندارند تصور میکنند که کلیه سود حاصل از انتشار این آثار به جیب من میرود (فعلا ما به مغرضینی که درعین داشتن اطلاع ، چنین شایعاتی رادرگوشه و کنار پخش می کنند اعتنائی نداریم) تا امروز من هرگز و مطلقا در امور مالی مربوط به آثار مذکور کمترین دخالتی نداشته و ندارم ، همیشه فقط وراثت صادق بوده اند که از حق چاپ آثار او استفاده میکردند.

تا روزیکه پدر صادق زنده بود امور مالی مربوط به طبع و نشر آثار فرزند خود را شخصا اداره میکرد و اگرگاه من دربرخی از موارد به درخواست او یا ناشر مداخله هائی کرده باشم این مداخله

ما از حد نظارت در چاپ و جمع آوری و تصحیح آثار صادق تجاوز نمی کرد و با مسائل مادی آثار مزبور بهیچوجه ارتباطی نداشت.

روزی یک نفر که او را درست نمی شناختم در کافه قنادی فیروز آمد سر میز ما نشست پس از صحبت های متفرقه گفت:
- الان آثار صادق را که خوب میخرند؟
گفتم: - ظاهراً همین طوره!
گفت: - پس فعلاً کار و بار شما نباید بد باشه!
بالحی اندکی تمسخر آمیز گفتم:
- چرا بد باشه، بعکس فعلاً که نون ما تو روغنه!
ولی حقیقت این است که من در امور مالی مربوط به آثار صادق کمترین دخالتی نداشته و ندارم.



۱۸- در باره یادگار های صادق (از قبیل : نامه ها، عکس ها، نقاشی ها و غیره)

یادگارهای فوق عبارتند از

الف - عکسهائی چند مربوط به دوره های مختلف زندگی صادق در فرانسه شامل عکسهائی فردی و دسته جمعی ، عکسهائی که صادق ظاهراً آنها را بنا به خواهش پدر یا مادر خود در فواصل معین به تهران میفرستاده است. گویا پدر و مادر او مرتباً از او عکس مطالبه میکردند تا از حال و روز او در ایامی که در فرانسه تحصیل میکردند است با خبر باشند.

در اینجا باید این نکته را متذکر شوم که صادق اصولاً از دوربین گریزان بود (مثلاً روزی در منزل یکی از دوستان که دوربینی داشت و ما درخانه او مهمان بودیم خواست عکسی از ما بردارد ولی صادق خود را تقریباً پشت ستونی پنهان کرده بود. در نتیجه فقط قسمتی از چهره هدایت در عکس افتاده

بوده است و من مخصوصاً عکس مزبور را در کتاب «انتظار» چاپ کرده شرح زیر را به آن افزوده بوده‌ام:

هدایت بخصوص در دوره های اخیر عمر خود از دوربین گریزان بود بحدیکه شاید بتوان گفت عکس فوق تنها عکسی است که هدایت در آن به میل خود در برابر دوربین قرار گرفته، حتی در همین عکس نیز وی خود را اندکی در پشت ستون پنهان کرده است عکسهائی که از هدایت در دست این و آن دیده میشود بیشتر موافقی برداشته شده که وی مطلقاً توجه نداشت و مایل به برداشتن آن عکس ها هم نبوده است.)



ب- نامه های خصوصی یعنی نامه های که صادق آنها را از فرانسه به تهران و یا از تهران بفرانسه و یا به شهرهای دیگر ایران فرستاده است. متن برخی از نامه های مزبور را در یاد بود نامه ششمین سال درگذشت صادق هدایت و کتاب «در باره ظهور و علائم ظهور» گراور و نقل کرده‌ام.



ج- نامه های مختلف اداری که اینجانب متن بسیاری از آنها را سابقاً در مقاله ای با عنوان «مشاغل اداری صادق هدایت» در مجله فردوسی چاپ کرده‌ام.



د- یادداشتهای گوناگونی که صادق در حاشیه برخی از آثار خود به منظور تصحیح یا تکمیل آنها نوشته است مانند

حاشیه‌هایی که به کتاب «نیرنگستان» خود افزوده است که برخی از آن صفحات در کتاب حاضر گراور شده است. دیگر یادداشت‌هایی که صادق به کتابهای مختلفی که مطالعه میکرده نوشته است مانند:
حاشیه‌ای که صادق به کتاب معروف:

Delire et Rêve

اثر زیگموند فروید در تحلیلی از:

La Gradiva

اثر یانسن (Jensen) بخط خود افزوده است. اثر اخیر یکی از آثار معروف ادبی جهان است که در نوشته‌های برخی از نویسندگان خارجی بهنگام مقایسه و اثبات اهمیت آثار صادق به آن اشاره شده است. همچنین حاشیه‌هایی که صادق هدایت با خط خود به کتاب «تریستان» اثر تماس‌مان و بسیاری دیگر، زده است.



ه اهداء نامه‌های صادق شامل عباراتی بامزه و طنز آمیز که در صفحه اول همه کتابهایی که به دوستان خود داده دیده می شود. در صفحه اول چاپ اول همه آثاری که صادق به من داده است این عبارات دیده می شده است. متأسفانه بر اثر سماجت موجودی که بعداً مجموعه «کتاب صادق هدایت» (چاپ اشرفی سال ۱۳۴۹) را از خود صادر کرده است و اطاقی هم در مجاورت اطاق من کرایه کرده بود روزی صفحه اول همه آثاری که از صادق داشتم یکی یکی در حضور او پاره کرده و در سبد زیر میز خودم ریختم بدین نظر که شاید این شخص دست از سرمن بردارد. من از وقاحت و سماجت او به راستی به جان آمده بودم و این عمل احمقانه مرا برمن مگیرید.



و- یازده قطعه از نقاشیهای رنگین صادق در اختیار من

بود که آنها را در اختیار مرحوم اعتضادالملک قرار دادم آنچه به شدت موجب خشم وراثت محترم اعتضادالملک شده بود شرحی است که اینجانب با عنوان : « پاسخی به یک نقاش کپیچی و یاوه‌گو در صفحه ۱۴۱ کتاب «ظهور» نوشته بودم و اینک قسمتی از آن شرح :

چون قرار شده بود یادگارهای صادق از هر قبیل که در اختیار دوستان است یکجا در اطاق خانه پدری اوگرد آورده شود تا به تدریج موزه کوچکی فراهم شود طبعاً این نقاشیهائیز تامدتی که پدر صادق زنده بود در اطاق سابق موجود بود (یکباردر نخستین جلسه یادبود صادق هدایت از این گونه آثار و یادگار ها نمایشگاه کوچکی در تالار فرهنگ ترتیب داده شده بود) ولی پس از مرگ اعتضادالملک ظاهراً دیگران قدر این یادگارهای گرانبها را آنطورکه باید ندانستند بهمین جهت پس از فروش خانه پدری این یادگار ها پراکنده شد و بدست این و آن افتاد من جمله نقاشیهای او. من پس از چندین بار مراجعه نتوانستم دوباره آنها را بدست بیآورم زیرا قرار بود این نقاشی ها باقطع مناسب و رنگ اصلی و بطور خارج ازمتن در نوشته های پراکنده صادق‌گرد آورده چاپ شود . متأسفانه دانسته شده است که این یادگار های گرانبها را بیک استوار ارتش که گویا طراحی میکرده داده‌اند و هنوز نتوانسته‌اند او پس بگیرند یا شاید برای استرداد آنها کوشش چندانی مبذول نشده است ! قدرمسلّم این است که اولاً من دررد کردن این نقاشیها به مرحوم اعتضادالملک خبط بزرگی کرده‌ام و ثانیاً این نقاشیها در دست هر کس که باشد مسروقه است.

از حسن اتفاق سابقاً من به مناسبت انتشار کتاب کوچکی باعنوان « انتظار» از بعضی از این نقاشیها گراور های کوچکی تهیه کرده بودم که نزد من باقی و در صفحات بعد آنها را یکجا در کنار هم چاپ میکنم. گرچه

به اندازه های کوچکتر از اصل فقط با یک رنگ چاپ میشوند معذالک میتوانند برای خوانندگان نمونه‌هایی از ذوق تفننی صادق در نقاشی و پاسخی باظهارات بی‌شرمانه نویسنده کتاب اخیرالانتشار باشند.

(یعنی کتاب: «در باره صادق هدایت دانسته و سنجیده قضاوت کنیم» که در بخش سوم- جلد دوم کتاب حاضر در باره آن بحث خواهیم کرد)



ز- چند رشته تسبیح اسپند و مهره‌های چشم زخم و چیزهای دیگر مانند مجسمه بودا با لبخند مخصوص که گویا مایه الهام صادق در تهیه داستان «آخرین لیخند» او بوده است. این مجسمه را کسانی که به خانه صادق رفت و آمد داشته‌اند به روی میز بزرگ او دیده‌اند و همچنین میز بزرگ تحریر صادق و چند گنجه مملو از کتاب و یک مجری کوچک که همیشه بروی آن قرار داشته و بنظرم قفل و کلیدی هم داشت که صادق برخی از چیزهای کوچک و کم‌حجم و یاوسائل ساده میگساری را در قفسه‌های آن میگذاشت.



ح- چند تابلو از «درویش» نقاش معروف و دوست صادق. یکی از این تابلوهای جالب که هدایت آنرا بسیار می‌پسندید و قاب کرده به دیوار اطاق خود آویخته بود عجزه‌ای است که دارد جامی را به زمین میکوبد این تابلو ملهم از این شعر خیام میباشد:

این کوزه گردهرچنین جام لطیف
میسازد و باز بر زمین میزندش.

این تابلو با قطع کوچکتر در کتاب «ترانه‌های خیام» گراوور شده است.



ط- کتابهایی که دوستان صادق از خارج برای او می فرستادند و گاه از طرف فرستنده اهدا نامه‌ای نیز به آنها افزوده میشد و من تعدادی از این کتابها را دارم مانند کتابهایی که دکتر شهید نورائی برای صادق میفرستاد و کتابهایی که آقای امیرعباس هویدا برای صادق و گاه برای من میفرستاد و در آن ایام صادق کتابها را مجدداً به آدرس من برای کرمانشاه پست میکرد.



ی- یادداشت‌هایی که صادق در حاشیه برخی از کتابهای خود برای تکمیل مطالب آنها مینوشت مانند مثلاً کتاب نیرنگستان که من سه نسخه از آنها را دارم و گراور برخی از صفحات آنها را در کتاب حاضر خارج از متن چاپ خواهم کرد. این یادداشتها را خارج نویس کرده و به ناشر آثار صادق داده‌ام که در موقع تجدید چاپ کتاب مزبور آنها را نیز منظور کند ولی اطلاعی ندارم که آیا چنین کرده است یا نه.

اگر فرصتی دست دهد متن نیرنگستان چاپ کنونی را با چاپ های سابق مقابله خواهم کرد تا اطمینان حاصل کنم که آیا یادداشت های اضافی مرا به متن سابق افزوده‌اند و اگر احیاناً چنین نکرده باشند علاقه‌مندان میتوانند از روی گراور صفحات مختلف «نیرنگستان» که احتمالاً در کتاب حاضر چاپ خواهد شد نسخه‌ای را که در اختیار دارند تکمیل کنند. (البته یاد داشته‌ای که به خط خود صادق است معتبر میباشد نه اظهار نظر اشخاص دیگر که ممکن است در متن گراور ها به نظر برسد.



ک - تعدادی عکسهای مختلف فردی و دسته جمعی که پیش من و دوستان دیگر صادق بود.



ل- نقاشیهائی با خطوط که آن ها را برای مطالعه به گرد آورنده مجموعه « کتاب صادق هدایت » چاپ بنگاه اشرفی ۱۳۴۹ داده ام ووی آنها را مثل اینکه از پدرش به او ارث رسیده باشد بدون اجازه و توضیح و بی ذکر ماخذ چاپ کرده است.



م- نامه‌هایی از صادق که من قصد داشتم آنچه تاکنون بدست آمده در بخش جداگانه‌ای از کتاب « نوشته های پراکنده صادق هدایت » چاپ کنم ولی چنین فرصتی گمان نمیکنم دست بدهد و لذا میماند برای بعد .



۱۹- آثار چاپ نشده و تجدید چاپ نشده صادق.

در این خصوص در مجله فردوسی شماره ۲۷ مرداد ۱۳۴۸ بیعد مقاله‌هایی نوشته بودم که بعلی دنباله آنها قطع شده است . اکنون ضرورتی دیده نمیشود که همان مطالب در اینجا تکرار و نقل شود.

چون این آثار هنوز چاپ یا تجدید چاپ نشده طبعاً سودی از آنها عاید نشده که چیزی بمن رسیده باشد.



۲۰- مقاله‌هایی که از فروردین ماه ۱۳۳۰ بیعد بوسیله اینجانب ترجمه یا در مجله ها نوشته شده است. مقاله‌های مزبور عبارتند از:

الف- مقاله‌هایی که من آنها را از مجله های فرانسه و انگلیسی و روسی بفارسی ترجمه کرده ام . غالب این مقاله هارا در کتاب «نظریات نویسندگان بزرگ خارجی در باره صادق هدایت»

نیز میتوان یافت.

ب- مقاله‌هایی که شخصا در باره زندگی و آثار صادق نوشته‌ام که آنها را نیز میتوان به دو دسته تقسیم کرد. یک دسته آنهایی هستند که زندگی و آثار صادق در آنها مورد بحث قرار گرفته است.

دسته دوم مقاله‌هایی است که از طرف من در پاسخ‌کسانی که راجع به صادق مطالبی نادرست و مخالف با حقیقت نوشته بوده‌اند منتشر شده است.

بطوریکه اغلب خوانندگان اطلاع دارند بیشتر مجله‌های ادبی و هنری هفتگی یا ماهیانه ما معمولا به نویسندگان و مترجمین چیزی نمی‌پردازند بخصوص که من خود نیز تاکنون شخصا توقعی از این مجله‌ها نداشتم و در همه عمر فقط یک بار، آنهم در روزهایی که حقوق اداری من بعللی قطع شده بوده، بادیافت مبلغ دوهزار ریال، بابت مقاله، بنا به اصرار دوست ما آقای عباس پهلوان سردبیر مجله فردوسی موافقت کرده بوده‌ام.

آیا وصول این مبلغ ناچیز که در مقابل مقاله‌ای که شخصا نوشته بوده‌ام عاید من شده است «همه‌گونه بهره برداری از نام و آثار صادق» محسوب میشود؟

۲۱- نوشته‌هایی در باره صادق که ناتمام گذاشته شده و فعلا قصد انتشار آنها در میان نیست :

به علت علاقه‌ای که من همیشه نسبت به صادق داشته و دارم در سالهای پس از درگذشت او هرگز از فکر تهیه و تنظیم مطالبی که روشنگر احوال و آثار او باشد فارغ نبوده‌ام ولی بواسطه تهمت‌های ناروا و ناسزا‌های وقیحانه عده‌ای از «شیادان ادبی»، سالهاست که این فکر روبه ضعف گذاشته و حتی دنباله این فکر را تا اندازه‌ای رها کرده‌ام و علاقه‌مندان به صادق نباید این امر را

ناشی از سهل انگاری و مسامحه در انجام وظیفه دوستی من نسبت به صادق بدانند و همچنان متوقع باشند که من به فعالیت های سابق خود ادامه دهم .

عده ای از علاقه مندان صادق معتقدند که نباید به لاطائلات مشتی از مردم مغرض و شیاد اعتنائی کرد. من عقیده آنها را قبول دارم ولی اگر کسی حساس تر و زودرنج تر از آن بود که آن تهمت هارا تحمل کند و همه نامالیقات را بر خود هموار سازد، آن وقت چه باید کرد؟

اینک مختصری در باره هر یک از نوشته هائی که فعلا تمام باقی گذاشته شده و از تکمیل و انتشار آنها انصراف قطعی حاصل کرده ام :



۲۲۱- «اندیشه های صادق از خلال گفته ها و نوشته های او» :

این اثری است که مدتهای دراز برای تهیه و تنظیم آن صرف وقت شده است زیرا گذشته از کوششهایی که برای استفاده از حافظه شخصی مصروف شده وقت بسیاری نیز برای تهیه فیش های مربوط به افکار مندرج در نوشته های صادق بکار رفته است. ولی در سالهای اول این کار پیشرفت مناسبی داشته است تا حدی که آگهی انتشار قریب الوقوع اثر مزبور را به جراید داده بودم اثر مزبور ممکن بود تا حدودی شبیه کتابی درآید که اخیرا با عنوان «گفتگو با کافکا» اثر گوستاو یانوش که در تهران بوسیله آقای فرامرز بهزاد ترجمه و منتشر شده است.

البته من هرگز آن دعوی را ندارم که کتاب من به همان اهمیت و عمق کتاب «گفتگو با کافکا» در می آمده است.

شاید آنچه از زبان صادق ویا از روی نوشته های او در کتاب من نکر میشده است با گفته های کافکا کاملا برابری میکرده است ولی مسلما نوشته های خود من هرگز بپای نوشته های یانوش نمیرسید و این بهیچوجه شکسته نفسی نیست.

بهرحال دو حالت ممکن بود اتفاق بیفتد :

یکی اینکه اگر من قبل از انتشار کتاب « گفتگو با کافکا » یادداشتهای خود را منتشر کرده بودم در این صورت با توجه به تاریخ انتشار کتاب « گفتگو با کافکا »، کسی نمی توانست کتاب مرا تقلید یا اقتباسی از کتاب فوق بداند ، ولی چه کسی ممکن بود از من دفاع کند با توجه به تاریخ انتشار کتاب من ثابت نماید که تقلید و اقتباسی در کار نیست . اگر صادق دوستانی داشت که در این گونه موارد درباره آثار او ذهن مردم را روشن کنند، من چه کسی را داشتم ؟

اگر اتفاقا من بدون اطلاع از تاریخ انتشار کتاب یانوش کتاب خود را بعد از تاریخ انتشار کتاب « گفتگو با کافکا » منتشر میکردم چون مسلما در بسیاری از موارد شباهتهائی بین کتاب من و کتاب «گفتگو با کافکا» بنظر میرسید چگونه میشد ثابت کرد که من کتاب «گفتگو با کافکا» راندریده به انتشار یادداشتهای خود پرداخته ام و آنچه نوشته ام از خودم بوده است. مثلا در کتاب یانوش ، کافکا مطالبی در باره آثار خود به او گفته بوده است که صادق هدایت یکی دوشب پیش از حرکت خود بپاریس عینا همان مطلب را در باره آثار خود ، در سه راه لاله زارنو، به من گفته بوده است.

حال اگر من گفته صادق را در این مورد مینوشتم مسلما عده ای تصور میکردند که متن آنها از نوشته « یانوش » اقتباس کرده بوده ام دوشب پیش از حرکت صادق که با او برای تحویل کتابهائی بطرف خانه او میرفتیم سه راه لاله زار نو که رسیدیم صحبت از آثارش به میان آمد مایه تعجب است که وی درباره این آثار تقریبا همان چیزی را گفت که اکنون میخوانم که کافکا در باره آثار خود گفته بوده است .

اما تفاوتی که کتاب من با کتاب یانوش داشت این بوده که من در کتاب خود تنها به گفته های صادق اکتفا نکرده ام بلکه با استفاده از آثار او به نکر و ارائه اندیشه های او پرداخته بوده ام، اندیشه هائی که من بر اثر معاشرت ممتد با او آن هارا از افکار واقعی و شخصی خود او تشخیص داده بوده ام وگرنه همه

آنچه را که صادق از زبان قهرمانان خود بیان کرده است نمیتوان فکر شخصی خود او دانست این مطلب رامن در ده سال پیش نیز در کتاب «ظهور» متذکر شده بودم.

البته این گفته آقای صادق همایونی در شماره مورخ ۲۵ شهریور ۱۳۵۲ مجله «فردوسی» سخن درستی است که:

« آثار هنری و پژوهشی چکیده
جان وزندگی و جوهر روح و
قلب و عاطفه و حیات صاحب‌اش
را بهمراه دارد.»

ولی از این سخن نباید همان استنباط نادرستی را که عده‌ای در باره آثار هنری دارند حاصل کرد. آری، این سخن درستی است ولی نه بدان معنی که هرچه در آثار هنری دیده میشود نماینده طرز تفکر شخصی نویسنده آن است.

باید گفت که تشخیص اندیشه‌های شخصی و اصیل صادق از اندیشه‌های قهرمانان گوناگون آثار او از عهده هیچ کسی جز دوستان بسیار نزدیک و محرم او ساخته نیست. همانطور که بارها تاکید شده است همه آنچه را که صادق از زبان یا فکر قهرمانان خود نوشته است فکر شخصی خود او نیست و نمیتواند باشد.



۲۳۲- چهره‌ای که هرگز از یاد نمیرود:

این کتاب در سالهای ۲۲، ۲۳ تقریباً برای چاپ آماده شده بود، بقسمیکه من آگهی انتشار قریب‌الوقوع آنرا در صفحه ۲۶۴ کتاب «زبان انگلیسی‌پیش خود» داده بودم. شاید اگر بعلت دلمردگی و کدورت حاصل از حمله‌های ناروا و تهمت‌های ناسزای عده‌ای معلوم‌الحال نبود تاکنون کتاب مزبور تکمیل و منتشر شده بوده‌است.



۲۴۳- مقایسه توضیح و تفسیری در مورد داستان «سگ ولگرد» صادق هدایت .

آگهی انتشار قریب الوقوع کتاب فوق رادر پشت جلد جزوه مجانی «آری» بوف کور هدایت را باید سوزانید!، که در خرداد ۱۳۳۵ منتشر شده است، داده بودم. در آگهی مزبور نوشته بودم که رساله مورد بحث از شماره آینده مجله «آپادانا» بتدریج بچاپ خواهد رسید. چون قصد من بدوا این بوده است که خلاصه متن اثر مزبور را بتدریج در مجله نکر شده چاپ بکنم و سپس متن کامل آن را بصورت کتابی چاپ و منتشر سازم .

برای تهیه و تنظیم کتاب نامبرده تعدادی از کتاب های نویسندگان خارجی را جمع آوری کرده بودم و این کار نیز بهمیزان قابل توجهی پیشرفت کرده بود تا اینکه شیادی که خود را پیش من محقق و متتبع جا زده بود و مدعی بود که «در راه هدایت شناسی گام برمیدارد» و از وجود این یادداشتها باخبر شده بود باب مرآورده بامن را باز کرد که تفصیل آن در بخش دیگر کتاب حاضر آورده خواهد شد .

این شخص با سماجت و اصرار خارق العاده ای بعهده گرفت که این کار را خود به انجام خواهد رسانید و من هم از زود باوری و ساده دلی با پیشنهاد او موافقت کردم و صادقانه کلیه یادداشت های خود را همراه با تعدادی از کتابهای نویسندگان خارجی که برای تهیه و تنظیم کتاب مورد بحث سودمند بوده است و همچنین ترجمه برخی از داستانها، همه رادر اختیار این شخص قرار دادم: برای من به راستی هنوز روشن نشده است که این در یوزه گر دروغگو که میدانست خودش از عهده انجام این کار برنمی آید چرا با سماجت و اصرار خارق العاده کوشیده است که یاد داشتهای و منابعی را که من در اختیار داشته و میخواستهم از آنها برای تهیه و تنظیم کتاب مزبور استفاده کنم از دست من بدر آورده سپس آنها را عاطل و باطل پیش خود نگه داشته است؟ البته در ابتدای آشنائی ما، این شخص مدعی شده بود

که به زبان انگلیسی و فرانسه کاملاً آشناست. و من هم حرف او را باور کردم بخصوص که روزی ترجمه متن مختصری راجع به «فراماسونری» را از زبان انگلیسی برای مقابله به من داد و من از روی ترجمه مزبور فکر کرده بودم که وی واقعا در زبان انگلیسی تبحر دارد ولی بعدها معلوم شد که ترجمه مزبور از آقای دکتر آدمیت بوده است نه از او.

در باره زبان فرانسه نیز این شخص مدعی شده بود که سال‌ها پیش در رشته سوسیولوژی در پاریس تحصیل میکرده است که باز بعدها دانسته شد که اظهار او کاملاً دروغ است.

بعدها دانستم که وی به هیچ یک از زبانهای مهم خارجی آشنائی ندارد و از برقرار کردن تماس بامن غرضی جز ایجاد اختلال در فعالیتهای من نداشته و بی شک از جانب گروهی توطئه‌چی واخلالگر ماموریتی داشته است و صحت این تصور از فعالیتهای بعدی او آشکار شده است که در محل خود در این خصوص بحث خواهیم کرد. اگر این شخص به موقع یادداشتها و کتابهایی را که از من گرفته بود پس میداد شاید من تا حال کتاب مورد نظرا شخصا ویا به وسیله شخص ذیصلاحیت دیگری منتشر کرده بودم. آیا این عمل را چیزی جز توطئه و خرابکاری بر علیه صادق هدایت میتوان نامید؟

اما کتابهایی که این مدعی تحقیق و تتبع برای تنظیم مطالب مربوط به کتاب «توضیح و تفسیر داستان سگ ولگرد» ! از من به امانت گرفته بود:

۱- کتاب « داستانهای سگ » یا: Dog Stories

تالیف : Jack Goodman کتابی شامل داستان های چندی در باره سگ از معروفترین نویسندگان بزرگ جهان.

من از کتاب مزبور چند داستان جالب توجه از معروفترین نویسندگان رادر باره سگ ترجمه کرده بوده‌ام تا خوانندگان بدانند که داستان « سگ ولگرد» صادق هیچگونه شباهت یا مناسبتی با

داستانهای سایر نویسندگان معروف مربوط به سگ را ندارد و نمیتواند هم داشته باشد زیرا داستان « سگ ولگرد صادق واجد چنان رنگ محلی خاصی است که ممکن نیست هیچ داستان خارجی دیگر در باره سگ، در ادبیات جهانی، همان رنگ را داشته باشد.

۲- دیگر تا آنجائیکه بخاطر دارم قسمتی از کتاب :

L'Anneau d' Amethyste
نوشته انا تولفرانس
است که من آن قسمت را ترجمه و در اختیار شخص مورد بحث قرار داده بودم که دیگر به من پس داده نشد و البته از ترجمه مزبور تاکنون سوء استفاده هم به عمل نیامده است.

۳- باز از کتابهایی که به این شخص تحویل داده ام کتاب: Animal Stories است یعنی « داستان های جانوران » شامل تعدادی از داستانهای مربوط به سگ بدیهی است که در بین داستانهای مندرج در کتاب مزبور نیز داستانی نمیشد یافت که کمترین شباهتی با داستان « سگ ولگرد » صادق داشته باشد.

۴- مجموعه داستانهای کافکا شامل داستان « کاوشهای یک سگ ».

۵- متن روسی داستان « کاشتانکا » اثر چخوف، ولی، چون این شخص به زبان روسی آشنا نبود ترجمه متن آنرا من خود بعهده گرفتم و کتاب نزد من ماند.

✱

۲۵۴ بیبلیوگرافی صادق هدایت

چند سال پیش جناب آقای کمیسرروف شرقشناس دانشمند شوروی، که در محافل ادبی ایران شهرت بسزائی دارند، یک نسخه

از کتاب کوچک ولی پر ارزش خود را که تحت عنوان : «راهنمای بیبلیوگرافیک صادق هدایت» در مجموعه مخصوص: « نویسندگان کشورهای همجوار» به زبان روسی در مسکو بچاپ رسیده است برای من فرستاده اند .

کتاب مزبور شامل اطلاعات سودمندی در باره زندگی و آثار صادق هدایت همراه با مقدمه نسبتا مفصل و کاملا جالبی است. (دلم میخواهد که کاش میتوانستم لااقل ترجمه مقدمه مزبور را بچاپ برسانم ولی متاسفانه انجام این امر بدلائلی که شاید بر خوانندگان پوشیده نباشد ، میسر نیست.)

ضمنا مولف محترم با فروتنی خاص کارت کوچکی به کتاب خود ضمیمه کرده بودند که تا آنجا بخاطر دارم مفاد ترجمه آن بشرح زیر است :

«من ارسال هر گونه اظهار نظرها و یادداشت های تکمیلی را بسیار ملحوظ خواهم داشت.»

بهرحال برای اطلاع بیشتر علاقه مندان ذیلا به اختصار فهرست مطالب مندرج در رساله ، فوق رادر کتاب حاضر نقل میکنم تا اگر من به تصمیم کنونی خود همچنان باقی بمانم لااقل محققین ایرانی از وجود چنین کتاب ارزشمندی مطلع شوند و در موقع لزوم از آن سود جویند .

اینک فهرست رساله مزبور:

تاریخهای مربوط به آثار صادق هدایت

بیبلیوگرافی آثار صادق به زبانهای: فارسی ، فرانسه

فهرست ترجمه های صادق هدایت از زبان پهلوی

فهرست ترجمه آثار صادق هدایت به زبانهای: روسی ، چک ، انگلیسی ، فرانسه ، ترکی.

فهرست مقاله‌هایی که در باره صادق نوشته شده است به زبانهای : روسی، فارسی، چک، لهستانی، انگلیسی، فرانسه .

البته فهرست های مزبور برای تا سال ۱۹۵۸ است مسلماً مولف محترم تاکنون اطلاعات تکمیلی یعنی اطلاعات مربوط به سال های بعد از ۱۹۵۸ را فراهم کرده و در چاپهای بعدی منظور خواهند فرمود.

اینها بود عناوین برخی از کتابهای آماده چاپ که فعلاً تصمیمی به تکمیل و انتشار آنها در میان نیست. شاید لازم به ذکر دلیلی برای مغرضین نباشد که کتابهای چاپ نشده سودی عاید نخواهد کرد و لذا نمیتوان تهیه و تنظیم آنها را ، مادام که چاپ نشده‌اند «همه گونه بهره برداری از نام و آثار صادق دانست»



علاوه بر آثار فوق کارهای دیگری نیز در دست تهیه بوده که از انجام آن خودداری شده است در زیر برخی از آنها ذکر میشود :

الف- ترجمه کامل مقاله « جادوگری در ایران » که صادق متن فرانسه آن را در یکی از مجلات پاریس بچاپ رسانیده بوده و در مجموعه « نوشته های پراکنده » نقل شده است. ترجمه فارسی مقاله مزبور در زمان حیات هدایت در یکی از مجلات تهران چاپ شده بود ولی چون ترجمه مزبور قابل قبول نبود از نقل آن در مجموعه فوق‌الذکر خودداری شده است و من خود در صدد برآمده بودم از نو آنرا ترجمه کنم و همراه با متن فرانسه آن در مجموعه « نوشته های پراکنده » بچاپ برسانم . کار ترجمه تقریباً به پایان رسیده ولی هنوز کاملاً برای چاپ آماده نیست زیرا متن ترجمه محتاج پیرایش و تجدید نظر است و اگر در این کار توفیق حاصل نشود علاقه مندان به صادق باید ترجمه مقاله مزبور را جزو کار خود منظور کنند.



ترجمه داستانهای لوناتیک و سامپنگه.

این دو داستان بفرانسه نوشته شده و متن اصلی هردو و ترجمه فارسی آنها در مجموعه «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» گردآورده اینجانب نقل شده است.

داستان «لوناتیک» یا «هوسباز» در زمان حیات صادق در حدود سال ۱۳۲۲ یکبار در «ژورنال دوتهران» که در آن ایام شادروان شاهین سرکیسیان در آنجا کار میکرد، بچاپ رسید ولی قسمت‌های مختصری از آنرا سانسور یا حذف کرده بودند. بهمین جهت صادق اجازه چاپ داستان «سامپنگه» را لغو کرد.

من متن چاپ شده «لوناتیک» را با نسخه ماشین شده‌ای که نزد من یافت شده و در آن تصحیحاتی بخط صادق بنظر رسیده است مقابله کرده‌ام و تغییرات زیر یادداشت شده است :

اولا - تصحیحات و تغییرات :

۱- در چند جا کلمه :

logeur

که به معنی اریاب و صاحب هتل است به:

patron

تغییر داده شده است .

۲- در صفحه ۶۲ مجموعه «نوشته‌های پراکنده» :

à ma porte

ولی در متن ماشین شده :

à la porte

و در همان صفحه :

sur son front

ولی در متن ماشین شده :

avec un front où

d'un air distrait	و باز در همان صفحه:
et d'un air distrait	در متن ماشین شده :
avec un grincement	۳- در صفحه ۶۱۹ همان مجموعه :
les tramways dans un grincement.	و در متن ماشین شده :
habilleés en Sari	و در همان صفحه :
habillées de Sari	و در متن ماشین شده :
de sa teinte	۴- در صفحه ۶۱۸:
de son teint	و در متن ماشین شده :
panké	و در همان صفحه:
punkeh	ولی در متن ماشین شده :
à grands bords	و باز در همان صفحه :
à hauts bords.	در متن ماشین شده :
deux fois là-bas	۵- در صفحه ۶۱۲:
deux fois là	در متن ماشین شده :

و در همان صفحه :
ces gestes در متن ماشین شده :
ses gestes باز در همان صفحه :
tropicale et luxuriante در متن ماشین شده :
de tropique luxuriante
۶۰- در صفحه ۶۱۷ :
et glissa در متن ماشین شده :
et lui glissa ۷- در صفحه ۶۱۱ :
de senteurs در متن ماشین شده :
d'effluves de senteurs.

ثانیا افتاده‌ها یا حذف شده‌ها:

۱- در صفحه ۶۱۶ «نوشته‌های پراکنده» بعد از کلمه
Calcutta

عبارت:

d'un père anglais et d'une mère russe.

حذف شده است .

۲- در صفحه ۶۰۹ بعد از:

Une grande force.

عبارت زیر حذف شده است .

qui ne peut pas être atteinte par ses ravisseurs,
Leur renoncement, et c'est une des rares qualités
que possède ce peuple eminentment individualiste

Pas de reponse

پاراگراف زیر حذف شده است :

J'aperçus le logeur dans le corridor; il me designe la chambre de Felicia avec un sourire coquin et me dit.

“Elle ne m'avait pas prevenu, elle est partie hier soir, on ne sait où.”

بهرحال ، دو داستان فوق بوسیله یکی از خویشان نزدیک صادق بفارسی گردانیده شده ولی متن فارسی از سبک و شیوه نویسندگی صادق دور افتاده است . البته اینجانب همانطور که سابقاً در مجله فردوسی نوشته‌ام داستانهای مزبور را مجدداً به فارسی روانتری ترجمه کرده‌ام و اگر موفق به انتشار آنها نشوم باید علاقه‌مندان به صادق دوباره آنها را بفارسی مناسبی درآورده و قسمتهای حذف شده را نیز در متن فارسی منظور کنند . البته به نظر من تغییرات ذکر شده اهمیت زیادی ندارد و رعایت یا عدم رعایت آنها در ترجمه غالباً تأثیری نخواهد داشت .

★

ج- انتشار نامه های بسیاری از صادق که از گوشه و کنار جمع آوری شده‌است و نامه‌هایی که بعداً جمع‌آوری خواهد شد.

★

د- تکمیل و چاپ جداگانه مقاله‌ای با عنوان « مشاغل اداری صادق هدایت! » که سابقاً در مجله فردوسی بچاپ رسیده است شامل تعدادی از نامه های اداری صادق و شرح مراحل از خدمات اداری او.



هـ ترجمه چند مقاله از نویسندگان فرانسوی که در موقع چاپ کتاب « نظریات نویسندگان بزرگ خارجی در باره صادق هدایت » در دسترس نبود.

از برخی از مقاله های مزبور فقط جملات یا عباراتی بنا بمناسبت از طرف من بفارسی نقل شده است ولی بی‌فایده نیست که متن کامل این مقاله ها بفارسی ترجمه شود.

اینک مشخصات مجله‌هایی که در باره صادق مقاله نوشته‌اند:

۱- مجله شماره ۶۸ - اوت ۱۹۵۲

“La Table Ronde ”

۲- شماره اول مجله

“Bizare”

۳- شماره ۲۶ ژوئیه ۱۹۳۵ مجله

“Defense de la Paix”

۴- شماره ژوئن ۱۹۳۵ مجله

“Le Medium”

۵- مجله چاپ لندن شماره ۱۴۸ دسامبر ۱۹۴۹

“Life and Letters”

۶- مقاله‌ای با عنوان :

Lettres Persanes: Sadegh Hedayat

مندرج در شماره ۲۸۷ مورخ بیستم آوریل یا اوت ۱۹۵۱ روزنامه
La Tribune des Nations



و- ترجمه مقدمه کتاب بوف‌کور ترجمه روزله‌لسکو.



ز- ترجمه « نثر معاصر فارسی » از روسی قسمتی که مربوط به صادق هدایت بوده است.
(تالیف کمیسروف)



ح- ترجمه قسمتی از رساله:

Le Roman et la Nouvelle dans la Litterature Iranienne
Contemporaine

یا «رومان و داستان در ادبیات فارسی معاصر» به قلم
«روزه‌لسکو» - مستخرج از «بولتن مطالعات شرقی انجمن فرانسه»
دمشق - سال ۴۳-۱۹۴۲ .



ط- ترجمه مقدمه کتاب:

«قصه‌های ایرانی»

ترجمه آقایان: علی اف، برتلس و عثمانف، سه تن از برجسته
ترین ایران‌شناس و شرق‌شناس شوروی به زبان روسی
ضمناً آقای کمیسروف نیز مقدمه‌ای بدان نگاشته است و تا
آنجائیکه من به خاطر دارم این نویسنده محترم و دانشمند در ،
مقدمه مزبور در چند مورد به صادق هدایت و آثار او اشاراتی کرده
است و فعلاً حدود و وسعت این اشارات را در نظر ندارم و فرصت
مراجعه مجدد به مقدمه مزبور در دست نیست.

کتاب نامبرده از انتشارات «آکادمی علوم شوروی- انجمن
شرق‌شناسی است که چهارتن از شرق‌شناسان فوق از اعضاء برجسته
آن هستند که در دوسه دهه اخیر در زمینه معرفی صادق و آثار او
و ادبیات فارسی بطور کلی کوشش ارزشمندی ابراز داشته‌اند



ی - ترجمه مقدمه کتاب :

“An Anthology of Persian Prose”

By: Siavosh Danesh

کتاب مزبور که در ۳۶۰ صفحه به زبان انگلیسی به چاپ
رسیده است قسمت اعظم و نهائی آن (از صفحه ۱۶۳ تا ۳۱۶)

شامل مقدمه کوتاهی است در باره صادق و ترجمه برخی از آثار معروف او .

قسمت اول کتاب مزبور شامل ترجمه نمونه‌هایی از نثر : بیهقی، ناصر خسرو، نظام‌الملک ، نظامی عروضی ، سعدی ، عیید زاکانی و غیره میباشد بامقدمه کوتاهی از ناشر و گرد آورنده یا مترجم .



ک- بنابه گفته پروفیسور « هانری ماسه » ، آقای « ژیلبر-لازار » شرقشناس معروف فرانسه ، درمجلس یادبود چهارمین سال درگذشت صادق در پاریس نطق جالبی ایراد کرده است که متن آن هنوز بدست من نرسیده است. بنظر من کسانی که به صادق علاقه‌مند هستند . باید سعی کنند متن نطقهای مزبور و نطقهای دیگری که به مناسبت های مختلف در باره صادق بوسیله اشخاص صلاحیتدار ایراد شده است بدست آورند و متن آنها را طبق معمول در اختیار علاقه‌مندان صادق قرار دهند. برای من فعلا انجام چنین کارهایی مقدور نیست و همین مختصر راهنمایی هم بخاطر انجام وظیفه دوستی است.



ل- باز بنابه گفته پروفیسور هانری ماسه، شرقشاس معروف فرانسه ، آقای دکتر «پاستور والرئ رادو» عضو فرهنگستان سلسله مقالاتی در باره صادق منتشر نموده است. متأسفانه فقط یکی از آن مقالات باعنوان : « نویسنده نومید- صادق هدایت» بدست من رسیده بود که ترجمه متن آنرا در کتاب « نظریات نویسندگان بزرگ خارجی» چاپ امیرکبیر نقل کرده‌ام باید برای تحصیل مقالات این شخص که بسیار ارزشمند است اقدام نمود و ترجمه آنرا در اختیار علاقه‌مندان صادق قرار داد.

م- ترجمه متن :

Cassel's Encyclopaedia of Literature

جلد دوم چاپ لندن، قسمت مربوط به هدایت نیز باید بوسیله
علاقه‌مندان تهیه و منتشر شود.

★

ن- طبق سخنرانی پروفیسور هانری ماسه، که در کتاب «نظریات
نویسندگان بزرگ خارجی» درج گردیده است آقای امیل هانریو،
منتقد بزرگ و معروف فرانسه، شرح جالب توجهی در باره هدایت
نوشته است که متأسفانه تاکنون متن آن بدست من نرسیده است.

★

س- کتابی با عنوان «نثر بدیع و هنری صادق هدایت بقلم
«ت. کشلاوا» به زبان روسی نوشته شده و در شوروی بچاپ رسیده
است. گرچه قسمت اعظم آن بوسیله من ترجمه شده ولی اگر من
نتوانستم ترجمه را بپایان برسانم باید یکی از علاقه‌مندان روسی
دان صادق آنرا ترجمه و منتشر کند.

★

ع- آندره روسو، منتقد معروف فرانسه، یک دوره کتاب
مهم ارزشمند با عنوان :

Litterature du Vingtième siècle

یا «ادبیات قرن بیستم» تالیف کرده است که قسمت اعظم مجلدات
آن راجع به نویسندگان فرانسه می‌باشد ولی مجلداتی نیز به نویسندگان
خارجی از قبیل کافکا، همینگوی، ریلکه و غیره تخصیص داده شده
در جلد پنجم شرح نسبتاً مفصلی در باره صادق هدایت درج شده
است که فکر میکنم تقریباً متن تکمیل شده مقاله‌ای است که من از او
ترجمه و منتشر کرده‌ام ولی بهر حال نباید هیچ نوشته‌ای را سرسری
گرفت.



فـ بطوریکه شنیده شده مقاله‌هایی در مجله‌های دیگر از
قبیل:

“Revue de Paris”

Esprit”

و غیره چاپ شده است که باید یکی از علاقه‌مندان تازه نفس صادق
آنها را گردآوری و ترجمه کند .



علاوه بر مقاله های فوق توجه آن دسته از علاقه‌مندان به
صادق که به زبان چک و لهستانی آشنائی دارند به دو مقاله مهم
زیر جلب میشود:

НА ЧЕШСКОМ, ПОЛЬСКОМ,
ЯЗЫКАХ

Dějiny perské a tádžické literatury. Za red. Jana Rypky. Praha, Nakl.
Československé akad. věd, 1956. 486 s.
Zolna, Maria. Uwagi o formie niektórych utworów Sadek Hedayata. —
Przegląd orientalistyczny. Warszawa, 1957, № 2 (22), s. 147—156.

مقاله هائی در پاره صادق به زبان روسی:

البته مقاله‌ها و سخنرانی‌هایی که تاکنون در پاره صادق به زبان
روسی نوشته شده است نسبتاً زیاد است در اینجا فقط مقاله‌هایی
که عنوان آنها در کتاب «بیبلیوگرافی صادق هدایت» تالیف آقای
کمیسروف ذکر شده است آورده می شود (مقاله‌هایی که تا پایان
سال ۱۹۵۸ یادداشت شده):

НА РУССКОМ ЯЗЫКЕ

- Бертельс, Е. Э. Предисловие. В кн.: Рассказы персидских писателей М., 1955, стр. 3—6.
- Кисляков, Н. А. Программа по фольклору и этнографии. Рецензия на статью С. Хедаята Фольклор и народная культура (Фольклор ва фарханге туде). — Советская этнография. (М.), 1949. № 2, стр. 230—234.
- Комиссаров, Д. С. О жизни и творчестве Садека Хедаята. — Советское востоковедение. (М.), 1956, № 6, стр. 56—76.
- Комиссаров, Д. С. Образ положительного героя в современной персидской художественной прозе. — Краткие сообщения Института востоковедения АН СССР. (М.), 1955, т. 17, стр. 53—65.
- Розенфельд, А. З. О художественной прозе персидской литературы XX в. — Вестник Ленинградского ун-та. (Л.), 1949. № 5, стр. 115—123.
- Розенфельд, А. З. Садек Хедаят. В кн.: Восточный альманах. М., 1957, стр. 237—238.
- Розенфельд, А. З. Садек Хедаят. Опыт характеристики творчества. — Краткие сообщения Института востоковедения АН СССР. (М.), 1955, т. 17, стр. 66—72.
- Сайях, Фатима и Нафиси, Санд. Иранская литература наших дней. — Новый мир. (М.), 1944, № 1—2, стр. 215—218.



نوشتہائی دربارہ صادق ہمراہ با کتابهای منتشر شده
در شوروی:

۱- پرتلس- مقدمه بر کتاب: «داستان های نویسندگان ایرانی»
۱۹۵۵ صفحه ۶ تا ۷.

۲- کیسلیاکف- مطالعه فرهنگ توده و علم توصیف طوایف
بشری - نظری به مقاله صادق هدایت: فلکور و فرهنگ توده نشریه
اتنوگرافی شوروی ۱۹۴۹ شماره ۲ صفحه ۲۳۰ تا ۲۳۴.

۳- کمیسروفت- شکل مثبت قهرمانان در نثر هنری فارسی
معاصر- گزارشی کوتاه به انجمن شرقشناسی شوروی- ۱۹۵۵ -
شماره ۱۷ صفحه ۵۳ تا ۶۵:

۴- روزنفلد- درباره نثر هنری ادبیات قرن بیستم فارسی -
نشریه دانشگاه لنین‌گرا- ۱۹۴۹ - شماره ۵ صفحه ۱۱۵ تا ۱۲۳.

۵- روزنفلد- صادق هدایت - در کتاب : تقویم (الماناک)
شرق- ۱۹۵۷ صفحه ۲۳۷- ۲۳۸.

۷- فاطمه سیاح سعید نفیسی- ادبیات فارسی عصر ما -
مجله جهان نو - ۱۹۴۴ شماره ۱-۲ صفحه ۲۱۵ تا ۲۱۸
ق- ترجمه قسمت دوم کتاب:

Modern Persian Prose Literature

By: H. Kamshad

که از صفحه ۱۳۵ تا ۲۰۱ آن در باره صادق هدایت است .
این کتاب نسبتاً جامعی است در بازه نویسندگان جدید و
معاصر فارسی (از دوران سامانی ، غزنوی ، مغول ، صفویه و
قاجار تا امروز .

ضمناً کتاب مزبور شامل فهرست نسبتاً مفصلی است (با عناوین
ومشخصات کامل در حدود دویست جلد کتاب) از منابع داخلی و
خارجی و همچنین ضمیمه‌ای (در هفت صفحه) شامل عناوین و
مشخصات کامل آثار صادق همراه با شماره صفحاتی از کتاب
فوق که در آن از آثار مزبور نذری شده است . این فهرست‌های می‌تواند
برای اهل تحقیق درباره ادبیات معاصر راهنمای ارزشمندی باشد.



ر- از کارهایی که میشود کرد و نه اینکه باید کرد، کسب الهام
از برخی از اندیشه‌ها و نکته‌های موجود در آثار صادق است . من
خود برای نوعی طبع آزمائی یا ذوق آزمائی از چند سطر از متن

«پیام کافکا» که شامل نکاتی درباره «وجود» بوده است شعری با عنوان «بن‌بست» فراهم آورده‌ام که شاید به مناسبت این بحث آنرا درخارج از متن کتاب حاضر چاپ کنم. البته در باره معنی و مفهوم نکات مندرج در شعر مزبور توضیحاتی در «یادبودنامه ششمین سال درگذشت صادق» چاپ امیرکبیر داده‌ام که علاقه‌مندان میتوانند به یادبودنامه مزبور مراجعه کنند زیرا بعلت کمی گنجایش صفحات کتاب حاضر از نقل توضیحات مزبور معذوریم.



ش- تکمیل مجموعه «نوشته‌های پراکنده»:

بالاخره از کارهای مهمی که باید انجام گیرد تکمیل مجموعه «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» است. اینجانب چند سال بعد از انتشار چاپ اول مجموعه مزبور نوشته‌ها و یادگارهایی که از صادق بدست آورده بودم همراه در اختیار ناشر قرار دادم تا در چاپهای بعدی به مجموعه بیفزاید ولی چون از چاپ دوم بی‌بعد همه چاپها عینا از روی متن چاپ اول بطریقه‌افست صورت می‌گیرد، لذا از نوشته‌های مزبور استفاده‌ای بعمل نیامده و اعتراض من هم موثر واقع نگردیده است.

بهرحال، برای اینکه بتوان مجموعه مستقل دیگری در تکمیل مجموعه فوق فراهم آورد اینجانب طرحی در شماره ۹۲۴ مجله فردوسی ارائه داده بودم تا برای کسانی که درآینده به این کار اقدام میکنند راهنمایی باشد.

بعدا دیدم در سال ۱۳۴۹ مجموعه‌ای با عنوان «کتاب صادق هدایت» بوسیله بنگاه اشرفی منتشر شده است که گزد آورنده آسانترین راه را انتخاب کرده‌اش شله‌قلمکاری فراهم آورده است و برای اینکه وانمود کند که مجموعه فوق حاصل ایتکار شخصی اوست اولاً ترتیبی را که من برای این کار نوشته بودم رعایت نکرده و آنچه از نوشته‌ها یا نامه‌ها و غیره که از راه درپوزگی‌های

سماجت آمیز از من وسایر دوستان بدست آورده بود بدون رعایت اصول بدنبال هم قرار داده و آشن در هم جوشی فراهم آورده است. ثانیاً برای بسیاری از عکسها و نقاشیهائی که از خود من گرفته بوده یا از ذکر ماخذ خودداری کرده یا آنها را مأخوذ از اشخاص دیگری دانسته است. البته این عمل از نظر من اهمیتی ندارد ولی ذکر روایات دروغ و توضیحات غرض آلود برای تصفیه حسابهای شخصی و برخی مقاصد پست دیگر و انتقامجویی های ابلهانه چیزی نیست که قابل اغماض باشد. ما بعداً به موقع خود در باره اینگونه فعالیتها بحث خواهیم کرد و در اینجا بهمین اشاره مختصر اکتفاء میشود.



ت- باز از کارهای مهم یگر:

کرونوگرافی آثار و زندگی صادق هدایت:

کرونوگرافی که ترجمه دقیق آن « زمان نگاری » میشود و ما با توجه به مفهوم اساسی ، آنرا « فهرست رویداد ها » یا « جدول رویدادها » مینامیم عبارتست از ضبط وقایع مربوط به زندگی و آثار یک نویسنده به ترتیب تاریخ وقوع آنها.

در مورد صادق هدایت من شروع به تهیه و تنظیم چنین فهرستی کرده فیشهای بسیاری نیز برای این منظور فراهم آورده بودم ولی به عللی از ادامه این کار صرف نظر کردم. اکنون بر محققین واقعی است که این کار را به انجام برسانند. من در صفحات بعدی کتاب حاضر نمونه‌هایی از آنچه کرده‌ام خواهم داد تا برای علاقمندان به منزله راهنمایی باشد.

البته این یک کار دقیقی است و من از پخته خواران در یوزه‌گر و مجموعه پردازان شارلاتان که تنها در پی شهرت و منفعت هستند توقعی ندارم و همه امید من به کسانی است که به تحقیق و تتبع در باره صادق صمیمانه علاقه‌مند هستند. همانطور که گفته شد منظور ما در اینجا فقط دادن نمونه‌هایی

چند و ارائه طرح ساده‌ای از «جدول رویدادهاست» نه تنظیم یک جدول کامل در معنی واقعی کلمه.

برای تهیه یک جدول نسبتاً کامل باید به طریق زیر عمل کرد:

اولاً باید با مراجعه به منابع گوناگون همه حوادث و وقایع مربوط به زندگی و آثار صادق راجع آوری و آنها را روی فیش‌های مخصوصی ثبت کرد و سپس آن فیشها را به ترتیب تاریخ بدنبال هم قرار داد.

ثانیاً- باید کوشید هر قدر که ممکن است وقایع و حوادث بیشتری از منابع موجود استخراج کرد بقسمیکه فاصله زمانی هر دو رویداد به حداقل ممکن برسد.

ثالثاً- باید کوشید که در باره هر واقعه مطلب بیشتری جمع آوری کرد. مثلاً چنانکه خواهیم دید در باره «مسافرت‌های صادق» و برخی از رویداد‌های مهم دیگر تفصیل بیشتری قائل شد.

رابعاً- چون در برخی از کتابها و نامه‌های صادق تاریخ‌های فرنگی بکار برده شده است این تاریخها را نیز باید به دقت تبدیل بتاریخ شمسی کرد، البته ذکر تاریخ فرنگی و تاریخ قمری همراه بتاریخهای معمول شمسی مانعی ندارد ولی ضروری نیست.

خامساً- با مراجعه به منابع گوناگون باید اطلاعات دقیق و کامل از برخی از رویدادها بدست آورد. برای این کار باید بدو یک تاریخ تقریبی در نظر گرفت و بعد با مراجعه به منابع لازم آنها را تکمیل کرد. مثلاً برای تعیین تاریخهای همکاری صادق با مجله‌ها و روزنامه‌ها باید به دوره مجله‌ها و روزنامه‌های مزبور رجوع کرد و تاریخ آغاز این همکاری و تاریخ چاپ آثاری را که در نشریه‌های مورد نظر منتشر شده است دقیقاً یادداشت نمود و هرگونه مشخصات سودمند را در جدول وارد کرد و قس علیهذا. اینک برای راهنمایی بیشتر چند مثال در زیر آورده میشود:

۱- تاریخ همکاری با مجله های « سخن » ، « پیام نو » ، « موسیقی » ، « افسانه » و چند روزنامه که صادق از سال ۱۳۲۰ تا چند سال با آنها همکاری داشته و آثار بسیاری در آنها بچاپ رسانیده است . محقق باید بامراجعه به دوره های مجلات و روزنامه های مزبور اطلاعات لازم را فراهم آورد .

۲- تاریخ تشکیل و شرح جریان « کنگره نویسندگان ایران

با مراجعه به متن کتابی با همین عنوان

۳- تاریخ چاپهای نخست کلیه آثار صادق . البته فقط به ذکر تاریخ چاپ یک مجموعه نباید اکتفا کرد بلکه باید تاریخ تحریر و محل تحریر هر نوشته یا داستان را نیز بدست آورد زیرا برای تشخیص طرز فکرهنرنویسنده و تحولات آن در مراحل مختلف زندگی توجه بتاریخهای مزبور ضروری است . ممکن است اثری سالها پیش نوشته شده باشد ولی امروز به چاپ برسد . آنچه برای یک منقد اهمیت دارد تاریخ تحریر آن اثر است . مثلاً مجموعه « زنده بگور » که در سال ۱۳۰۹ بچاپ رسیده شامل هشت داستان است که چهارتای آن در پاریس و چهارتای دیگر در تهران نوشته شده است :

اگر یک هنر شناس و اجتماع شناس دقیق به عنوان و موضوع داستانهای فوق توجه کند به آسانی پی خواهد برد که قاعدتاً کدام یک از این داستانها در پاریس و کدام در تهران نوشته شده است . در باره تاریخ چاپهای آثار به نظر من ذکر چاپ نخست کافی است بدین دلیل که تاریخهای دقیق چاپهای بعدی را نمیتوان بدست آورد زیرا از چند سال به این طرف ناشرین آخرین چاپ هراثری را که در اختیار دارند به طریقه افست تکثیر می کنند . بنابراین تاریخ صحیح و دقیق چاپهای متوالی مطلقاً میسر نیست مثلاً بیشتر آثار صادق اکنون بی اغراق از چاپ سیام هم گذشته ولی همین چاپ سیام تاریخ چاپ سوم یا چهارم را دارد .

۴- البته ذکر تاریخ وقایع مهمی که بعد از درگذشت صادق پیش آمده است نیز حالی از فایده نیست مانند مثلاً جلسه های یادبودی

که از سال ۱۳۳۰ تا امروز در ایران یا کشورهای دیگر مانند فرانسه و شوروی و آمریکا و غیره برگزار شده است (بنامه‌ای که از طرف یکی از دوستان ما آقای لشکری، یکی از ایرانیانی که در دانشگاه کالیفرنیا کار میکند، به من نوشته شده است و شاید قسمتی از آنرا خارج از متن ر کتاب حاضر نقل کنیم و همچنین به شرحی که در چند صفحه پیشین کتاب حاضر نوشته شده است نیز توجه فرمائید).

بالاخره نکته‌ای که ذکر آن بی فایده بنظر نمی‌رسد این است که هر محقق باید همینکه برنامه خود را طرح و تنظیم نمود بتدریج مدارک و لوازم کار را صورت برداری نموده آنها را گرد آوری کند سپس ضمن مطالعه آثار صادق و مقاله‌ها و کتابهای راجع به او همینکه به یک واقعه تاریخی برخورد آنرا روی فیش یادداشت کند پس از آنکه همه مدارک از نظر او گذشت به تنظیم فیشها بپردازد و آنها را برای چاپ به مطبعه بفرستد.

ضمناً در این دوره بیست و دوسه سالی که از درگذشت صادق میگذرد مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، مقدمه‌ها و کتابهای تحقیقی نسبتاً زیادی راجع به زندگی صادق و آثارش در کشورهای مختلف جهان انتشار یافته است که متأسفانه بعضی که خوانندگان واقفند از تهیه فهرست کامل آنها غفلت شده است. اینک بر عهده محققین واقعی است که برای گردآوری مدارک مزبور با وسائل مقتضی بکوشند. این شرح مختصر فقط به منظور راهنمایی یا یادآوری محققین و ادای شمه‌ای از وظیفه دوستی است.

البته رویدادها و تاریخهایی را که ذکر خواهیم کرد فقط برای دادن نمونه‌ای در مورد آثار یا زندگی صادق است. این یک طرح ناقصی است و کسانی که به تهیه و تنظیم «جدول رویدادها» علاقه‌مند هستند باید با مراجعه به منابع مختلف جدول مورد بحث را تکمیل کنند.

ضمناً باید توجه داشت که ارقام و اعداد مربوط به جدول نمونه فوق مورد کنترل مجدد قرار نگرفته است و لذا همیشه احتمال اشتباه وجود دارد.

اینک نمونه‌ای از جدول رویداد ها :

: ۱۲۸۱

شب سه‌شنبه ۲۸ بهمن
تولد صادق هدایت

از پدری بنام « هدایت‌قلی » شناسنامه شماره ۵۷۹
صادر از ناحیه ۲ دولت - خیابان خاقانی

: ۱۳۰۳

چاپ نخست کتاب کوچک : «انسان و حیوان» -
کتابخانه بروخیم - تهران - میدان سپه

: ۱۳۰۷ (آوریل ۱۹۲۸)

اقدام نخست صادق به خودکشی .

در کارت پستی که در تاریخ سوم مه ۱۹۲۸ از
پاریس به تهران فرستاده مینویسد: « یک دیوانگی کردم
به خیر گذشت. »

: ۱۳۰۸

چاپ نخست کتاب «فوائد گیاهخواری» برلین -
انتشارات ایرانشهر شماره ۲۱ .

برای مزید اطلاع: در سال ۱۳۰۹ در تبریز کتابی
با عنوان «فلسفه توحید در مضرت گیاهخواری» به قلم
میرزا احمدخان میرپنجه بچاپ رسیده که ردی است بر
کتاب «فوائد گیاهخواری» .

قسمت اعظم کتاب مزبور در باره مطالب و مسائل
مختلف است فقط قسمت‌های مختصری از آن در رد
«گیاهخواری» است، آنهم با دلائل بسیار سست.

این کتاب را من برای نخستین بار در تبریز دیده
و خریده‌ام . پس از مراجعت به تهران معلوم شد که
صادق پیش‌تر آنرا دیده و خوانده است.

۱۳۰۹ (دهم آبان) :

استخدام در بانک ملی ایران با حقوق اولیه دوپست

ریال .

محلای خدمت: ۱- محاسبات ۲- دفتر ارسال مراسلات.

: ۱۳۰۹

چاپ نخست نمایشنامه «پروین دختر ساسانی»
در سه پرده که در سال ۱۳۰۷ در پاریس نوشته شده است
در سال ۱۳۰۹ در تهران بچاپ رسیده است (از انتشارات
«کتابخانه فردوسی» خیابان ناصریه- عنوان کنونی سه
«پروین دختر ساسان» تغییر یافته که معلوم نیست این
تغییر از کجاست ؟

نمایشنامه پروین دختر ساسانی» بوسیله «هیئت اکتورال
به مدیریت : بخارائی رژیسور : خان نخجوانی همراه با

۱- کمدی پر خنده نقی و تقی در یک پرده

۲- دانس مفصل در یک پرده

سی چهل سال پیش در تبریز اجرا شده است.

: ۱۳۱۰

چاپ نخست «اوسانه» در مجموعه «آرمان کوده»
در ۳۶ صفحه با مقدمه مورخ ۱۲ مهر ۱۳۱۰ همراه با یک
نقاشی از درویش (نام اصلی این نقاش آندره سورویوگین
André Sevruguine است.)

چاپ نخست «مجموعه انیران» شامل سه داستان که داستان
«سایه مغول» از صادق هدایت است

(این داستان در صفحه ۱۱۸- ۱۰۲ مجموعه

«نوشته های پراکنده نقل شده است.)

۱۳۱۱ (اردیبهشت ماه) :

مسافرت به اصفهان برای این مسافرت از طرف

صادق تقاضای چند روز مرخصی از بانک ملی شده.

۲۱۴

بوده است) (۳ر۵ر۱۹۳۰- ۱۳ر۱۲ر۱۳۱۱) ولی از طرف رئیس قسمت با این تقاضا موافقت نشد گویا صادق تصمیم مسافرت را بدون اجازه بانک اجرا کرده بوده است.

: ۱۳۱۱

استعفا از خدمت بانک ملی ایران
(تاریخ تقدیم استعفاء بعلت کمی حقوق ۱۲ مرداد ۱۳۱۱
بوده است)

: ۱۳۱۱

(ششم شهریور) آغاز خدمت در اداره کل
تجارت.

: ۱۳۱۱

چاپ نخست مجموعه «سه قطره خون» در ۱۴۹
صفحه شامل ۱۱ داستان.

: ۱۳۱۱

چاپ نخست سفر نامه «اصفهان نصف جهان» در
۵۱ صفحه - ۲۸ اردیبهشت ۱۳۱۱ - از انتشارات کتابخانه
خاور- خیابان سپه.

: ۱۳۱۲

چاپ نخست مجموعه «سایه روشن» در ۱۵۱
صفحه شامل ۷ داستان ، و چاپ نخست «مازیار» و نیز
چاپ نخست «نیرنگستان»- تهران کتابخانه دانش-۱۶۶
صفحه.

تاریخ تحریر دیباچه: تهران- ۱۶ فروردین ۱۳۱۱
و نیز چاپ نخست « کتاب مستطاب و غوغ ساهاپ» به
اقلام: یاجوج، ماجوج و قومپانی لیمتد،
شامل ۳۵ قضیه (غزیه).

: ۱۳۱۳ (۱۶ دیماه)

پایان خدمت در اداره کل تجارت و

آغاز خدمت در وزارت خارجه - اژانس پارس
و چاپ نخست «ترانه های خیام».

: ۱۳۱۴

(۱۹۳۶ سوم دسامبر): ورود صادق به کراچی
(هندوستان) .

: ۱۳۱۵

(۲۵ تیر): آغاز خدمت در شرکت سهامی کل
ساختمان
۲۵ر۴ر۱۵ باحقوق ۱۲۰۰ ریال)

: ۱۳۱۵

(۲۱ آبانماه): استعفاء از خدمت شرکت سهامی
ساختمان بعلت مسافرت به هند .

: ۱۳۱۵

چاپ دستی یا نسخه برداری و تکثیر (پولی‌کپی)
کتاب «بوف کور» - بمبئی و ترجمه « کسارنامه اردشیر
پاپگان» از متن پهلوی. و تاریخ تحریر سر آغاز در چهارم
فوریه ۱۹۳۷ - بمبئی.

: ۱۳۱۶

استخدام مجدد در بانک ملی ایران - ۲۲ آبان
محل خدمت دائره ارز:
۱- خرید و فروش ارز و صدور اتیکت.
۲- تصدی تنظیم فهرست روزانه خرید و فروش
ارز.

: ۱۳۱۷

(۲۹ بهمن): تاریخ تحریر مفاصا نامه به امضاء
صادق که پس از استعفاء تسلیم بانک ملی ایران شده
است (متن این مفاصا نامه در مقاله های راجع به

مشاغل اداری صادق مجله فردوسی نقل شده است.)

: ۱۳۱۷

(۲۰ بهمن): شروع خدمت در اداره کل موسیقی کشور- مجله موسیقی.

نخستین اثر صادق در مجله مزبور تاریخ شهریور ۱۳۱۸ و آخرین اثر او تاریخ مهرماه ۱۳۲۰ را دارد.

: ۱۳۱۸

چاپ نخست « کارنامه اردشیر بابکان گردانیده از متن پهلوی- تهران

و چاپ نخست «گجسته ابالیش» - شرح مباحثه ابالیش با مواد زرتشتی فرنیغ پسر فرخزاد- گردانیده از متن پهلوی- از انتشارات ابن سینا.

: ۱۳۲۰

(۲۷ آبان)

شروع خدمت در هنرکده هنرهای زیبا.
(صادق تا پایان عمر کارمند دفتر هنرکده مزبور باقی ماند)

۱۳۲۰

(سوم اردیبهشت)

چاپ نخست مقاله انتقادی و طنز آمیز: « در باره داستان ناز» در شماره دوم سال سوم مجله موسیقی . (در اینخصوص به صفحه ۱۴۸ کتاب حاضر رجوع فرمائید.)

: ۱۳۲۱

چاپ نخست مجموعه « سگ ولگرد » ۱۳۴ صفحه شامل هشت داستان

از نوشته های صادق در دوره اول مجله مزبور مسخ- یادگار جاماسب (ترجمه از متن پهلوی) - جلوقانون اثر کافکا.

: ۱۳۲۲

چاپ نخست « علویه خانم» در ۶۶ صفحه (در برخی از

نسخه های معدود تاریخ اصلی چاپ باتراشیدن به ۱۳۱۲ تبدیل شده است بر من معلوم نیست که این عمل بنا به مصلحتی بوده و صادق از آن مطلع بوده یا نه.

۱۳۲۲

(۱۴۴۳)

چاپ نخست « گزارش گمان شکن (شکندگمانی و یچار) - چهار باب - تالیف مردان فرخ - گردانیده از متن پهلوی (این کتاب پس از مرگ صادق هنوز تجدید چاپ نشده است .)

: ۱۳۲۳

(خرداد) :

چاپ نخست ترجمه داستان « مسخ » و آغاز همکاری با مجله « سخن » نامه جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی ، با امتیاز و مدیریت دکتر ذبیح الله صفا .

۱۳۲۳

(۱۹۴۴)

چاپ نخست مجموعه « ولنگاری » در ۷۶ صفحه شام ل شش قضیه .

در همین سال : چگونه شاعرو نویسنده نشدم با همکاری یکی از دوستان و با امضای مستعار « ق - مسکین جامه » - زراتشت نامه - زندو هومن یسن - انتقاد بر ترجمه کتاب « بازرس » اثر گوگول - انتقادی بر فیلم « ملانصرالدین در بخارا » .

۱۳۲۳

تشکیل کنگره نویسندگان ایران در خانه فرهنگ شوروی (وکس) .

۱۳۲۴

(۲۴ آبان)

مجلس بزرگداشت صادق در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی .

۲۱۸

۱۳۲۴

(۱۶ آذر)

عزیمت به ازبکستان باتفاق دیکتر سیاسی برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سال تاسیس دانشگاه دولتی آسیای میانه. (شرح مسافرت داده شود)

: ۱۳۲۵

(۱۹۴۶)

چاپ نخست «افسانه آفرینش» در ۱۰۵ نسخه تاریخ و محل تحریر: پاریس ۱۳۰۹/۱/۱۸

: ۱۳۲۷

چاپ نخست «پیام کافکا» که به عنوان مقدمه داستان «گروه محکومین» اثر کافکا - ترجمه اینجانب منتشر شده است.

: ۱۳۲۹

(آذر ماه)

عزیمت صادق بیاریس

: ۱۳۳۰

(نوزدهم یا بیستم فروردین)

خودکشی بوسیله گاز در پاریس (دراین خصوص نیزمانند سایر موارد میتوان بامراجعه به آنچه در جراید و مجلات منتشر شده است به شرح جزئیات بیشتری پرداخت)

بطوریکه ملاحظه فرموده‌اید ما تاریخ آغاز « جدول رویداد ها » را سال ۱۲۸۱ قرار داده‌ایم که سال تولد صادق است و برای سال های بعد فقط به ثبت یک «رویداد» از زندگی صادق یا اثر او اکتفاء کرده‌ایم .

دیگر اینکه درمورد هر یک از رویدادها اختصار کامل را رعایت کرده‌ایم و حال آنکه میتوان با مراجعه به منابع لازم برای آنها شرح بیشتری قائل شد .

مثلا در مورد سفر های صادق به خارج از کشور، من جمله سفر تا شکند، بدوا باید به جراید و مجلات آن ایام مراجعه

کرد و مطالب‌گوناگون مربوط به سفر مزبور را گرد آوری نمود و در صورت لزوم به هر یک از کسانی در این سفر شرکت کرده بودند و اکنون در قید حیات هستند (مانند آقای دکتر سیاسی) مراجعه نمود و اطلاعات بیشتری از آنها به دست آورد.

ما خود ذیلاً مختصری از جریان این مسافرت را شرح می‌دهیم.

روز شانزدهم آذر ۱۳۲۴ صادق هدایت با سایر اعضاء هیئت که برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سال تاسیس دانشگاه تاشکند دعوت شده بودند از تهران بطرف مشهد حرکت و از آن شهر پس از آنکه یکی دیگر از اعضای هیئت به آنها پیوست عازم ازبکستان شدند.

در این سفر صادق هدایت دوسه دوره از آثار خود را برای تقدیم به برتلس و سیمونف و روزنفلد، شرقشناسان معروف شوروی با خود برداشته بود. شنیدم در هواپیما یکی از اعضاء مهم هیئت چند جلد از آن کتابها را از صادق خواست ولی صادق شاید بعلت اینکه نسخه‌های اضافی نداشت تقاضای او را رد کرد و همین امر گویا موجب کدورت آن شخص از صادق شد بعقیده بعضیها عدم موافقت با تدریس صادق در دانشگاه و مخالفت با تمدید مرخصی چهارماهه که از پاریس تقاضا شده بود با کدورت مزبور بی ارتباط نبوده است.

در تاشکند :

آقای دکتر سیاسی ، رئیس دانشگاه تهران ، با عنوان رئیس هیئت، در نخستین جلسه جشن که در سالن تئاتر سوردلف در شهر تاشکند در حضور علمای درجه اول ازبکستان تشکیل شده بود هدایائی از طرف دانشگاه تهران که عبارت بود از یک دوره کتاب های دانشگاه تهران و یک نسخه نفیس از مثنوی مولوی به دانشگاه تاشکند تقدیم نمود . . .

پس از مراجعت :

پس از مراجعت هیئت مزبور بتهران هر یک از اعضاء هیئت

در مجلات و روزنامه ها گزارشهایی در باره این مسافرت نوشته و نطقهائی نیز ایراد کرده بودند (به مجله پیام نو « شماره دیماسه ۱۳۲۴ و روزنامه « ایران ما»، بهمان تاریخها رجوع شود).

ولی صادق پس از بازگشت در باره این مسافرت سکوت اختیار کرده بود البته گاه پیش ما چیزهائی درباره مشاهدات خود تعریف میکرد که فعلا از بازگفتن آنها معذوریم: بعدها نیز هرگز دیده نشده است که از این سفر ذکری به میان بیاورد و یا اشاره ای به آن بکند.

دیگر در باره دوسفری که صادق به اروپا کرده و سفر های کوتاه و کوچکی که در داخله کشور انجام داده است مانند سفر به اصفهان و مازندران و غیره نیز میتوان تفصیل بیشتری قائل شد و بسیاری از رویداد های مربوط باین سفرها ، بخصوص سفر به اروپا را از روی نامه ها و نوشته های او استخراج و ثبت کرد.

مثال دیگر : درباره تشکیل گروه ربیعہ :

در جدول رویدادها نوشته ایم :

۱۳۰۹: تشکیل گروه «ربیعہ»

البته شرح مزبور از نظر اعلام تاریخ یک رویداد که اکنون در تاریخ ادبیات فارسی ماندنی شده شاید کافی باشد ولی بهتر است درباره این گروه نیز، مانند سفر صادق به تاشکند، قائل به تفصیل شویم :

آقای مسعود فرزاد که یکی از چهارتن از افراد این گروه است در شماره های ۷۵۲ ، ۷۵۳ و ۷۵۴ مجله « سپید و سناہ» در این خصوص توضیحاتی داده است که شایسته است قسمتهائی از آن برای تکمیل اطلاعات مربوط به گروه مورد بحث در اینجا نقل شود.

— آشنائی من با هدایت ، پس از مراجعت از انگلستان یعنی پس از نخستین سفری که برای تحصیل به انگلستان رفته بودم شروع شد و فکر می کنم اواخر سال هزار و سیصد و نه بود.

یعنی همان سالی که هدایت نیز تازه از پاریس بازگشته بود.

در آن زمان، من و مجتبی مینوی خیلی باهم دوست و نزدیک

بودیم، وگاهی هم‌بخانه سعید نفیسی که شوهر خواهرم بود میرفتیم. م درست نمیدانم که در یکی از همین رفت و آمد ها و یادر کافه بود که خیلی عادی و بدون مقدمه با هدایت آشنا شدم.

اسم آن کافه بدرستی یادم نیست. فکر می‌کنم « رزفوار » بود. و باز فکر میکنم که احتمالا این آشنائی از طریق مینوی شروع شد مینوی با ب.ع. آشنائی مختصری داشت. و هدایت نیز با ب.ع. آشنا بود و باز شاید در یکی از همین گونه برخوردهای عادی، به همین ترتیب بایکدیگر آشنا شدیم، اما بطور قاطع، نحوه و چگونگی روز و لحظات آشنائی بدقت یادم نیست. . .! شاید باین دلیل که مقدمه و ترتیب خاصی نداشت. . . و باز شاید باین دلیل که مثل اکثر آشنائی ها، بدون قرار و مدار قبلی صورت گرفته بود. . .

آنچه که در این آشنائی مهم نبود، قرار و مدار ها و مقدمات آشنائی بود، و آنچه که مهم بود! پایه و مایه این آشنائی بود که در حال میتوانست چهار جوان را بدون هیچ سابقه‌ای بایکدیگر نزدیک و محشور بکند. زیرا ما هر چهارتا جوان بودیم با اندکی اختلاف سن، هر چهارتا فرنگ دیده و تحصیل کرده و بقول آن روزی‌ها زبان‌دان بودیم، و مهمتر از همه، تاحدی بیگانه با جاو مکان خودمان و راغب به اندیشه ها و افکار نو، و باز مهمتر از همه آنکه هر چهارتن در زمینه ادبیات دست و پائی میزدیم

گفتم، هر چهارتا فرنگ دیده بودیم و هر چهارتا در تکاپوی نویسندگی و شعر و تحقیق و از این مسائل، من تازه از انگلستان آمده بودم، زبان انگلیسی بلد بودم، شعر می‌گفتم و چیزهایی مینوشتم. ب.ع. تازه از برلن برگشته بود و زبان آلمانی میدانست و او هم ذوق و عطش نویسندگی داشت هدایت هم تازه از پاریس آمده و بیش از همه مادر کار خودش مسلط بود. یعنی در آن موقع چندتا کتاب هم نوشته بود. اگرچه من پیش از آشنائی با او کتاب‌هایش را نخوانده بودم، اما مجموعا در ترکیب این آشنائی، و در همان مراحل اولیه آشنائی، باصطلاح از همه ماها سر بود.

چهار نفر بودیم که من حیث المجموع وضع‌مان یکی بود.

کار مختصر اداری داشتیم ، شب میرفتیم خانه‌هامان. و خارج از اداره و خانه ، بخاطر علاقه‌مشتیکی که بادییات ایران داشتیم ، دور هم جمع می شدیم و این اجتماع کوچک ، بدون آنکه رئیس و مرئوسی داشته و یا اساسنامه و مرامنامه‌ای داشته باشد بسه ارتباط خودش ادامه میداد.

تقریباً اختلاف سن چندانی نیز با هم نداشتیم. اختلاف بین سن من که جوانترین این گروه بودم و مجتبی مینوی که مسن‌ترین مان بود شاید بیش از چهار پنجسال نبود.

خیلی طبیعی بود که می توانستیم بدون اشکال اطلاعات همدیگر را تکمیل و قضاوت های همدیگر را تصحیح و تعدیل کنیم. و این معاشرت بسیار آموزنده و جالب بود، و شکی نیست که شمع این جمع ، و به عبارتی رهبر طبیعی ما چه از لحاظ فرهنگی و چه از لحاظ اخلاقی ، شخص «صادق هدایت» بود.

و مسئله دیگر این بود که این معاشرت کمک کرد به همه ما که از آنچه می‌آموزیم و از آن چیزهایی که پر میشویم، آثاری نیز بیرون بدهیم، و راه خودمان را بدرستی تشخیص بدهیم و کاریکدیگر را مورد تصحیح و تنقید قرار بدهیم.

مورد دیگر، ترکیب جالب این گروه بود. هدایت فرانسه می دانست، ب.ع. آلمانی میدانست، من انگلیسی میدانستم و مینوی عربی . با این کیفیت هر یک از این گروه در مجموع می توانست با اکثر رویدادها و حوادث ادبی جهان آشنا باشد. مثلاً: من از طریق هدایت می دانستم که آثار معتبر ادبیات معاصر فرانسه چه و چگونه هست و هدایت از طریق من به ادبیات انگلیسی و هر دوی ما از طریق مینوی به ادبیات دنیای عرب و کتابهای سنتی و آخوندی خودمان و دست آخر هر سه ، از طریق ب.ع. به دنیای ادبیات و علوم پیشروی آلمانی.

با این کیفیت روشن است که ما چه چیزهایی میتوانستیم از یکدیگر کسب بکنیم و چه چیزهایی به یکدیگر بدهیم. و از چهار تا جوان بی‌پول بودیم که جایی نداشتیم برویم، سالن و تالار و دفتر و دستک خاصی نداشتیم که برویم در آنجا نطق و خطابه ایراد

کنیم و یا اوراق را ازیرورو بکنیم . اینقدر بی پول بودیم که برای دیدن یکدیگر میرفتیم توی کافه «رزنوار» و نفری یک چائی یا یک بستنی میخوردیم و دومی را هم زورمان نمیرسید. تازه آن چائی یا آن بستنی هم بهانه بود، بهانه اینکه بتوانیم همدیگر را بازگو بکنیم. من از حافظ میگفتم، ب.ع از نوول تازه اش، هدایت از فلان کتابش و مینوی در باره آثاری که دیده و خوانده.

شبی با اتفاق یکی از دوستان از حوالی چهار راه حسن آباد می گذشتم و صحبت علی المعمول از کتاب و ادبیات و شعر و این حرفها در میان بود.

آن موقع ها ناشر فعالی در تهران بود . بنام آقای « محمد رضائی» که اغلب کتب فارسی را او چاپ میکرد و منتشر مینمود . آن شب دوست من از قول آقای « رضائی» گفت که ایشان معتقد هستند که در ایران هر چیزی هر مقاله ادبی و غیره که نوشته میشود متعلق بیک تن از گروه « سبعه» است. یعنی که هفت نفری هستند معروف که کار نوشتن و نشر مطالب ادبی را در انحصار خودشان قرار داده اند از قبیل : سعید نفیسی ، عباس اقبال ، رشیدیاسمی و غیره که ارشد اینها ملک الشعراء بهار است و در ایران هیچ مطلب ادبی چاپ نمی شود مگر انگشت یک تن از گروه « سبعه » درکار باشد!

من خندیدم و گفتم خوب، آنها «سبعه» هستند ، ما هم از امشب میشویم « ربعه» ..!

البته این یک شوخی « و غوغ ساهایی» بود. تعمداً « اربعه» را «ربعه» گفته بودم که وزن «سبعه» را داشته باشد و این ماجرا را پس از آنشب برای هدایت و دو نفر دیگر از دوستان همدم و مشترک تعریف کردم و همه خندیدیم و از آنشب این اسم ، یعنی «ربعه» ماندنی شد.

و اما این «ربعه» فرقهائی با «سبعه» داشت!

حضرات سبعه علی المعمول هنوز سخت سرگرم ورق زدن کتب آخوندی ایران و نوشتن مطالب ثقیل بانثر ثقیل و پیچیده و متصنع بودند . هر کس هر چیز مینوشت ، عجله داشت که از فهم مردم

زمانش دور باشد . حتی عنوانهای مطالب شان نیز عنوانهای طولانی و دراز و عجیبی بود. همه باهم مسابقه‌ای داشتند که کتابشان دور از ذهن و فهم خوانندگان باشد. ما ، یعنی باصطلاح گروه «ربعه» از جهاتی با این جماعت فرق داشتیم . چشم‌مان به ادبیات خارجی‌باز بود و مهم‌تر اینکه تحت هدایت « هدایت» بحقایق اصیل تری آشنا شده بودیم که همه تلاش‌ما این بود که سنت های پیچیده و مهجور و غامض و در عین حال توخالی زمان را شکسته و مفری بسوی ادبیات نوین باز بکنیم.

هدایت رهبر دوست و خردمند ما بود ، و با منطق علمی و خاص خودش مسائل را برای ما حل‌جی میکرد بدون آنکه خواسته باشد مارا رهبری کند و یا خدای نکرده چنین بنمایاند.

اگرچه ما جوانها را آنان، یعنی همان گروه «سبعه» چندان بحساب نمی آوردند. اما ما ها حرفه‌ائی داشتیم که دست‌کم تکلیف خودمان را با خودمان روشن کرده بودیم، توجه‌مان به ذهن مردم عادی ایران ، بقلب و احساسات مردم عادی ایران بود و حتی بزبان و درد ها و غصه های آنان..

مادر تلاش رسیدن باین مقصود بودیم که مردم ایران چه می‌گویند ، چه می خواهند ، چگونه قضاوت می کنند و زبان آنان چگونه است. و درست این همه آن چیزهائی بود که گروه « سبعه» نمیخواستند .

هدایت بدون آنکه خواسته باشد «مکتب داری» بکند، این در را بروی ما گشود و برای نخستین بار خودش شخصا زحمت و دشواری و حتی خطر این بدعت انسانی و بزرگ را تحمل کرد و ما نیز آگاهانه و حتی عاشقانه با افکار او همداستان شدیم . آنچه را که شما در آغاز سؤال بعنوان « هدف» مطرح کردید، هدف ما، فقط همین بود شکستن و دور ریختن عناصر مضر و کهنه ایجاد راه های درست انسانی ، مطلوب ، با استفاده از آنمقدار از ادوات و افزار خوب گذشته، به جهت یک تجدید نظری انقلاب ادبی و یا هرچه که اسمش را می‌گذارید !..

در این گروه ، یعنی گروهی که بعدها بنام « ربعه» معروف

شد، نه رئیسی وجود داشت، نه مرئوسی نه مراننامه‌ای و نه تشکیلاتی و حتی آنقدر ساده و کوچک و بی پیرایه بود که یک لحظه بفرس هیچکدامان نرسید که مثلاً راه بیافتیم و چهارتائی عکسی بعنوان یادگار بگیریم، چنانکه عکسی از چهارتایمان وجود ندارد. آنقدر که بدنبال معنی بودیم بدنبال تظاهر و از اینکارها نبودیم، این وضعیت «ربعه» بود.

– باید عرض کنم باز بدلیل آنکه سازمان یا تشکیلات و یا الزامات و این جور مسائل در میان نبود، هر یک بنابه ضرورت یا پیش آمدهائی ازهم دور شدیم.

فکر میکنم اولین کسی که زودتر از همه دور شد و دور ماند «مینوی» بود. و باز فکر میکنم که سال هزار و سیصد و پانزده بود. به یقین نمیدانم. تاریخ حرکت مینوی بسوی لندن بدرستی یادم نیست اما فکر می‌کنم اولین کسی که جسماً از گروه «ربعه» خارج شد «مینوی» بود. رفت لندن و ماندگار شد...

هدایت هم مسافرتی به هندوستان کرد که این مسافرت در حدود یک سال طول کشید.

این بود ماجرای پایان عمر یک جمع، البته پایان جسمی یک جمع پایان دیدارهای مکرر و مداوم

بهر حال در مورد هر رویداد میتوان توضیحاتی فراهم آورد. مثلاً در باره مجموعه «انیران» که در «جدول رویدادها» فقط یکی دو سطر نوشته شده است میتوان مثلاً از متن مصاحبه آقای فرزاد (مجله سپید و سیاه شماره ۷۵۵) شرح زیر را به آن افزود:

«من در کار چاپ این کتابها دخالتی نداشتم. البته کارهایمان از یکدیگر مخفی نبود و همه میدانستیم چه کارها در دست تهیه داریم و چه کارها کرده‌ایم یا خواهیم کرد. اما در کار چاپ آن کتابها دخالتی نداشتم آنها خودشان دست بکار شدند که یکی حمله اسکندر را نوشت و دیگری حمله عرب را بعد خود هدایت که «سایه مغول» را... (شک نیست که عامل ایجاد کننده این آثار که مربوط

به سه حمله بزرگ ، ایران است ، جنبه خاص وطن‌پرستی هدایت بوده است و او از همان هنگام نیز توجه زیاد به ایران‌باستان داشت و حتی اسم «انیران» را او روی یکی از این کتابها گذاشت . او نخستین بار از افق دید یک نویسنده ایرانی ، مردم عادی ایران را در مورد این تاراجها به قضاوت نشانده .

در همان زمان نیز توجه هدایت به ایران باستان و زبان پهلوی بیش از همه ماها بود . او در دوسه عدد از کتابهایش خیلی واضح زندگی مردم ایران و میزان نفرت آنان را از بیگانگانی که به سرزمین ما هجوم آورده و صدمه‌ها به مردم این دیار زده بودند آشکار می‌سازد و سپس هنگامی که با مینوی دارد «مازیار» را مینویسد همه این سرآسیمگی و پریشانی را یکجا به کنار می‌نهد و از ورای قرن‌ها یک سردار ایرانی را میجوید که میتواند بافتح‌ها و فیروزیهای نسبی‌اش یادآور حماسه‌های دور گذشته باشد . در این کتاب مینوی شرح حالی از «مازیار» مینویسد و سپس این هدایت است که تصویر پاک و روشنی از یک سردار ایرانی ارائه میدهد و تجلیات انسانی را به هم و هیجان میکشاند ...» و قس علیهذا



بالاخره چیزی که البته سفارش پذیر و توصیه بردار نیست کوشش در کسب الهام از برخی از نوشته های صادق است ، نوشته‌هایی که حاوی افکار فلسفی و اندیشه های انسانی اوست ، بنابراین هنرمندان و شاعران میتوانند به استغانت ذوق و قریحه شخصی و متناسب باوسعت میدان دید فلسفی خود از نوشته‌های مزبور بهره برداری کنند .

البته منظور این نیست که کسی قسمتی از متن نوشته های صادق را بصورت‌شعر در بیاورد بلکه باید یک اندیشه یا فکر

متجانس و معینی را که در یک یا دو سطر در نوشته های او بطور فشرده بیان شده است در قالب شعر بسط داد. من نمونه ای از این کار را که عنوان «بن بست» دارد، در کتاب حاضر، خارج از متن چاپ خواهم کرد تا منظور اصلی من برای خوانندگان بهتر روشن گردد.

اینها بود برخی از کارهایی که باید در آینده راجع به صادق انجام شود، کارهایی که من آنها را در فهرست فعالیت های ادبی خود یادداشت کرده بوده ام و اکنون این وظیفه به عهده کسان دیگری که به این گونه کارها علاقه مند هستند واگذار میشود.



۵-۲۶- درباره حق التألیف کتاب حاضر

اینجانب برای چاپ کتاب حاضر با مدیر یکی از بنگاههای انتشاراتی تهران که سالهاست با آن از نزدیک همکاریهای دارم مراجعه کرده ام و مدیر بنگاه بازرگوانی حاضر شده است چاپ کتاب را با سرمایه خود به عهده بگیرد و بی چشمداشت سودی آن را پخش کند. با این ترتیب در نظر گرفته ام که کتاب حاضر را به قیمت تمام شده با اضافه دستمزد فروش در اختیار علاقه مندان و خریداران قرار دهم.

گمان میکنم با توضیحاتی که در این فصل داده شده نکات زیر برای خوانندگان روشن شده باشد:

۱- وسعت برنامه ای که من در مورد زندگی و آثار صادق داشته ام و اینکه چه عواملی مانع اجرای آن شده است.

۲- کارهایی که در باره صادق انجام شده یا باید انجام شود و کارهایی که علاقه مندان میتوانند انجام دهند و وسعت دامنه کارهای مزبور.

۳- با توضیحات و ذکر نمونه ها و مثالها علاقه مندان تازه کار بقدر کافی راهنمایی شده باشند. با کمال میل حاضریم هرگونه کمکی که از دست من برمیآید در اختیار این دسته از دوستان

قرار دهم .

اینک در پایان این فصل: تراز نامه پاییلان

هرخواننده علاقه‌مند میتواند با صرف اندک وقت جدولی از نام کتابها و هزینه‌ها و مبالغی که در مقابل عاید شده است تنظیم و حاصل آنرا تعیین کند تا معلوم شود که بر رویهم چه مبالغی از این راه عاید من شده است و آیا این مبلغ وقت و پولی را که از جانب من صرف شده است جبران میکند یا نه و اگر همین پول و وقت صرف کارهای دیگر (ادبی) میشده است مبلغ بیشتری عاید من میکرده است یا نه؟ و قس علیهذا.

در زیر نمونه جدولی را که بکمک آن میتوان سود مادی حاصل از فعالیت‌های ادبی اینجانب در مورد صادق را بسهولت تعیین کرد ذکر میکنیم .

عنوان اثر	قیمت	تعداد	حق التالیف	هزینه	زیان	سود
				جمع کل		

تفاوت سود و زیان

پس از تکمیل جدول فوق از روی توضیحات داده شده تفاوت بین مبلغ سود و زیان سودیازیانی است که در مدت ۲۳ سال فعالیت عاید من شده است و چون آنرا بر عدد ۲۳ تقسیم کنیم سود یازیانی سالیانه بدست می آید.

۱۵- ضربه‌هایی که دوستان یا مدعیان دوستی با صادق به او وارد آورده‌اند.

الف - مصاحبه آقای دکتر در ادبیات و استاد محترم دانشگاه

شاید برخی از خوانندگان کتاب حاضر متن مصاحبه آقای دکتر با خبرنگار مجله «سپیدوسپاه» را (از شماره ۷۲۲ تا ۷۲۳) مطالعه کرده باشند.

بنابه درخواست برخی از دوستانان صادق و بر اثر اعتراض برخی دیگر، در صفحه های آینده کتاب حاضر نکاتی چند از «مصاحبه یا خاطرات ادبی» آقای دکتر مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

ولی قبل از ورود در این بحث، برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهمی، لازم است تصریح کنیم که عنوان کتاب حاضر فقط ناظر به آن دسته از فعالیت‌های ادبی است که صرفاً بخاطر منفعت و شهرت یا بهره‌برداری‌های دیگر صورت گرفته باشد (مانند مثلاً مجموعه‌ای که با عنوان «کتاب صادق هدایت»، بوسیله بنگاه اشرفی در سال ۱۳۴۹ منتشر شده است)، و گرنه فعالیت‌هایی که فقط بنابه مقتضیات خاص ادبی و انتقادی بعمل آمده باشد از زمره شیادیه‌های ادبی خارج است.

اینکه من در کتاب حاضر فصلی را به «ضربه‌هایی که دوستان یا مدعیان دوستی با صادق به او وارد آورده‌اند» تخصیص

داده‌ام برای این است که سابقاً در همان روزهایی که خاطرات ادبی آقای دکتر در مجله «سپید و سیاه» به چاپ میرسیده است، طی مقاله‌ای که در مجله «فردوسی» نوشته بودم وعده دادم که به‌زودی در اطراف مطالبی که در خاطرات مزبور راجع به صادق گفته شده توضیحاتی خواهم داد. ولی بعداً از این کار منصرف شدم.

از آن روز تاکنون بارها عده‌ای از دوستان و آشنایان و علاقه‌مندان به صادق کتباً و شفاهاً از من بازخواست میکنند که دلیل این تاخیر چیست؟ و چرا حق صادق را پایمال میکنید. مثلاً در یکی از شماره‌های مجله «فردوسی» که تاریخ آن مقارن با روزهای آخر مصاحبه فوق است چنین میخوانیم:

تبانی یا غرض‌ورزی؟

نامه‌هایی داشته‌ایم از چند خواننده عزیزمان (دکتر بهروش - محمد صانعی - ایرج مقدم) که از ما خواسته بودند که در باره نظریات آقای دکتر در مجله گرامی سپید و سیاه (در باره «صادق هدایت») توضیحاتی بدهیم.

دکتر بهروش نوشته است این گفتگو یک‌ساخت و پاخت شرم‌آور است که «استاد با شاگردش» ترتیب داده است و بیشتر برای کسب حیثیت ادبی استاد بزرگوار.

خواننده دیگر ما، محمد صانعی مینویسد: آشکارست که صنعت «نعل و میخ» استاد، کوشش دیگری برای بی‌آبرو کردن هدایت (منتهی بشکلی ظاهراً دوستانه) می‌باشد.

وبالآخره «ایرج مقدم» باتوپ و تشر فراوان از ما خواسته‌اند: «پس کجا هستند آن دوستان هدایت که نام برده‌اید؟ کجا هستند آنها که بمناسبت و یابی‌مناسبت

برای هدایت اشک میریزند. پس چرا سپر انداخته‌اند و در زیر گلیم پنهان شده‌اند چرا در مقابل «هل من مبارز طلبی» استاد جا زده‌اند و سکوت می‌کنند. آیا صحیح است بازهم بگویند که، وارد این معرکه نمیشویم چون روح هدایت آزرده میشود؟

چرا باین تنها بقاضی رفتن، آن هم در پشت امکانات موجود خودرا مخفی کردن، استاد جواب نمی‌دهند؟

مجله «فردوسی» ادامه میدهد :

البته‌ما از آغاز این خاطرات بخصوص که «سپیده» تهران مصور) بانی آن بود و ما عقائد ایشان را در خصومت با «هدایت» می‌دانستیم، زیاد نظر خوشی نداشتیم و احتمال میدادیم که بایستی یک قوطنه دو جانبه (استاد و شاگرد) باشد و فرصتی برای لجن مال کردن «صادق هدایت»

بدیهی است هدایت از زمان ما دور نیست و هستند کسانی که با او زندگی کرده‌اند، با او تنفس کرده‌اند، و به زیر و بمهای زندگی او آشنا هستند و بالطبع موافق این «خاطرات» و چیزهای دیگر آن باصطلاح مصاحبه نیستند.

اینکه چرا سکوت کرده‌اند، نمیدانیم امیدواریم که اگر واقعا حرفی دارند «جنت مکانی» را کنار بگذارند. بخصوص چند نفری از آنها مثل «چوبک» و قائمیان و غیره» که دست بقلم دارند!

بطوریکه از جریان و ظواهر امر بر می‌آید، آقای دکتر «خاطرات ادبی» خودرا به این منظور تنظیم کرده بود که روزی

آنرا به صورت کتابی منتشر کند ولی دیده بود که خاطرات مزبور آن ارزش را ندارد و لذا متن آنرا با تغییراتی معین در اختیار خبرنگار مجله « سپید و سیاه » قرار داد که عجلتا به چاپ رسیده باشد. بنابراین تصور نمی‌رود که «بین استاد و شاگرد تبانی صورت گرفته باشد.» ولی من بهر حال قصد دفاع از کسی را که مظنون به تخطئه کردن صادق باشد ندارم و هر کسی آزاد است هر طور که می‌خواهد در این مورد قضاوت کند و من اکنون به وعده‌ای که داده بودم وفا خواهم کرد:

بهر صورت ، اعم از اینکه در انتشار متن این مصاحبه یا «خاطرات ادبی» تبانی در کار بوده و یا آن توضیحات بنابه مقاصد خاصی صورت گرفته باشد در اصل مطلب، که در «خاطرات» مزبور مطالبی به قصد تخطئه صادق گنجانیده شده است تردید چندانی نمیتوان داشت.

بخصوص شنیده شده است که خبرنگار مجله چند روز قبل از شروع انتشار متن این خاطرات پیش این و آن گفته بود که : « بزودی در مجله مصاحبه‌ای درج خواهد شد که نه تنها دخل هدایت را خواهیم آورد بلکه خدمت آنهایی که سنگ اورابه سینه می‌زنند نیز خواهیم رسید.» گمان نمی‌رود که این اظهار تنها از جانب خود خبرنگار بوده باشد زیرا وی از پیش نمیتوانسته است متن خاطرات را حدس بزند پس به او جریان واقعی را بصورتی قبلا گفته بودند.

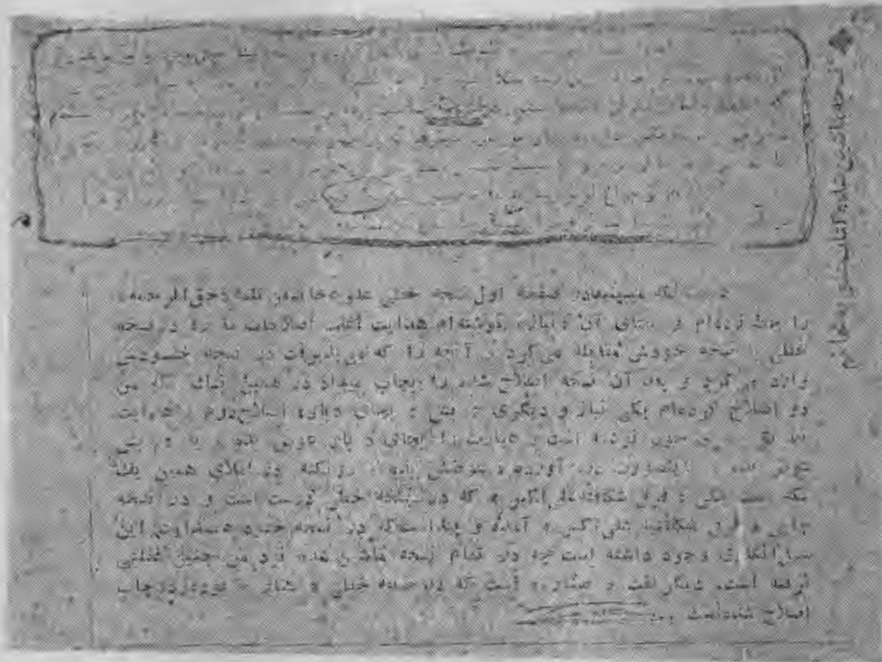
حال که مادر کتاب حاضر فصلی را به شرح « ضربه‌هایی که دوستان و مدعیان دوستی صادق به او وارد آورده‌اند » تخصیص داده‌ایم نمیتوانیم از بررسی برخی از مطالب مندرج در «خاطرات ادبی» آقای دکتر صرف نظر کنیم. امیدواریم که نوشته‌های ما در این مورد عاری از هرگونه حب و بغضی باشد.

البته ما در این بحث نسبت به هیچ یک از موضوعات مندرج در «خاطرات ادبی» آقای دکتر حق تقدم یا تاخیری قائل

نیستیم .

۱- راجع به اصلاح و تصحیح نوشته‌های صادقی :

بر شماره ۷۳۰ مجله فوق قسمتی از متن ماشین شده کتاب «علویه خانم» را همراه با متن چاپی همان قسمت گراور کرده بودند بصورت زیر:



گراور قسمتی از متن نسخه ماشین شده کتاب «علویه خانم» که دکتر در مجله سپید و سیاه داده است .

« اینها مصایبی بود که پسر خاندان رسول آوردن . (به
 پیشانی میزد و مردم هم از او تقلید میکردند) . حالا از این
 بعد مختار میباد و اجر اشفیاء و کف دستشون میداره . اگه شعیبونی
 که اینجا واسدن بخوان باقیشو ببین نیاز صاحب پرده رو میداند
 تو سفره - من چیزی نمیخوام - من چهار سر نونخور دارم ، چهار
 جوونمرد میخوام که از چهار گوشه مجلس چهار تا چراغ روشن
 بکنن ، تا بعد بریم سر باقی پرده و به بینیم مختار چطور پدر این
 بد مروت صاحب ها رو در میاره .

« هر کی چراغ اولو روشن بکنه ، بهمون فرق شکافیه علی
 اکبر خدا صد در دنیا و هزار در آخرت عوض بده - کی میخاد
 صنار با علی اکبر معامله بکنه ؟

کلیشه متن چاپی (از چاپهای دوم به بعد) قسمت ماشین شده که بوسیله آقای
 دکتر در بالا گراور شده است .
 و در زیر گراور متن ماشین شده فوق شرح زیر را
 افزوده اند:

همچنانکه میبینید در صفحه اول نسخه خطی
 علویه خانم من کلمه «حق الزحمه» را خط زده ام و بجای
 آن «نیاز» نوشته ام. هدایت اغلب اصلاحات ما را در
 نسخه خطی با نسخه خودش مقابله می کرد و آنچه را
 که می پذیرفت در نسخه خودش وارد می کرد و بعد
 آن نسخه اصلاح شده را بچاپ میداد در همین یک تکه من
 د و اصلاح کرده ام یکی نیاز و دیگری «بش» بجای «باو»
 اصلاح دوم را هدایت بطریق بهتری خود نوشته است و
 عبارت را بجای « باو عوض بده» یا «بش عوض بده»
 باینصورت در آورده « عوض بده» د و نکته در املائی

همین یک تکه است یکی « فرق شکافته علی اکبر » که در نسخه خطی درست است و در نسخه چاپی « فرق شکافته علی اکبر » آمده و پیدا است که در نسخه خود هدایت این سهل انگاری وجود داشته است چه در تمام نسخه ماشین شده نزد من چنین غفلتی نرفته است. دیگر لغت «سنار» است که در نسخه خطی «سنار» بوده و در چاپ اصلاح شده است.

اولا - درباره اصلاح کلمه «سنار» :

طبق متنی که در زیر گراور می شود کلمه مزبور در صفحه ۲ چاپ اول کتاب « علویه خانم » و در صفحات دیگر همان چاپ با همان املاء «سنار» چاپ شده است و در نسخه ای که در زمان حیات هدایت چاپ شده این کلمه هرگز از طرف صادق به «سنار» تبدیل نشده بوده است:

« اینها مصایبی بود که بسر خاندان رسول آوردن •
 (به پیشانیش میزد و مردم هم از او تقلید میکردند) . حالا
 از این ببعد مختار مییاد و اجر اشقیاء رو کف دسشون میداره -
 اگه شیعیونی که اینجا و اسادن بخوان با قیشو بینن نیاز
 صاحب برده رو میدازن تو سفره - من چیزی نمیخوام - من
 چهار سر نونخور دارم ، چهار جوونمرد میخوام که از
 چهار گوشه مجلس چهار تا چراغ روشن بکنن ، تا بعد بریم
 سرباقی پرده و به بینیم مختار چطو پدر این بدمروت صاحبها
 رو در میاره -

« هر کی چراغ اولو روشن بکنه ، بهمون فرق شکافته
 علی اکبر خدا صد در دنیا و هزار در آخرت عوض بده -
 کی میخواد سنار با علی اکبر معامله بکنه ؟

ما قسمتی از صفحه ۸ یعنی همان متنی را که آقای دکتر دعوی اصلاح آنرا دارند از چاپ اول کتاب « علویه خانم » که در زمان حیات صادق بوسیله خود او چاپ شده است در بالا عیناً کلیشه کرده‌ایم و ذیلاً نیز قسمتی از صفحه ۵۹ همان کتاب را که در آن کلمه « سنار » با املاء « سننار » بکار رفته نیز عیناً در زیر کلیشه میکنیم. (البته املاء دوم به مناسبت سهولتی که در تلفظ پیش می‌آورد مرجح است .)

من فرق نمیکنه، به آدم گدا چه سنار بدی چه سننار از ش بسونی،
 من از شر رق دسمم شده به لقمه نون خود مودر میارم؛ اما خدا
 جا حق نشسه، ما هم به خدایی، به ابوالفضل لباسی داریم. از
 هر دسی بدی از همون دس پس میگیری. اجرت با حضرت
 باشه، اون دنیا که دروغ همیشه الاهی مرد، نونت همیشه
 سواره باشه خودت پیاده. من قلتشن آقا، آقا بالا سر لازم
 نداشتم، اون صاب سلطان جنده سوزمونی رو هم حواله اثر رو
 میدم به همین امام غریب... رفتی؛ خبرت رو بیارن؛ جیره ام
 رو به یخ بنویس بذار جلو آفتاب!.

ثانیا - درباره دعوی اصلاح :

آقای دکتر در متن « خاطرات ادبی » خود مدعی شده‌اند که:
 - صادق هدایت غالباً نوشته‌های خود را قبل از چاپ به
 او میداده است که وی آنها را اصلاح کند و متن گراور شده
 در صفحه ۲۳۴ از متن نسخه خطی (یانسخه ماشین شده) کتاب
 « علویه خانم » است که دکتر پس از آنکه اغلاط آن را تصحیح کرده
 بصادق ارائه داده است و صادق برخی از تصحیحات مزبور را

در کتاب خود بهنگام چاپ منظور کرده است مانند مثلا کلمه «سنار» که در نسخه ماشین شده بهمین صورت بوده و دکتر آنرا به «سنار» تغییر داده است که صادق هم آن را در کتاب خود بصورت اصلاح شده چاپ کرده است.

(که دیدیم صادق چنین کاری نکرده بوده)

عجالتاً به اصلاحات دیگر کاری نداریم . در مورد اظهار اول دکتر: البته صادق عادت داشت همیشه نوشته های خود را قبل از چاپ به نظر برخی از دوستان ذیصلاحیت خود میرسانید. اما معلوم نیست که این متن ماشین شده از کجا آمده است ؟ زیرا صادق هرگز اثر خود را ماشین نمیکرد و اگر نوشته ای را برای اظهار نظر به دوستی میداد، همان متن دست نویس خودش بود . ولی البته اجازه میداد که اگر کسی از دوستان بخواهد خود از روی آن اثر نسخه برداری کند و به این کار اهمیتی نمیداد زیرا همیشه میگفت نوشته مرا هرکسی تشخیص میدهد یعنی این نسخه برداری خطری ندارد زیرا کسی نمیتواند هیچ یک از آثار مرا به کسی دیگر نسبت دهد یا اثر کسی دیگر را به من و اکنون چند اثر چاپ نشده صادق نزد چندتن از دوستان او بصورت ماشین شده موجود است.

اما متن ماشین شده « قضیه زیر بته » که در اختیار من است بعداً به مناسبتی قسمتهائی از آنرا بوسیله گراوور ارائه خواهم داد در حقیقت یک استثناء است که صادق باخط خویش یک نسخه ماشین شده را در چندجا تکمیل کرده باشد . البته در انتساب اینگونه نسخه های ماشین شده به صادق که وی خود در آنها دست برده است جای تردید نیست ولی در اصالت و صحت نسخه های ماشین شده ای که صادق هرگز آنها را ندیده همیشه باید تردید کرد.

اما چه شد که صادق نسخه ماشین شده «قضیه زیر بته» را که نزد من است خود تکمیل کرده است ؟
شادروان سرکریسیان که کارش در بانک ملی بیشتر

ماشین نویسی بود مدتی بامن در یک دایره کار میکرد و من از او خواهش کردم که متن دست نویس «قضیه زیر بته» را برای من ماشین کند و من نسخه ماشین شده را به صادق دارم که به اصطلاح کنترل کند و او نیز قسمتهائی را باخط خود تکمیل کرد و این یک مورد کاملاً اتفاقی و استثنائی است.

بهرحال گمان میرود که آقای دکتر متن ماشین شده «علویه خانم» را به خبرنگار مجله داده و به اتکاء خاطر خود که معمولاً در سن‌های ما وفادار نمیتواند باشد توضیحاتی درباره کلمه «سنار» داده و خبرنگار مجله برای اینکه اخبار هیجان انگیز فراهم کرده باشد آن نسخه را «مونتاز» در مجله گراوور کرده است.

والبته این مورد محتاج تأیید یا تکذیب آقای دکتر و خبرنگار میباشد) تا معلوم شود که آیا واقعا مونتاز بوسیله خبرنگار صورت گرفته یا نه؟

اما اینکه این مونتاز مایه رسوائی مونتاز کننده شده است یکی بی آنکه بخواهم خودستائی کنم به علت هوشیاری من در مسائل مربوط به صادق است و دیگر آنکه مونتاز کننده به متن چاپ اول کتاب «علویه خانم» که در زمان حیات صادق منتشر شده بود دسترسی نداشته و لذا نمیدانسته است که در چاپ اول کلمه مزبور همهجا باهمان املاء «سنار» چاپ شده است و این از چاپ دوم یعنی در چاپهای بعد از مرگ صادق است که یکی از ناظران طبع و نشر آثار صادق املاء کلمه مزبور را به «صنار» تغییر داده است و صادق در این مورد شرکتی نداشته تابتوان فرض کرد که این اصلاح به راهنمایی کس دیگری بوده است!

البته من با این تغییر موافق نبودم و به مرحوم اعتراضات الملک هم اعتراض کردم و گفتم حتی الامکان باید از تغییر یا حذف کلمات و عبارات نوشته‌های صادق خودداری کرد.

بیشتر آنچه برای بعضیها اشتباه یا غلط بنظر میرسد صادق خود عالماً و عامداً آنها را به کار میبرده است (بعد ها

این موضوع را ثابت خواهیم کرد.) بعلاوه نظر من اینست که از تغییر نوشته صادق بخصوص در مواقعی که این تغییر آنرا قطعاً بهتر نمیکند باید جداً خودداری نمود و این مورد هم یکی از همان موارد است به دلائل زیر:

– همه میدانیم که « صنار » فشرده یا کوتاه شده « صد دینار » است و کلمه « صد » باید در اصل در فارسی « سد » نوشته شود مانند کلمه « سده » که به معنی یک دوره « صد ساله » است که فقط با «س» نوشته میشود بعلاوه در تحریر کلمات عامیانه باید تنها به املاء اصلی آن کلمات نظر نداشت بلکه باید از بکاربردن حروفی که بازبان فارسی بیگانه است مانند « ص » ، « ق » « ض » ، « ط » و غیره خودداری کرد مگر در مورد کلماتی که با املاء خاصی شناخته شده و اکنون نیز فقط با همان املاء شناخته میشوند و با املاء دیگر در موقع خواندن مفهوم و معنی آن از ذهن میگریزد. ●

البته من هرگز در نسخه دستنویس صادق دست نمیپردم و اگر بفرض اصلاحی بنظر من میرسید در خارج آنرا یادداشت میکردم و با او در میان می گذاشتم گاه او به من توضیحاتی میداد و صحت نظر خود را ثابت میکرد و یا اگر نظر مرا می پذیرفت خودش اصلاحات لازم را بعمل می آورد.

باید بگویم که صادق هرگز اهل تعصب نبود و اگر نظری را می پسندید سعی نمیکرد که حتماً حرف خودش را به کرسی

● مانند : تلچماق ، چماق ، چاق ، شلاق ، و غیره که اگر آنها را مثلاً با «غ» بنویسیم همین تعدیل شکل ظاهر کلمات ، موجب تضعیف معنی آنها میشود و هر خواننده‌ای که کلمات فوق را با املاء اصلی آنها دیده و در ذهن سپرده باشد برای او بآیدن املاء دیگر تداعی لازم ایجاد نمیشود که با قدرت اصلی معنی آنها برابری کند . البته از اینگونه کلمات بسیار است و مثالهای فوق در مورد قدرت «ق» در شکل کلمات بوده و برای موارد مشابه مثالهای زیادی میتوان یافت که برای جلوگیری از اطناب کلام به همین قدر اکتفا میشود .

بنشانند. ضمنا بسیار حق شناس و قدر دان بود و اگر نظر با ارزشی به او ارائه می شد آشکارا طرف را مورد تقدیر قرار می داد و به او میفهماند که برای نظر او اهمیت قائل است یک روز در آن ایام که صادق در قضیه «توپ مرواری» تجدیدنظر می کرد تا متن آنرا به دکتر شهید نورانی برای چاپ بدهد در کافه فردوسی که چندتن از دوستان هم بودند پرسید به نظر شما U. S. A. را خلاصه چه عبارت یا عباراتی میتوان گرفت من اتفاقا بی آنکه زیادهم فکر کنم یا حدس بزنم که صادق این علامت اختصاری را برای چه منظوری میخواهد گفتم اگر این حروف را از راست به چپ در نظر بگیریم چیزی به فکر من رسیده گفت اتفاقا برای خوانندگان فارسی از راست به چپ مناسب تر هم هست.

گفتم A را حرف اول فلان کلمه میگیریم و S را حرف اول فلان، مثلا: «سنده زار» و U را هم حرف اول «اونور دریاها».

پس از این تعبیر و توضیح براستی صادق گل از گلش شکفت شاید از این نظر که میدید این شرح برای متن نوشته اش بسیار مناسب است.

صادق مردی بود بغایت حقشناس و قدردان. لذا آن شب و تا مدتی بعد از نیمه شب مرا از این میخانه به آن میخانه و از این بار به آن بار کشاند و نگذاشت که من دست در جیبم بکنم.

حال بد اندیشان برای این اظهار من هر طور که میخواهند تعبیراتی بتراشند: صادق هیچ اثری از خودش رابه چاپ نمیفرستاد مگر آنکه من آنرا قبلا دیده باشم و خوانندگان مطلع و اهل تحقیق میدانند که من تا امروز که در حدود بیست و سه سال از سرگ صادق میگذرد این موضوع را که درعین حال اهمیتی هم دربر ندارد افشاء نکرده بودم و اگر مصاحبه کسزائی مورد بحث صورت نمیگرفت شاید هرگز این اظهار پیش نمی آمد چنانکه من در

مجموعه « نوشته های پراکنده صادق هدایت » تجدید نظر در همه ترجمه های او را بوسیله خود او اعلام کرده بودم و حال آنکه غیر از یک ترجمه یعنی « تمشک تیغدار » که تجدید نظر آن بوسیله خود او صورت گرفته بوده که متن آنرا در اوراق خودم یافتم تجدید نظر در ترجمه های دیگر او را که در سالهای اول نویسندگی وی انجام شده بود همه رامن انجام داده‌ام که البته این کار اهمیتی ندارد زیرا صادق هرگز خود از این کار عاجز نبود ولی حوصله اش را نداشت. من از طرف او اجازه هرگونه اصلاح و تغییر در نوشته های او را داشتم و این امر از نامه‌ای که به آقای کلبادی نوشته‌ودر جزوه « توضیح درباره دو نامه از صادق هدایت » در باره آن بحث کرده‌ام نیز کاملاً آشکار است.

از توضیحاتی که داده شده است نتایج زیر برست می آید:

اولاً- درصحت انتساب نسخه های ماشین شده به صادق همیشه باید تردید داشت زیرا صادق هرگز آثار خود را ماشین نمیکرد و اگر نوشته خود را برای اظهار نظریه دوستی میداد نسخه دست نویس او بود درمورد « قضیه زیر بته » همانطور که توضیح داده‌ام، یک استثناء بوده است.

ثانیاً- در اینکه نسخه ماشین شده « علویه خانم » را مونتاز کرده اند چندان تردید نمیتوان کرد.

ثالثاً- اصلاح ، بدان صورتی که ادعا شده ، در کار نبوده است زیرا من باب نمونه کلمه «سنار» را مورد مطالعه قرار دادیم و دیدیم که در چاپ اول «علویه خانم» که بوسیله صادق صورت گرفته همهجا املاء کلمه مزبور با «س» بوده و تغییر «س» به «ص» در چاپهای بعد از مرگ اوست که با وجود مخالفت من صورت گرفته است. (کسانیکه چاپ اول کتاب «علویه خانم» را در دست دارند میتوانند به آن مراجعه و شخصاً ملاحظه کنند که این کلمه در صفحه ۲ و سایر صفحات همهجا با همان املاء «سنار» نوشته

شده بوده است و اصلاً اثری از « صنار » در کار نیست.) دیگر این که اگر آقای دکتر، متن داستان « علویه خانم » را تصحیح کرده‌اند در صفحات دیگر نباید لغتی با املاء نادرست وجود داشته باشد و حال آنکه در داستان مورد بحث « زنای محصنه » بصورت «زنای محسنه» آورده شده حال اگر آقای دکتر داستان مزبور را اصلاح کرده باشد از او باید پرسید که به چه دلیل این غلط فاحش را ندیده گرفته است؟ آیا صادق املاء درست کلمه « محصنه » را نمیدانست؟ پس معنی درست و مورد استعمال صحیح آنرا از کجا دانسته بود؟ اینکه آقای دکتر ادعا کرده است که : دوست بزرگ من غلط مینوشت و او نوشته‌اش را تصحیح میکرد چرا غلطی بدین فاحشی را اصلاح نفرمودند؟

اما چرا من کلمه « محسنه » را که در صفحه ۶۱ کتاب «علویه خانم» ذکر شده است اصلاح نکردم یعنی با صادق در باره آن صحبتی نکرده‌ام ؟ و حال آنکه من در همان موقع متوجه املاء نادرست آن شده بودم . برای اینکه در صحت این ادعا تردیدی پیش نیاید ناگزیر هستم بگویم که چندین سال از بهترین ایام عمر من برای آموختن زبان عربی در محضر شادروان شیخ محمدرضارشتی صرف شده است و اگر جامع المقدمات و کتاب های بعدی دنباله آن را خوانده باشم لااقل آنها را دست‌طلاب دیده‌ام و یا آنها را ورق زده‌ام. و همچنین فقه و اصول را نزد استاد شیخ محمد سنگلجی خوانده‌ام و از همه اینها گذشته من لیسانسیه حقوق هستم و از قوانین اسلامی و اصطلاحات حقوقی مربوط بی اطلاع نیستم پس برای این نبود که من املاء درست کلمه مورد بحث را نمی دانستم بلکه دلیلش فقط این بود که میدانستم صادق مخصوصاً این کلمه را امانند بسیاری از کلمات دیگر با املاء ساده‌تر نوشته تا بی اعتنائی خود را به قواعد املائی و دستوری که مایه این همه کشمکشهای بیهوده بین افاضل است بار دیگر نشان داده باشد. (دراین زمینه شمه‌ای از فعالیت های او را در کتاب « وغوغ ساهاب » دیده‌ایم.)

کسی که فقط همان کتاب جامع المقدمات را خوانده باشد می داند که «محصنه» مشتق از «حصن» است و زنای بازن شوهردار را از آن جهت «محصنه» خوانده اند که این زن در حصار یک سلسله تعهدات اخلاقی و مسئولیت های زنانه محصور است و آن آزادی را ندارد که به میل خود آنها را نادیده بگیرد.

حال، اگر آقای دکتر بگوید که املاء درست کلمه «محصنه» را میدانسته ولی از اصلاح آن چشم پوشیده است باید از جناب ایشان پرسید که در مقابل آن مته به خشخاش گذاشتن ها این سعه صدر از کجا در وی پیدا شده است؟

بی شک آقای دکتر با آن اظهاراتی که دیدیم از آنها نیست که تصدیق کند صادق عالماً خواسته است کلمه «محصنه» را با املاء ساده تری ارائه دهد. در این صورت دیگر این اظهار که: «دوست بزرگ من غلط مینوشت» و «من نوشته های او را اصلاح میکردم» از اعتبار خواهد افتاد.

و اگر آقای دکتر ناگزیر اعتراف کند که املاء کلمه «محصنه» را نمیدانسته است، وگرنه گوش تصحیح آنرا پر سر و صدا تر میکوفت، دیگر دعوی جسورانه اصلاح نوشته های صادق کم لطفی بزرگی نسبت به «دوست بزرگش» شمرده خواهد شد.

معلوم نیست کسی که در مورد کلمه «سنار» آنطور مته به خشخاش میگذارد چگونه در این مورد این همه سعه صدر نشان میدهد و از گناه چنین غلط فاحشی چشم میپوشد؟

باز جای شکرش باقی است که آقای دکتر ادعا نکرده که موضوع آثار صادق را نیز تصحیح میفرموده است، کاری که نه تنها از عهده او بلکه از عهده هیچ کس دیگری ساخته نیست.

بنابراین باید گفت که یادعوی اصلاح بصورتی که مطرح شده بی اساس است و یادکتر خود املاء درست «زنای محصنه» را نمیدانسته است!

مرداب حبشه

طافن تویج که با کتار سروان رسیدیم درود بر تو و دست
طوت و درین اثر کارهای خطیر زین حشر و مخالفان بریدگان زیاده

و گاه نامه آهوی کوچک ^{تاسم} و صدا از میان سروان
بیاوردند و این صحرای عریض سرود چو آینه شامگاه آینه خورشید (سروان)
در بر میزدند چو تشنگان زلالا درین هوا صوری دیگر و گشتند
بر آن کمان صحرای بی پایان که نطفش شد سوی آینه رفت
کشترا و آن که در وار و برانه گریه و شغرتانانید شد
و آه رفت با رنگ گیتی طوطی شادمانی را دریم از سروان
این رنگ از آرزوی دور

از خلیج آینه بیرون که درین درون را از آن یاد کرد
گفتند و بر کوه خندان کمانی که ^{چو چالند} پرسیدی ^{سروان}

زنده ^{سروان} ما شنیدیم صحرای بزرگ آهوی و که گفتار بود
و آن که در میان آینه که مانت زبونان بیاورید که در آن است
درین ^{سروان} گریه آهوی بر باد بلند بود گفتار و
درین ^{سروان} طایر که صحرای آینه بود
کله باده آهوی و گشتند ^{سروان} درین طایر و آهوی
حال ^{سروان} در آن کجاست که آهوی ^{سروان} بود و ^{سروان} آهوی
در آن گشت

در ^{سروان} صحرای ^{سروان} کبک ^{سروان} نامه ^{سروان} از آن که ^{سروان} بود ^{سروان} تا ^{سروان} گوید
که ^{سروان} آن ^{سروان} است

صفحه اول داستان مرداب حبشه، ترجمه صادق مدایت

بطوریکه ملاحظه میشود اصلاحاتی که در صفحات فوق صورت گرفته بسیار ناچیز و کم اهمیت است. مثلا در صفحه آخر داستان مزبور کلمه «خود» را به «خویش» و «خودش» به «خود» تبدیل کرده‌ام علت اصلاح اول این بوده که کلمه «خود» بفاصله بسیار کم دوباره تکرار شده است و عبارات عامیانه در آن دیده نمیشود. بهرحال اصلاحات انجام شده دُرری است که اگر هم انجام نمیشد به متن لطمه‌ای وارد نمیگشت (برای متن کامل این داستان به نوشته‌های پراکنده صادق هدایت گرد آورده اینجانب رجوع شود).

رابعاً اگر مونتاز بوسیله خبرنگار مجله صورت گرفته باشد نه تنها میتوان بلکه باید از خود او باز خواست کرد . من توجه دوستاناران و علاقه‌مندان به صادق را مجدداً به این نکته مهم جلب میکنم که در مورد آثار صادق جزآنهایی که به خط خود صادق است یا صادق در آنها بخط خود دست برده است بهیچ نسخه‌ای نباید اعتماد میکنند .

و همچنین از هیچ کس دعوی تصحیح آثار صادق را مطلقاً نپذیرند . من در مورد «قضیه زیر بته» نشان داده‌ام که چگونه میتوان از نسخه های موجود سوء استفاده کرد . درخاتمه ، عبارت زیر از مقاله یکی از نویسندگان مجله فردوسی که در شماره سوم تیر ماه ۱۳۵۲ درباره املاء کلمات فارسی نوشته شده است در زیر نقل میشود :

« فارسی صادق چون زوبینی برقلب افاضلی
میرود که افاحنااتشان درجهان ادب مذکور و کرامات و
افاداتشان در تحقیق و تتبع مشهود و مشهور است . »
اماطرز عمل مونتاز ، ورد بهت :
همانطور که قبلاً گفته شد متن ماشین شده‌ای از «قضیه
زیربته» صادق پیش من موجود بوده است که صفحه اول آن
بصورتی است که در زیر گراور میشود :

قضیه زیربته

یکی بود یکی نبود هیر از خدا هیفکی نبود بگزینی بود توی منظومه شمس خودمان درتدشت
و بهایان که رویش نه آب بود نه آبادانی نه گلبانگ مسلمانی . دست برافشا بگزیز خدا از بالای آسمان
سرش را دلا کرد روی زمین را نگاه کرد . دید زمین موت و کبر پیل پیل خوران دور خورشید برای
خودش میچرخد خوب هرچه باشد دل خدا که از سنگ نبود به سکوت و گوشه نشینی زمین دلش سوخت .
ازدود دلش فورا تولید ابر شد و آن ابر آمد روی زمین باریدن گرفت و بیک چشم بهم زدن خدا که
طیونها قرن طول کشید بطور لا بشمری روی زمین بر شد از موجودات کبر و کجیل و ضینه . در اثنای
کار نمیدانم چطور شد از دست طبیعت در رفت و شاهکار خلقت و گل سر سبد جانوران باها آدم خودمان
با هرصفت وجود گذاشت و فورا زیر بغل ننه هوا را گرفت و مشغول تولید مثل شد . اول دوتا پسر
کاکل زنی جدا کرد با یک دختر دندان مرواری بعد بچه های اینها هم بطور نا بشرونی اگر چته شرح

وهری نوکار نبود گرفته از روی ننه باهای مباحثان برداشتنده بطوریکه چوب سر سگ چزدند آدم سزاد
چسخت .

باها ادم که دید *Espace vital* شکم و زیر شکمش مخاطره انقاد گت . " خداها خداوندگارا
چه دفر وکلکی جور بکم چه بهانه کس ترگی بگرم که از سر این نره فولبا اسوده بشوم؟ " بگرو صبح
آفتاب نرزه رفت زیر درخت هروری چندک زد نشست و جارچی انداخت و همه زاد و رودش را احضار کرد .
پس اولش که در خانه اورا باز کرده بود و اجاقش را روشن کرده بود با وجودیکه خانه نداشت که اجاق
داشته باشد با تمام ایل و تبارش آمد طرف دست راست و پسر و دوش هم با اهل بیت و تخم و ترکه که -
پس انداخته بود رفت طرف دست چپ باها ادم و ایساده .
آدم سینه اش را صاف کرد و به نظر پرورش انکار خطابه چنین ایراد کرد . " راستش را میخواهید
خالا دیگر شما نا صلاحی مقلد رس شده اید . آیا میدانید کما موجودات برگزیده روی زمین
و چشم چراغ عالم هستم؟ چنانکه شاعری بیهوا خواهر فرمود :

عین متن صفحه اول نسخه ماثین شده « قضیه زیر بنه » که نزد من هم
اکنون موجود است و صادق در دو مورد آنرا بخط خود تکمیل کرده است : یعنی
Espace Vital و دیگری « چنانکه شاعری بعدها خواهدفرمود : »

برای نشان دادن « طرز مونتازه » همان نسخه ماثین شده را تبدیل بنسخه
اصلاح شده کرده ایم قسمت دست نویس اصلاحاتی است که ظاهراً من در قضیه مزبور
بعمل آورده ام و قسمت دست نویس نیز عبارت مقدری است که میتوان فرض کرد
که از طرف من افزوده شده باشد.

و بیایان که بر پیشانی آب بود نه آهانه ای نه گنجانگ سلسالی . دست بر قدم بگریز خدا از آیان آستان
 سوزن را دلا گریه روی زمین را نگاه کرد . نهد زمین سوت و تیر بول بلی عمران دور خورشید برای
 خود نور بچرخد خسته هر چه باشد دل خدا که از سنگ نبود به سنگوت و گونختن زمین که کفر پوست
 از بد و دانش غیرا نویسد این همه و آن ایر آید روی زمین باریدن گشت و یک چشم بهم زبان خدا که
 شوینها ترن طوق کشید بانی ۷ بشعری روی زمین بر شد از موجود است کبر و کین و عطیه - در آستان
 کار نبود کم چنانچه از دست طبیعت در رفت و ثبات کار خلقت را که خرسید جانوران فلک آدم خودمان
 با هر چه وجود گد اشت و لیا ابر بقل ثله حیا را گشت و مشکلی تولید خلق شد . اول غیبا بصیر
 کانی لای خدا کرد با جانده خود متعلق حیوانی چنانچه جان او به جان غیر بطور ظاهر اگر چه تنوع

عصر لونه که در روز و نه حرکت کرد نه تا سه روز پس کمالی روی ناکه در حشر
 و نفاق کرد از یکی بند آورد .
 در اندام بخار حقیقی و اصغر در دولت و عیش عیترت و کرم
 طبیعت که بر آقا قدرت متوج بصر و اسفر در صبح و استیلا هم
 طبیعت آید با حیا هم بریده و طاریده در خلاف آنچه بگفته
 کتابت کرده مطالبی از تراویح استیلا شده است هر که آید
 علیه ایها البیتر از خودش آن تولید مثل کردید بطوریکه شویست سر
 رنگ سر بر بد اندامها و حرکت . در این آن حرکت خود استیلا
 شدت کما بود بر آسمان استیلا شده بر آسمان و در دستای
 حقیقت پیدا کرده که آید را به در این استیلا شده
 در حرکت از عیانت انما به البیتر از خودش که در آید استیلا شده
 و حشر بر ماه طلوع وجود نبات استیلا شده

البته افزایشی که در «قضیه زیربته» نسبت به متن اصلی و ماشین شده که صادق با خط خود آنها را تکمیل کرده است دیده میشود فقط و فقط بوسیله خود صادق صورت گرفته است ولی اگر من بخواهم ادعا بکنم که این افزایش بوسیله من بوده متن ماشین شده را بصورت فوق تکمیل و ادعا می‌کردم که من «قضیه زیر بته» را اصلاح و به نسخه ماشین شده که دستخط صادق نیز در آن دیده میشود مطالب زیادی اضافه کردم و صادق هم از روی نوشته من نسخه خودش را تکمیل و بچاپ رسانیده است لذا سهم من در «قضیه زیربته» کمتر از صادق نیست: ولی صادق خود بعدها در متن قضیه مزبور تجدید نظر کرده و مطالب تازه‌ای به قسمتهای مختلف آن افزوده است و وقتی «قضیه زیر بته» در مجموعه «ولنگاری» بچاپ رسید بشرح زیر شروع شده بود:

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچکی نبود؛ یک زمینی بود توی منظومه شمسی خودمان درندشت و بیابان، که رویش نه آب بود نه آبادانی رونه گلبانگ مسلمان. دست بر قضا یکروز، خدا از بالای آسمان سرش را دولا کرد و روی زمین را نگاه کرد. دید زمین سوت و کور بیل پیلی خوران دور خورشید برای خودش میچرخد، خوب هر چه باشد دل خدا از سکوت و گوشه نشینی زمین سوخت آه کشه، فوزی ابری تولید شد و آن ابر آمد روی زمین باریدن گرفت و یک چشم بهم زدن خدا که مایونها قرن طول کشید، بطور لایشری روی زمین پر شد از موجودات کور و کجکل و مغیته. در انبای کار نمیدانم چطور شد از دست طبیعت دررفت و شاهکار خلقت و گل سرسید جاتوران، آدم خودمان بطور غلط انداز با برص موجود گذاشت و فوراً زیر بیل همسر خود را گرفت و رفت. بعد از نه ماه و نه روز و نه دقیقه و نه ثانیه دو بر سر کاکل زری با یک دختر دندان مرواری پیدا کرد. نه از راه بیچارگی و اضطرار و ولدت و عیش و عشرت و محکومیت طبیعت، بلکه برای خدمت بنوع بشر و استقرار صلح و استحکام ملت، آن بچه های نرینه و مادینه برخلاف آنچه که باستور ثابت کرد، مطابق قانون ژنراسیون اسپوتانه، در هر ثانیه مایونها بشر از خودشان تولید مثل کردند. بطوریکه چوب سر سگ میزدند آبی را در این حرکت خدا پشیمان شده و قانون ژنراسیون اسپوتانه را لغو کرد. و رؤسای قلندر قبیله پیدا شدند که آنها را برای راه رانمایی میکردند و در ضمن از حیانت ابناء بشر و از نتیجه کار آنها استفاده های نامشروع و جباه طلبی و خودتمایی مینمودند.

-۸-

متن «قضیه زیر بته» بصورتی که در کتاب «ولنگاری» آمده است.

واگر متن نسخه ماشین شده را بامتن چاپ شده مقایسه کنیم عبارات زیر را به متن مزبور افزوده می‌یابیم:

اضافات و تغییراتی که در یکی دو صفحه اول «قضیه زیر بنه» نسبت به متن ماشین شده صورت گرفته:

نسخه چاپی:	نسخه ماشین شده:
_____	دل خدا که از سنگ نبود
_____	آه کشید
نوری ابری تولید شد	از دوددانش فورا ابر تولید شد
زیر بغل همسر خود را گرفت	زیر بغل ننه حوا را گرفت
از عبارت «نه ماه ونه روز الغ» بی‌عده مطالبی که بخط من ۱۲ سطر میشود و در نسخه ماشین شده نبود، و صادق بهنگام چاپ کتاب آنها را به متن اصلی افزوده است.	_____
Lebensraum	Espace Vital
با خودش گفت	گفت
شست	چندگ زد
ه از راه بد جنسی و پدرسوختگی جیلی و طمع و ولع و غرض و مرض	_____
و غیره	

اما نظری که من در مورد قضیه مزبور اظهار کرده‌ام :
من شفاهاً به صادق گفته بودم که اگر بجای عبارت

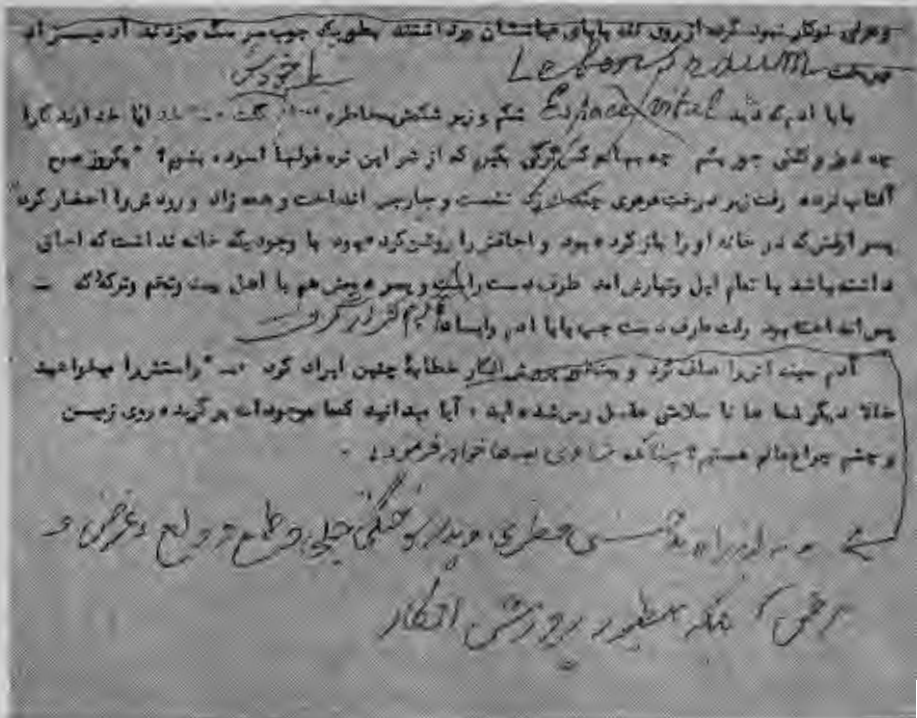
که ترجمه فرانسه لغت اصلی

Espace Vital

آلمانی است و فارسی آن «فضای حیاتی»

Lebensraum

میشود، معادل آلمانی آن گذاشته شود بهتر و مناسبتر است.
 زیرا این یک ترکیب جدید است که بوسیله آلمانیهای نازی ساخته
 شده و پیش از این سابقه‌ای از آن در هیچ‌زبانی نیست.
 (البته با توجه به منظور خاصی که این ترکیب برای آن ساخته
 شده)



Espace Vital

قسمتی از متن مابین شده و قضیه زیربنه، که عبارت

به Lebensraum تغییر یافته است.



مورد دیگر عنوان داستان «تجلی»:

آقای دکتر در خاطرات خود چنین می‌نویسند:

« وقتی نسخه خطی این داستان را به من داد
دیدم که داستان یک تیترا فرانسه دارد و بجای عنوان
فارسی بالای قصه لغت »
نوشته شده است من از دیدن عنوان فرنگی بالای داستان
تعجب کردم و به او تذکر دادم و گفتم:

– بنظر من یک اسم فرانسوی بالای یک
داستان فارسی چندان مناسب نیست و از لطف آن میکاهد
در جواب من گفت:

– آخر این کلمه فارسی ندارد.

من فوراً گفتم :

– چرا، در این مورد کلمه‌ای که برای تیترا
میخواهی بکار ببری بنظر من کلمه «تجلی» کاملاً مناسب
است.

هدایت بلافاصله مدادش را از جیبش بیرون
آورد و روی لغت فرنگی خط کشید و به جای آن کلمه
«تجلی» رانوشته.

حال به‌بینیم آیا یافتن معنی فارسی کلمه مزبور
برای صادق اشکالی داشته است.

در صفحه ۸۳ جلد اول فرهنگ فرانسه فارسی سعید
نفیسی برای لغت فوق معانی زیر ذکر گردیده:

ظهور ، جلوه، تجلی، توقف کم ، شبیح ، رویا ، مظهر، منظره،
منظر .

پس یافتن معنی لغت مورد بحث برای هدایت اشکالی نداشت
بعلاوه چگونه ممکن است که هدایت گفته باشد که این لغت
معادل فارسی ندارد زیرا این کلمه از مشتقات
Apparaître است که معادل فارسی آنرا هرکسی میدانند و یک لغت معمولی است

که هر فرانسوی آنرا روزی ده بار بکار میبرد چگونه ممکن است
هدایت بدون مراجعه بیک فرهنگ فرانسه فارسی که در دسترس
همه هست چنان اظهاری کرده باشد!

دیگر اینکه چرا عنوان فرنگی برای داستان فارسی مناسب
نیست؟ متن زمان معروف : Quo Vadis که عنوان لاتین
دارد مگر به زبان لاتین نوشته شده بوده؟

دیگر اینکه اگر مثلا بنا باشد که ما داستان یا قضیه‌ای در
باره « فضای حیاتی » بنویسیم و چون این کلمه از ساخته های
نازیهاست چه عیبی دارد که ما عنوان داستان را کلمه آلمانی
Lebensraum بگذاریم همانطور که من در « قضیه زیربته »
به صادق پیشنهاد کرده بودم که بجای ترکیب فرانسوی:
Espace Vital معادل اصلی آلمانی آنرا بگذارد؟ و وی نیز چنین
کرد و یا شاید خود در اصل همین نظر را داشت

آدم که دید: Lebensraum شکم وزیر شکش ، مخاطره افتاده ،
باخودش گفت : « خدایا ، خداوند گارا ! چه دوزو کلکی جور بکنم ، چه بیانه
بگیرم که از شر این تره غولها آسوده بشوم ، » بکروز صبح آفتاب نرسده
رفت ریر درخت عمرعی نشست و جارچی انداخت و همه زاد و رودش را احضار
کرد . پس اولش که در خانه او را باز کرده بود و اجاقش را روشن کرده بود ،
با وجودیکه خانه نداشت که اجاق داشته باشد ، بانام ایل و تبارش آمد
طرف دست راست آدم قرار گرفت و پسر ، و موش هم با اهل بیت و تمام
ترکه که پس انداخته بود رفت طرف دست چپ آدم و ایستاد .
آدم سینه اش را صاف کرد و نه از راه بدجنسی فطری و بدسوختگی
جیبی و طمع و ولع و غرض و مرض ، بلکه بنظور پرورش افکار خنابانه ای
چنین ایراد کرد : « راستش را میخواهید ، حالا دیگر شماها اسلامتی عقل
رس شده اید . آیا میدانید که ما موجودات برگزیده روی زمین و چشم و چراغ
عالم هستیم ؟ چنانکه شاعری بعدها خواهد فرمود :

قسمتی از « قضیه زیربته » بصورتی که در مجموعه « ولنگاری » آمده که در آن عبارت
Espace Vital به Lebensraum تبدیل شده است .

۲- درباره خودکشی صادق هدایت

طوطی شکر شکن بودیم ما
مرغ مرگ اندیش گشتیم از شما

«مولوی»

آقای دکتر در «خاطرات ادبی» خود چنین مینویسد:

« آیا گمان نمیبرید که انتحار هدایت خارج از همه علت‌هایی که تاکنون ذکر شده یک علت بزرگتر داشته است؟ آیا فکر نمیکنید که در شهر پاریس برآوردن آن «احتیاج» در یک زمان ناممکن گردیده و این عدم امکان چنان عرصه را بر او تنگ کرده است که با توجه به شکست های پی‌درپی روحی آخرین علاج را در باز کردن شیرگاز دیده ؟»

(از مصاحبه آقای دکتر - مجله سپید و سیاه شماره ۷۲۷)

براستی نمیدانم که در بین این همه عواملی که در خودکشی هدایت مؤثر دانسته شده آقای دکتر عامل «استیصال» یا «اعتیاد» را از کجا کشف فرموده‌اند؟ آیا معقول است تصور شود که صادق با وجود «اعتیاد» بتواند با خیال فارغ راهی اروپا شده باشد خود آقای دکتر در مصاحبه خود نوشته بوده است که صادق شب پیش از حرکت به او گفته بوده است که «من اصلاً نقشه‌ای دارم». پس چه چیز سبب شده است که بعداً چنین تهمت زشتی را بصادق بزند؟

شاید آقای دکتر خواسته است بدین وسیله چنین وانمود کند که خود هرگز « معتاد » نبوده و لذا نمیداند که با وجود « اعتیاد » نمیتوان بدون گذرنامه مخصوص عازم فرنگ شد؟

اینجانب سابقاً در حاشیه کتاب « صادق هدایت » نوشته ونسان مونتئی و همچنین در کتاب « ظهور » شرحی در باره خودکشی صادق نوشته ام ولی چون کتاب اول در نسخه های معدود بچاپ رسیده بود و کتاب دوم نیز بمحض انتشار توقیف شده است لذا هنوز عده بیشماری از علاقه مندان بصادق از علل واقعی خودکشی او بی اطلاعند بنابراین لازم است در این جا نظر خودم را باختصار برای کسانی که به کتابهای فوق دسترسی نداشته اند مجدداً بنویسم. « ونسان مونتئی » در یکی از فصول کتاب خود با عنوان « ملک خودکشی » مینویسد:

« بعضیها کوشیده اند خودکشی صادق را معلول عوامل غیر شخصی وانمود کنند گروهی تصور میکنند که او پراثر مرگ دوست خود شهید نورائی تحت تاثیر وحشت یک بیماری درمان ناپذیری قرار گرفت عده ای دیگر میپندارند که وی از بازگشت تعصبات مذهبی که از مظاهر آن قتل شوهر خواهرش بود بیمناک شده بود و بالاخره برخی دیگر احتمال میدهند که او به قصد اعتراض به نظام موجود اجتماعی دست بچنین عملی زد... »

بطوریکه مشاهده میشود این نویسنده فرانسوی چندین علت برای خودکشی صادق ذکر میکند ولی هیچکدام را علت قطعی معرفی نمیکند و کسی هم جز آقای دکتر استاد ادبیات تا امروز علت خودکشی صادق را معلول استیصال ناشی از اعتیاد ندانسته است.

هدایت در « زنده بگور » مینویسد:

« نه، کسی تصمیم خودکشی را نمیگیرد ، خودکشی با

بعضیها هست در خمیره و سرشت آنهاست نمیتوانند از
از دستش بگریزند...»

گرچه اینجانب شخصاً با خودکشی موافق نیستم ولی در
صحت گفته صادق نیز تردیدی ندارم حتی عقیده دارم که تصمیم
خودکشی تنها در آدمیزاد نیست بلکه حتی در حیوانات هم خودکشی
سابقه دارد منتهی میل به زیستن بامیل خودکشی در معارضه است
و همین تعادل «وجود» را حفظ میکند یعنی تا موقعیکه جسم می تواند
از نیستی ارادی بگریزد عمل خودکشی متوقف است این تضاد و
این کشمکش بین زندگی و مرگ در وجود هر فردی بخصوص
آدمیزاد متمرکز است. وقتی آدمی هشیارانه به پوچی و بیهودگی
زندگی واقف شد و با اصطلاح فرنگیها وقتی دید «این زندگی لایق
زیسته شدن نیست» با عاملی که در وجود او باجسم او در کشمکش
است، یعنی با «مرگ و نیستی» همدست می شود و بر علیه زندگی
قیام می نماید و بادست خود پایان احتراز ناپذیر خود را تسریع
میکند.

در مورد اشخاصی چون هدایت که بزنگی با نظری فیلسوفانه
می نگرند خودکشی اعتراضی است نسبت به بیهودگی و پوچی
زندگی و ثابت میکند که آنها تا بدرجه ای که درک آن برای مردم
عادی میسر نیست به این پوچی و بیهودگی زندگی پی برده اند. به
همین جهت است که اگر در نظر بعضی ها خودکشی یک عمل غیر
عقلانه، غیر منطقی است بعکس در نظر یک فرد متفکر خودکشی
نشانه این است که شخص به بیهودگی و پوچی زندگی پی برده و
درد ورنج زیستن را درک کرده است و از این عادت بی معنی که
نامش زندگی است و از یکرشته اعمال و حرکات مکرر ارادی و غیر
ارادی تشکیل یافته زده شده است. خودکشی بین نویسندگان بزرگ
زیاد سابقه دارد. عده زیادی از نویسندگان بزرگ در کمال صحت
و هشیاری اقدام به خودکشی کرده اند فقط و فقط باین علت که به
خصیصه خنده آور این عادت، عادت زیستن، واقف شده اند و
دلیلی هم برای ادامه این عادت نتوانسته اند بیابند به درد و رنج

حیات پی برده‌اند و متوجه شده‌اند که برای درمان این درد و رنج فقط یک دارو وجود دارد و آن آسایش ابدی است که همه ماخواه ناخواه بسوی آن شتابانیم.

این علت اساسی و فلسفی خودکشی صادق بود البته ما اظهارات دیگران را مبنی براین که وی بر اثر مرگ شهید نورائی تحت تاثیر وحشت یک بیماری درمان‌ناپذیر قرار گرفت یا از بازگشت تعصبات مذهبی که یکی از مظاهر آن قتل شوهر خواهرش بود بیمناک شده بود یا بر اثر بد رفتاری ناشرین دست بخودکشی زده‌ی چوچه قبول نداریم زیرا این عوامل تاثیری در تصمیم هدایت نداشته‌است هدایت بارها تصمیم خود را بخودکشی برای دوستان ابراز میکرد منتهی میگفت این کار را در تهران نخواهد کرد گویا تصمیم گرفته بود که بوسیله گاز خودکشی کند زیرا شنیده بود که مرگ باگاز زجرآور نیست بهمین جهت وقتی پاریس رفت چندین بار منزل عوض کرد تا جای مناسبی پیدا کند بالاخره در کوچه « شامپیونه» اطاق مناسب خود را یافت یعنی اطاقی گیر آورد که آشپزخانه کوچکی هم داشت بدقت درز درها را باینبه گرفت که بوی گاز در عمارت نیچد و نقشه‌اش باطل نشود شبی برای دیدن شهید نورائی رفت چند تن دیگر از ایرانیها هم آنجا بودند شهید نورائی که دیگر امیدی به زندگی او نبود خیلی ابراز ناراحتی میکرد و میگفت که میل ندارد با داشتن فرزندان کوچک و آرزوهائی چند باین زودی بمیرد صادق وقتی باتفاق دوتن دیگر شهید نورائی را ترک کرد گفت « مرگ اینهمه وحشت ندارد» وقتی بجای شلوغ رسیدند صادق جیم شد و روز بعد خبر خودکشی او را در روزنامه ها خواندند. در آن زمان خودکشی او در پاریس امری ساده تلقی شد و روزنامه ها همبیش از یکی دو سطر در این باره ننوشته بودند این بعد از انتشار ترجمه فرانسوی کتاب «بوف کور» اوست که نویسندگان درباره افکار و آثار او و همچنین در باره خودکشی او بقلم فرسائی پرداخته‌اند.

اما علل دیگری که میتوان برای خودکشی او ذکر کرد:

۱- محیطی که وی ناگزیر از زیستن در آن بوده موردپسند خاطر او نبود و این محیط باشرائط خاص اجتماعی خود اورادر بنبستی قرار داده بود وقتی که بااشتیاق تمام بپاریس رفت و بمحض پیاده شدن از هواپیما سنگهای آنجا را بوسید چندی بعد در یکی از نامه‌هایش بتهران نوشت « اینجا هم حرف مفتی است! » بهرحال او حس میکرد که برای این زندگی بقول خودش « گند » ساخته نشده است.

۲- احساس تنهایی در معنی فلسفی کلمه:

صادق در داستان « گجسته در » چنین مینویسد:
« ماهمه‌مان تنهائیم، نباید گول خورد زندگی یک زندان است، زندانهای گوناگون ولی بعضی هابه دیوار زندان صورت میکشند و با آن خودشان را سرگرم میکنند، بعضی ها میخواهند فرار بکنند دستشان را بیهوده زخم میکنند و بعضی ها هم ماتم میگیرند ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنین همیشه باید خودمان را گول بزنین، ولی وقتی می‌آید که آدم از گول زدن خودش هم خسته میشود.»

و نیز میگفت: « من نمیتوانم خودم را گول بزنام »

۳- فکراتوانی ایام پیری نیز او را رنج میداد غالباً بشوخی

میگفت:

« آدم نباید بگذارد سنش از پنجاه بگذرد از آن بیعد زندگی وحشتناک است آدم محتاج کسی است که هر روز بیاید و پیزی محترم او را جابیندازد.»

۴- هدایت نمیتوانست بازندگی دنیائی کاملاً خو بگیرد و خود را بامقتضیات آن تطبیق بدهد همیشه میل داشت بجهان تخیل و رؤیا بگیرد.

۵- هدایت در یکی از نوشته‌هایش میگوید: « بعضی ها برای

اینکه زودتر بزندگی جاودان برسند دست بخودکشی میزنند.»
کسی چه میداند شاید یکی از علل خودکشی صادق شتاب
او برای رسیدن بزندگی جاودان بود زیرا وی این زندگی دمدمی
وگذرنده و پوچ را نمی پسندید.



آثار صادق سرشار است از نکات مربوط بانسان ، خودکشی،
تنهائی ، پوچی زندگی، مرگ ،زندگی جاودان و غیره . بدنیهست
برای نمونه دراین خصوص به یکی از آثاری که در سال های آخر
حیات خود نوشته است یعنی «پیام کافکا» نظر سریعی بیندازیم:
صادق در اثر مزبور مینویسد:

« آدمیزاد یکه و تنها بی پشت و پناه است و در
سرزمین ناسازگار گمنامی زیست میکند که زاد و بوم او
نیست با هیچکس نمیتواند پیوند و دلبستگی داشته باشد،
خودش هم میدانند چون پیدا است. . . میدانند که زیادی است
حتی در اندیشه و کردار و رفتارشان هم آزاد نیست. »

« گمنامی هستیم در دنیائی که دامهای بی شمار
در پیش ما گسترده اند و فقط بر خوردمان با پوچ است و
همین تولید بیم و هراس میکند. . . » (صفحه ۶)
در جای دیگر میگوید:

« انسان بخود بیگانه است، میان انسان و عالم
مینوی و رطه ای تولید شده، همه چیز بمانع برمیخورد. . . »
(صفحه ۱۴)

« انسان در تنهائی و ناامیدی بن بست دست و پا
میزند »
(صفحه ۱۷)

« زندگی ما چیز مستقل و پابرجائی نیست و
ارزشی ندارد یک منزلگاه در سرای بین العدمین است. »
(صفحه ۲۸)

« . . . اما برای این است که می بینیم همه این آدمهای معمولی سر بزیر کسه در کار خود دقیق بودند و با ما همدردی داشتند و مثل ما فکر میکردند همه کارگزار و پشتیبان « پوچ » میباشند . ماشین های خود کار بدبختی هستند که کار آنها هرچه جدی تر و مهمتر باشد مضحک تر جلوه میکند .. » (صفحه ۶)

« . . . زندگی پوچ و بی مایه ما نمیتواند «تهی» بی پایانی را که در آن دست و پامیزنیم پر بکند و آسایش دمدمی ماجلو تایید نیستی بهم میخورد.. »

(صفحه ۸)

« در دنیائی که نفی انگیزه آن است و از هر دوره ای مردمان بیکدیگر بیگانه ترند ، ترس از آدمها جانشین ترس از خدا شده است .. »

(صفحه ۸)

« - دنیای پوچی است که از این ببعد هیچ فردی نمیتواند پشت گرمی داشته باشد مگر به نیروی خود برای اینکه سرنوشتش را تعیین بکند زیرا شیرازه همه وابستگی های سنتی از هم گسیخته است و برای اینکه دو باره به وجود بیاید باید به موجب اصول و انگیزه دیگر شالوده اش ریخته شود. »

(صفحه ۱۸)

« آیا چه نتیجه ای میتوان گرفت جز اینکه برای انسان هیچ راه دررو نیست و آمیدی هم وجود ندارد.. »

(صفحه ۲۸)

« این دنیا جای زیست نمیباشد و خفقان آور است برای همین (است که کافکا) به جستجوی « زمین و هوا و قانونی» می رود تا بشود با آن زندگی آبرومندانه

کرد. کافکا معتقد است که این دنیای دروغ و تزویر و مسخره را باید خراب کرد و روی ویرانه‌اش دنیای بهتری ساخت ...»

(صفحه ۴۸)

گرچه من همیشه از نقل نوشته های مشکوک که بوسیله اشخاص مرموز و بنابه مقاصد خاص فراهم میشود ولو واجد مطالب جالب باشد خودداری میکنم معذالک چون قسمتهائی از یکی از مقالات مندرج در مجله فردوسی (شماره ۱۰۴۸) در باره صادق حاوی مطالبی در باره وضع روحی او در روز های حرکت پاریس میباشد لذا قسمتهای مزبور را از آن مقاله استخراج و بعنوان یکی دیگر از علل خودکشی صادق علاوه بر علی که در فوق گفته شده، در زیر:

خستگی و آزرده‌گی هدایت در سال‌های آخر عمر زیاد بود و از همه روی و از همه سوی و علل و بواعث بسیار داشت. به رهروی می مانست که در صحرائی برهوت و ریگزاری بی‌رحم، راه خود گم کرده و گرفتار سراب شده و به امید دست یافتن به آب و آبادانی در این صحرائی بی فریاد آنقدر رفته و راه پیموده که ناتوان شده و نفسش به شماره افتاده است و باز دارد به سمت آخرین نقطه امید که در واقع باز هم سراب است راه می پیماید. این هم آخرین قمار زندگی او بود. و سوسه سفر و جلای وطن به سرش افتاده بود. دلم نمی آید که بگویم صلیب خود را به دوش می کشید و اینجور توصیف های خیلی تغزلی و ادبی، وضع و حال وی سخت‌تر از این حرف ها و سخن های لطیف و مجلسی بود.

از خانه و خانواده سرد و بی مهر سر خورده بود.

دوستان او - ربه کذائی و آن دارو دسته هر

یک به سوئی رفته بود و «سی خود» زندگی و فکری کرده بود.

اما از دوستان او که در تهران بودند آنان که دستشان به عرب و عجمی بند بود- و البته انگشت شمار بودند- پروای حال خراب و زندگی سخت هدایت را داشتند، شاید با آنهمه مناعت و بلندی نظر که در هدایت می دیدند و سراغ داشتند جرات نمی کردند که با اطلاع او به کمک وی برخیزند یا کاری برایش دست و پا کنند که حقوق بیشتری به دست بیاورد.

جوانان و طالب علمان دوستان او خواسته هم که یکسره معتقد او بودند و به محضر شریف و فیض بخش او راهی داشتند، که از دستشان کاری ساخته نبود.

چه بگویم : « سخن سر بسته گفتم با حریفان! » در یک جمله ، مرد در آستانه پنجاهمین سال همچنان در کوی حیرانی سرگردان بود و پسر خانواده مانده بود و در خانه پدر زندگی میکرد و چه تلخ و ناگوار که با مردان چون بیرون می آمد آخر های شب به آنجا باز میگشت که روی کسی را نبیند. هدایت، انتظار داشت و این انتظار هم حق او بود و بی جا نبود که حق مسلم و غصب شده او را به وی بدهند و کمترین حق مسلم او تدریس و تعلیم زبان پهلوی در دانشگاه یا کاری در این ردیف و در این حدود بود و از او دریغ میکردند.

با این احوال و تیره روزی های بسیار که جانسوز است و نگفتنی و همگی از نابسامان بودن زندگی مادی او سرچشمه می گرفت مثل این بود که سال ۱۳۲۹ سال پرشدن این ظرف بود و فصل و هنگام آخرین قمار زندگی او- در حالی که اگر مراقبتی مختصر از او شده بود- اگر مثلاً فقط ماهی هزار تومان به او رسیده بود- هیچگاه

رشته حیات پرافتخار خود را باعزمی متین و تصمیمی
قبلی و آگاهانه نمی برید. اگر این مراقبتی که از « ادیب
وازده» های سنگ قبر خوان و حاشیه نویس و این
اقیانوس العلوم ، های پر مدعای تنگ نظر و شپشو می
کردند صدیکش را از ص. هدایت کرده بودند کشورایران
و ملت ایران در سوک یک نابغه نمی نشست!

باری ، به خیال خودش آخرین جرقه امید رادر
پاریس می دید ، خستگی و آزدگی ممتدی که از همه چیز
و همه کس پیدا کرده بود، از آغاز این سال شوم آغاز
شد و رو به شدت نهاد و چنان اوج گرفت که در ماههای
نیمه دوم سال، از هدایت فقط و فقط قالبی مانده بود
خاموش و خشمگین.

اگر پیری روشن ضمیر و هوشمند و دنیا دیده در
میان ما بود - که غالب بلکه اکثر جوان و بی تجربه
بودیم- می فهمید که خاموشی او در روز و شدت خشم و
اعتراض های بجا و به حق او در شب، عاقبت خوشی
ندارد. ما جوان بودیم و راه به جایی نمی بردیم، آنان که
مسنتر بودند حرف های اورا حرف های حساب می دیدند
و پاره ای با او همداستان میشدند و در گله ها و شکره ها
دل به دل او میدادند اما راه چاره مثل اینکه نه پیدا بود
و نه دنبال پیدا کردنش می رفتند ، شاید نمی توانستند و
از ما « هزاریار بیچاره تر» بودند عاقبت همه تصور کردند
اگر میل او به راهی شدن و سفر کردن برآورده شود مگر
چاره درد باشد و آلام روحی وی را تخفیف دهد چونکه
روزی نبود که بیزاری و خستگی نشان ندهد وای عجب که
دوستان مستمع و یاران هم سن و سال او تامی خواستند
راهی نشان دهند و چاره جوئی صمیمانه ای کنند خنده ای
تلخ و خشک- از آن خنده های قبا سوختگی و مملو از
خشم فرو خورده - سر میداد و سخنانی قریب به این

میگفت:

«ولش . . . ! دیگه کلک من کنده شده! از همه چیز بیزارم، نه چسناله میکنم نه دنبال بهتر شدنش هستم دیگه علاج پذیر نیست، زندگی من یک شکنجه دائمی شده بهتر که بدتر بشه، من دیگه از راحت و آسایش رنج می کشم ، این زجر و شکنجه هر چه بیشتر و وحشتناکتر بشه خوشحالتتر میشم!»

چند لحظه‌ای از این سخنان می گفت و منقلب میشد و خاموشی می گزید یا حرف و سخن را به جای دیگری میکشاند و به شوخی میزد، اگر یکی از حاضران هم سماجت میکرد و میخواست مطلب را «کش» بدهد ، هدایت بیزاری می نمود و متلکی نیشدار نثار طرف می کرد وبانگاهی تند نهیب میزد که : «بسه بسه، تو دیگه پسسون به تنور نجسبون!» یا ، « بسسه بسسه تو دیگه سوز به دل یخ‌نذار» و به هر صورت بود لای حرف را زیرکانه درز میگرفت.

ماحصل آنکه سال ۱۳۲۹ برای خودهدایت ، سال بسیار سخت و تعب آوری و برای دوستداران و معتقدان او سال بد آغاز و شوم انجامی بود . در تابستان آن سال درد خیز حتی از مسافرت به ییلاق های دور تهران- که او آنقدر دوست میداشت ، مثل اینکه با خودش لـج کرده باشد و بخواهد تا آخرین مرحله خود را شکنجه بدهد هر پیشنهاد آسودگی و استراحت را رد می کرد و نمی پذیرفت . فقط در رفتن به پاریس عزم او را جزم میدیدی گویی میخواست آخرین آزمایش بخت و طالع خود را در آن شهر مورد علاقه اش کرده باشد و پاریس مرکز آخرین قمار زندگی او بشود و آخرین آزمایش بخت و طالع خود را در آن شهر کرده باشد ، در صورتی که پیش از این ها از طرف مجامع مختلف هنری و ادبی اروپا از او

دعوت شده بود و او باصراحت زنده‌ی آنها را رد کرده بود، حتی در جواب یکی از نویسندگان کله گنده فرنگ-کله‌اش بوی قرمه‌سبزی هم میداد و ظاهرًا رئیس انجمنی بود نوشته بود: « مرا از کجا به کجامیخوانید ؟ اولاً که من هیچ میل و آرزویی به سعادت بشر ندارم ثانیاً اینکه برای شرکت در اینگونه مجالس وسیله لازم است و من به هیچ روی خودرا آماده و آسوده و راحت نمی بینم که بتوانم حرکت کنم حوصله این اداها و تیارت هارا هم ندارم».

عاقبت در نیمه دوم سال ۱۳۲۹ به صورت جدی در صدد سفر به پاریس افتاد مدت‌ها متحیر بود که چطور به قول خودش «وجوهات» این سفر را هم فراهم کند و سرانجام «وجوهات» و «مخارج» به صورت قرض گرفتن از سه نفر دوست معتقد او که راضی نیستند اسمشان برده شود و به علاوه بافروش کتب شخصی خودش آن هم به «ثمن بخش» و بنازلترین قیمت فراهم و درست شد اما مشکل هنوز وجود داشت و آن‌استخدام و کار اداری لعنتی او بود.

عقلای قوم ، حتی جوانترها انجمن کردند و عقل‌هاشان را بر روی هم نهادند که تقاضای چند ماه مرخصی استعلاجی کند تا بشود بعنوان بیماری صعب-العلاج، علاوه بر گرفتن بقول خودش « باشپورت» ارز دولتی هم بگیرد زیرا که برای خرید ارز مشکلات فراوان وجود داشت و جزبه بیمار - آنها هم بیماری که درایران خوب شدنی نباشد - و یکی دو مورد دیگر ارز نمی‌دادند بیمار هم باید از «کمیسسیون پزشکی» آن زمان که عجیب سختگیر و متهبه خشخاش گذار بود تصدیق داشته باشد که بیماریش در اینجا علاج پذیر نیست یکی از دوستان قدیم که پزشک بود مامور شد که بیماری علاج ناپذیری

پیدا کند که تشخیص آن چنان دشوار باشد که اعضای کمیسیون هم به آسانی ها سر در نیاورند و او بیماری « پسیکوز مغزی » یا اسمی شبیه آنرا پیدا کرد و این مشکل حل شد، اما موضوع گرفتن مرخصی هم دست کمی از تصدیق و تأیید کمیسیون پزشکی نداشت یعنی رئیس وقت دانشگاه به این آسانها حاضر نمیشد و حاضر نبود به هدایت آدمی مرخصی بدهد. عاقبت هم چون به او گفته شد با «بزرگان» مصدر کار خویشی نزدیک دارد حاضر شد و تن به قضا داد و حکم مرخصی صادر شد.

کار سفر هدایت ، از «خوان» مرخصی استعلاجی که گذشت به «خوان» کمیسیون پزشکی رسید تا بعد که به «خوان» سوم و گرفتن ارز برسد که بسیار دشوار بود. این باحریه « پسیکوز مغزی» پیش رفت و گواهی صادر شد و به هرزحمتی بود چندر غازی هم ارز به او فروختند و این سخنگیریها مصادف بود با ایامی که هر «مفنگی» بی سروپا و هر «دبوری» لایشعری که با خودشانی ها سروسر داشت همین که لبتر میکرد مقادیر معتابه و هنگفتی ارز به او تقدیم میکردند و همین حوادث و وقایع کافی بود برای بدتر شدن روحیه هدایت . اما چون گواهی کمیسیون پزشکی به عنوان « پسیکوز مغزی » صادر شد یکی از آن شوخی های جانگداز و جگرخراش هدایت، خلق شد و آن شوخی دردناک این بود که اشاره به همین گواهی ، گاه و بیگاه میگفت « تصدیق دیوانگی هم کف دستمون گذاشتند» آنوقت گفتند بسم الله! خوب ... ، بدنشد ما هم با تصدیق علت مغزی زدیم به چاک !... بالآخره با اعطای تصدیق نامه جنون از خدمات میهنی بنده تقدیر شد .»

این بود نظرها درباره خودکشی صادق بدنیست نظر برخی از نویسندگان خارجی نیز در این کتاب منعکس شود تا با

نظریکسانی که دعوی دوستی با هدایت را دارند مورد مقایسه قرار گیرد.

اینک هم ای از نظریات نویسندگان بزرگ خارجی درباره خودکشی صادق هدایت

« پاستور والری رادو » عضو فرهنگستان فرانسه در مقاله‌ای که با عنوان: « یک نویسنده نوמיד - صادق هدایت » در مجله Hommes et Monde نوشته چنین میگوید:

هدایت که مورد تحسین یک عده واقع بود عده‌ای نیز او را طرد کرده بودند . چگونه ممکن بود «رجال‌ها» (اسمی که خودش روی آنها گذاشته است) بتوانند زبان بی‌پیرایه و زندگی‌بی‌ریای او را قدر بشناسند؟ تنها آرزوی او برگشت بفرانسه بود . بالاخره در دسامبر ۱۹۵۰ به پاریس آمد . بی شک قصد داشت در اینجا به زندگی یاس‌آمیز خود خاتمه دهد . در همین پاریس، جایی که وی آنرا بحدی دوست داشت که سنگهایش را بوسیده بود، خواسته بوده است به اضطراب ابدی و بی‌زاری از زندگی که از زمان کودکی باری بردوش او بود، پایان بخشد . در دهم آوریل ۱۹۵۱ در منزلش که در کوچه شامپیونه واقع است، جسدش را در حالیکه روی کف اطاق دراز کشیده بود و چهره‌ای بسنیار آرام داشت، در کنار خاکستر آثار چاپ نشده‌اش یافتند . شب پیش از آن درگذشته بود . بی شک وقتی هدایت کلمات زیر را در دهان قهرمان بوف - کور خود می‌گذاشت ، در فکر خود بود:

« تو احمق ، چرا زودتر شرخودت را نمیکنی ؟ منتظر چه هستی . . . هنوز چه توقعی داری؟ »

(بوف کور - چاپ تهران - صفحه ۱۰۵)

چه بسیار از شخصیت‌های خیالی او در فکر خودکشی

هستند، مانند این هندو بچه ملیح، سامپینگه، که در آرزوی این است که بکابوس حیات پایان بخشد و دو باره در دنیای بهتری که در آن موجودات «آثیری» هستند وی بتواند در آن پیوسته از عطر گلها سرمست باشد، پابعرضه وجود بگذارد.

« در تمام زندگی مرگ بما اشاره میکند .
(بوف کور - صفحه ۱۰۱ - چاپ تهران) .

هدایت در بیست و پنجسالگی با انداختن خود در رود مارن در صدد خودکشی برآمده بود، بهمین نحو ژرار دو نروال نیز خواسته بود خود را در رود سن بیندازد : وی در «اورلیا» باین موضوع اعتراف میکند ، نروال را جنون باینکار واداشته بود و حال آنکه کار هدایت از روی اراده بود .

هدایت پیوسته بفکر خودکشی بود ، از نامه‌ای که به جمال زاده نوشته است این موضوع ثابت میشود :

« اما حرف سر این است که از هر کاری زده و خسته می شوم و بیزارم ، اعصابم خرد شده ، مثل یک محکوم و شاید بدتر از آن شب را بروز می آورم و حوصله همه چیز را از دست داده‌ام . نه میتوانم دیگر تشویق بشوم و نه دلداری پیدا کنم نه خودم را گول بزنم و نه غیرت خودکشی دارم .»

« پروفیسور ژیلبر لازار » خاور شناس معروف فرانسه در مقاله‌ای که با عنوان : « صادق هدایت - پیشرو رئالیسم ایران » در *Les Lettres Francaises* نوشته

چنین میگوید :

بوف کور سرگذشتی مرگ آلود و تخیلی است و سرشار است از سمبولهائی که خواننده را بهیاد آثار

ادگارپو و کافکا می اندازد . تاروپود زمینه این اثر ، (بوف کور) که همه گیرائی فسون آمیز آن در ترجمه عالی آقای لسکو منعکس گردیده است ، بطرزی بسیار ظریف و هنرمندانه بهم بافته شده این داستان دراز بخوبی مشخص و جبهه ای از هنر هدایت است . بارها در داستانهای دیگر او با این قهرمان گوشه گیر و محصور بوف کور برخورد می شود. این قهرمان همان موجود عجیب داستان «تاریکخانه» است که برای خویش پناهگاهی که از همه سو بسته است تعبیه کرده تا دور از مردم و دور از روشنائی زندگی کند، این همان سخنگوی داستان « زنده بگور» است، داستانی شامل تشبثات گوناگون برای خودکشی . این تکاپوی زیبایی ایده آل ، که لحظه ای جلوه می کند و به چرکین ترین و بی رحمانه ترین و سخت ترین واقعیتها منتهی میگردد، مهمترین موضوع نوشته های صادق هدایت است .

« فیلپ سوپو» در مقاله خود، با عنوان « بوف کور» که
در: Journal de Genève
چنین مینویسد:

نویسنده این کتاب شگفت انگیز (بوف کور) که افتخار ملاقات با او در تهران نصیبم شد کسی بود که بیننده را بفکر شرار آتش می انداخت. من هنوز آن شبی را بخاطر دارم که در کافه ای که وی بیشتر رفت و آمد داشت باچه اصرار هیجان آمیزی از من میخواست که از پاریس برایش صحبت کنم . آیا او سرنوشت خود را در همان ایام تعیین کرده بود؟

صادق هدایت تحصیلاتش را در فرانسه انجام داد و نخستین آثار خود را در آنجا نوشت. توانست در میان مردابهای ادبی آنچه راماندنی است تشخیص بدهد. به ایران برگشت ولی نومییدی ای که وجودش را تسخیر کرده

بود و از همان دوران جوانی او را یکبار به خودکشی کشانده بود وی را رها نمی‌کرد. برای یکسال کنج انزوایی را که با اسلوب خاص در زادگاه خویش فراهم آورده بود ترک گفت و بهندوستان مسافرت کرد. پس از مراجعت که از آزمایشهای سیاسی سریعاً بیزار و دل زده شد با وجود موفقیتی که در کشورش نصیب آثارش شده بود همیشه در آرزوی گریز بود تا بار دیگر خود را بپاریس برساند و محیط روزگار جوانی خود را باز یابد.

وقتی در سال ۱۹۵۰ آرزویش عملی شد دیگر او یکی از بزرگترین نویسندگان عصر خود در قاره آسیا بود. ولی به شهرت و افتخار پشت پا زد و بفرانسه برگشت، چه مشتاقان روزافزون آثارش پیوسته از او میخواستند که چیز بنویسد و میکوشیدند نوشته هایش را از او گرفته بچاپ برسانند. پس از آنکه به پاریس شهری که در آن لاقیدی کامل حکمفرماست و هدایت را نمیشناخت، وارد شد چندی از شادی در پوست نمیگنجید. بطوریکه به یکی از دوستان خود ابراز کرده بود سنگهای پاریس را بوسیده بود. طبق آنچه نویسنده شرح حالش اظهار میکند «چند ماهی را به تجدید عهد با یادبود هاودلبستگی های گذشته صرف کرد. مسافرت کوتاهی به هامبورگ نمود. باین قصد به پاریس برگشت که مقدمات سفر بزرگتری را تدارک ببیند.»

آپارتمان محقری در کوچه شامپیونه اجاره کرد و در آنجا از این جهان در بروی خویشتن بست و در نهم آوریل ۱۹۵۰ پس از آنکه همه منفذها را بدقت مسدود نمود و برای آنهاییکه به سروقت او می آمدند ترتیب کار هارا داد شیر گاز را گشود.

یکی از دوستان قدیمش که در تغییر منزل باو کمک کرده بود جسد او را بروی کف آشپزخانه، در کنار

خاکستر آخرین آثارش آرام و متبسم آرمیده یافت.

«رنه لالو» در مقاله‌ای که در : Les Nouvelles Litteraires
با عنوان «بوف کور» نوشته چنین اظهار داشته است:

هدایت از میان همه هم‌مقدمان بزرگوار خود فقط
بخیام علاقه داشته، زیرا که در بدبینی باوی شریک بوده
است. روزه‌لسکو گذشته از این مارا از این نکته آگاه
میکند که هدایت اگر چه در فرانسه تحصیل کرد و قدر و
قیمت فرهنگ‌مارا شناخت باشوق تمام در فرهنگ عامه
ایران و کارهای جادویی عوام تحقیق و مطالعه کرده
بود. هدایت در اواخر سال ۱۹۵۰ در مراجعت پاریس
لذتی یافت و چنانکه بدوستی گفته بود «سنگهای آنرا
بوسه داد» با اینحال در نهم آوریل ۱۹۵۱ در آپارتمان
محقق کسوجه شامپیونه در بروی خود بست و پس از
سوزاندن آخرین نوشته‌های خود لوله گاز را گشود.

«روزه‌لسکو» مترجم «بوف‌کور» به فرانسه در مقاله‌ای
با عنوان : «ایران فقط سرزمین نفت نیست» که در:
Les Nouvelles Litteraires انتشار داده است چنین میگوید:

باوجود این‌چندی نگذشت که هدایت دلسرد
شد. باز راه گریز پیش گرفت. اروپا و پاریس اورا بخود
میکشیدند. با آنکه دوستانش در انجام نقشه‌هایش
به وی کمک میکردند در اوایل امسال بود که عاقبت موفق
شد خوابش را صورت حقیقت بدهد. بعد، در یک شب‌ماه
آوریل همه چیزش را در راه فراری ابدی گذاشت.

«آندره روسو» نویسنده و منقد معروف فرانسه در مقاله
خود: «صادق هدایت و شاهکارش» که در Le Figaro Litteraire
بچاپ رسیده است مینویسد:

از سالها پیش موضوع برخی از آثار او، آثاری

که دنیا را به نیستی ننگینی محکوم میکرد و ما یکی از آن
هارا در اینجا خواهیم دید. همین گریز یا بقول خود او
گریز از دنیای «رجاله‌ها» بود.

درپاریس وی عزم نهائی خود را بسوی این‌گریز
جزم کرد. پس از چند ماه اقامت در نهم آوریل باگشودن
شیرگاز در آپارتمان کوچکی که در کوچه شامپیونه اجاره
کرده بود برای همیشه از این جهان در بروی خویشتن
بست. خاکستر نوشته‌های چاپ نشده‌اش را در کنار
جسدش یافتند (★) لبخند سرگشته‌ای بر چهره‌اش دیده
میشد .

* هدایت مدتها پیش از خودکشی قسمت اعظم آثار چاپ نشده خود را از
میان برده بود ، روزهای پیش از حرکت او بیاریس زنبیل زیر میز بزرگ اطاشی
از اوراق درهم دریده پرشده بود. درپاریس نیز همانطور که یکی از ایرانیان مقیم
آنجا سالپیش در یکی از نشریه‌های تهران شرح داده بود، هدایت‌آثاری را که باخود
برده بود ویا احیانا در پاریس نوشته بود همه را، پیش از خودکشی از بین‌برد مگر
«قضیه توپ مرواری» و «بعثت‌الاسلامیه فی بلادالافرنجیه» را چه نسخه‌هایی از این‌دو
دراختیار کسان دیگر بود واز میان بردن نسخه‌های تجدیدنظر شده آنها سودی‌نداشت
جز اینکه نسخه‌های ناقصی از آنها باقی میماند. پس از خودکشی هدایت در اطاق او
کوچکترین اثری از هیجانات فکری پیش از مرگ یا کمترین نشانه‌ای از توجه او
بمسائل مربوط باین دنیا، بشخص خود او و آثار او یافت نمیشد. مسلما منظور
نویسنده این مقاله بیان این نکته است که برآستی هدایت پیش از مرگ آثار چاپ
نشده خود را موفقانه نابود کرده بود و در کنار جسد او در حقیقت جز خاکسترآثارش
چیزی برجای نبود (ق) .

قصه‌گوی رادیو با همه کمک‌هائی که صادق در حق او کرده بود و ما در صفحه‌های سابق کتاب حاضر به اختصار آنها را ذکر کرده‌ایم، پس از مرگ صادق هیچ فرصتی را برای تخطئه او از دست نמידاد. تا جائیکه صادق را حتی در کارهای مربوط به فلکلور یا فرهنگ عوام نیز بی صلاحیت و بی اطلاع معرفی میکرد فقط بدین امید واهی که مگر خود را یگانه متخصص فلکلور در ایران جا بزند اما نتیجه آن‌پس از توضیحاتی که من در نوشته‌های خود داده‌ام برخی از شرقشناسان خارجی مجموعه‌هائی را که به نام صبحی منتشر شده است بحق جزو کارهای صادق هدایت منظور کرده‌اند. *

آقای کمیسروف خاور شناس معروف در یکی از مقاله‌های خود که عنوان «صادق هدایت - محقق و مترجم» را دارد چنین مینویسد:

«ممکن است صادق هدایت قسمتی از مطالب فولکلوری جمع‌آوری شده را نیز به صبحی مهتدی، گردآورنده افسانه‌ها و قصه‌گوی کودکان، داده باشد. صبحی این مطالب را در مجموعه سه‌جلدی خود که در سالهای ۴۹ - ۱۹۴۶ چاپی منتشر نموده، گنجانیده است. برای نمونه قصه «سنگ صبور» بدون شک از مطالب جمع‌آوری شده صادق هدایت برداشته شده است.»

و آقای کمیسروف باز در جای دیگر همان مقاله خود مینویسد: «صادق هدایت مقدمه‌ای بر مجموعه «اوسانه» نوشت که بسیار

* مقاله نخست از مقاله‌های کتاب «هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، ترجمه آقای ابوالفضل آزموده رجوع شود.

کتاب مزبور چه از حیث تنوع مطالب و چه از نظر دقت در ترجمه و سلامت نثری که در آن بکار رفته است کتاب جالبی را تشکیل میدهد.

جالب توجه است وی در حالیکه ارزش زیادی برای آموزش و تحقیق در مورد آثار شفاهی مردم (فولکلور) قائل بود از ایرانیان دعوت میکرد تا به جمع آوری، طبع و انتشار و تحقیق در امور فولکلور بپردازند. در سال ۱۹۳۹ هدایت مقاله «ترانه‌های عامیانه» را در مجله موسیقی منتشر نمود. بطوریکه حسن قائمیان بطرز صحیحی خاطر نشان میسازد، این مقاله ادامه تحقیقات در زمینه ترانه‌های عامیانه بود که صادق هدایت در سال ۱۹۳۱ در مجموعه «اوسانه» شروع کرده بود. صادق هدایت حقیقتاً کار خود را در زمینه فولکلور رها نکرد و بیش از پیش در آن عمیقتر و دقیقتر شد.

«بدین ترتیب در سال ۱۹۳۱ این فکر در صادق هدایت بوجود آمد که با تشویق و ترغیب و جلب دوستداران فولکلور و افراد پر شور و شوق تهران و شهرستانها به جمع آوری و تحقیق وسیعتری در زمینه فولکلور بپردازند. هدایت پنج سال تمام برای رسیدن به هدف و مقصود خود با جدیت خاصی کوشش نمود و او تنها موقعی توانست به هدفش نایل گردد که در سال ۱۹۳۷ در اداره مجله موسیقی شروع بکار کرد و با «مجله موسیقی» همکاری نمود.

«صادق هدایت برای جامه عمل پوشاندن به آرزوی دلخواه خود، بمنظور سازمان و جمع آوری مطالب و مواد فرهنگ توده بنحوبسیار وسیعی، پیشنهاد کرد که بوسیله رادیو از کلیه ساکنان استانهای ایران دعوت شود تا نمونه‌های فرهنگ و ادبیات عامیانه محیط خود را ثبت نموده و به تهران ارسال دارند. مطالب فولکلوریک بمقدار زیادی از بسیار از نواحی ایران به عنوان مجله وارد میشد. این مطالب واقعا بصورت ابتدائی و قدیمی جمع آوری و ثبت شده بود که دوستدار بزرگ و استنادار فرهنگ نادر و ادبیات توده یعنی صادق به شکل ترانه‌های فولکلوریک بسیار زیبایی در میاورد.

«قصه یاد شده وارد بخشی بنام «مطلبهای فارسی» در مجموعه آثار نویسنده مزبور گردید.

«باید در نظر داشت که نسخه‌های متعدد قصه که از نواحی مختلف کشور واصل میشد، کاملاً مواد اولیه فولکلور بودند که صادق هدایت آنها را تهیه و تنظیم میکرد و تفسیرهای لازم را بر آنها مینوشت.

پایان جلد اول